

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است

ای اباذر این گونه باش

نویسنده : آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على  
أعدائهم أجمعين

### مقدمه ناشر

کتابی که پیش رو دارید متن بخشی از سلسله درس های اخلاق حضرت آیه  
الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی دام ظلّه است که به شرح فرازهایی از  
وصیت رسول خدا ﷺ به ابوذر غفاری پرداخته و طی چهارده جلسه بیان  
شده است.

ضمناً پاورقی هایی نیز توسط تدوین گر محترم به کتاب افزوده شده که در  
توضیح مطالب راهگشاست و با نام (ویراستار) از دیگر پاورقی ها مشخص شده  
است.

در پایان از تمام دوستان و عزیزانی که در به سامان شدن این اثر نقشی  
داشتند سپاسگزاری می نمایم.

## ناشر

وصیت پیامبر ﷺ به ابوذر رسول خدا ﷺ در طول حیات پر برکت خود، پندهایی به عده ای از اصحاب و یارانشان داده اند که هر کدام دنیایی از حکمت و موعظه حسنه است. یکی از این موعظه، سفارشات آن حضرت به جناب ابوذر غفاری رضی الله عنه است. که در قالب آن، مضامین اخلاقی بسیار پر بار و عالی و انسان سازی بیان شده است. این سفارشات نه تنها از جهت محتوا در سطح بالایی قرار دارد، که خود دلیلی بر صدور آن، از مقام عصمت و رسالت می باشد، بلکه از حیث سند نیز معتبر است و علمای بزرگی آن را نقل کرده اند، از جمله:

مرحوم طبرسی <sup>(1)</sup> در مکارم الاخلاق <sup>(2)</sup>، با وجود این که مطالب مکارم الاخلاق غالباً مرسل و با حذف سند ذکر شده است، این وصیت نامه را با چند سند نقل فرموده است.

ورّام بن ابی فراس <sup>(3)</sup>، در مجموعه ورّام <sup>(4)</sup> این وصیت را نقل کرده است. وی نزد فقها ثقه و اقوال و اعمالش معتبر است، تا جایی که اعاضمی از شیعه قول و فعل او را حجّت دانسته اند و حتی اگر روایتی از جانب معصومین علیهم السلام نمی یافتند که مؤید عملی باشد، بر اساس قول و فعل او فتوا می دادند.

به عنوان مثال در میان مؤمنان رسم بر این است که اگر کسی از دنیا برود، در دهانش عقیق می گذارند. امّا در کتب روایی، روایتی در این باره نیامده است و صاحب حدائق <sup>(5)</sup> و صاحب مستدرک <sup>(6)</sup> نیز ذکری از این مسئله نیاورده اند، با این حال صاحب جواهر <sup>(7)</sup> در جواهر الکلام و صاحب عروه در عروه الوثقی این مسئله را به عنوان یک مستحب ذکر کرده اند. می دانیم در صورتی

استحباب یک عمل ثابت می گردد که از طرف امام معصوم قول یا فعل و یا تقریری صادر شود که نشانگر استحباب آن باشد، اما در مورد این مسئله تنها مدرکی که ذکر شده این است که سیدبن طاووس<sup>(8)</sup> می فرماید: «جدّ ما ورام بن ابی فراس حمدانی قبل از وفاتش وصیت کرده بود که وقتی از دنیا می رود، زیر زبانش عقیق بگذارند، از آن جایی که ابن ابی فراس کار بی دلیل نمی کرده، پس باید این مسئله مدرکی داشته باشد که او چنین وصیتی کرده است». فقهای بزرگی که بعد از ابن ابی فراس آمده اند استحباب این کار را پذیرفته اند و بدون آن که بگویند ما مدرکی بر استحباب این عمل پیدا نکردیم، آن را در کتاب های خود ذکر کرده اند، چرا که همین نقل ورام را، در حکم مدرک معتبر دانسته اند.

محقق حلی<sup>(9)</sup> با آن دقت و جلال در کتاب المعتمد به قسمت هایی از این وصیت اشاره و استدلال کرده و آن را به پیامبر نسبت داده و از آن به عنوان وصیة النبی یاد کرده است.

علامه حلی<sup>(10)</sup> در جاهای متعدد و کتاب های مختلف خود این وصیت را ذکر کرده است.

کاشف اللثام<sup>(11)</sup> در کتاب کشف اللثام قسمت هایی از این وصیت را نقل و آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده است.

محقق گرانمایه حاج آقا رضا همدانی<sup>(12)</sup> در بعضی آثار خود، پس از ذکر این وصیت نامه آن را به پیامبر نسبت داده است.

علامه مجلسی در عین الحیات آورده است: «این وصیت از جمله اخبار مشهوره است»<sup>(13)</sup>.

همچنین مضامین این وصیت در روایات بسیار وارد شده است و قسمت های مختلفی از این روایت، زیر عنوان «یا اباذر»، در اخبار و احادیث آمده است. به هرحال این وصیت نامه در بحار الانوار<sup>(14)</sup>، با اسناد آن نقل شده است.

ابوالاسود دوئلی می گوید:

قدمت الربذة فدخلت على أبي ذر، جندب بن جُنادة رضي الله عنه، فحدثني أبوذر قال:

دخلت ذات يوم في صدر نهاره على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مسجده فلم أر في المسجد أحداً من الناس إلا رسول الله و على إلى جانبه جالس، فاغتنمت خلوة المسجد فقلت يا رسول الله، بأبي أنت و أمي، أوصني بوصية ينفعني الله به، فقال نعم وأكرم بك يا أباذر، إنك منّا أهل البيت و إنني موصيك بوصية فاحفظها فإنها جامعة لطرق الخير وسبله، فإنك إن حفظتها كان لك بها كفلان.

به ربه در آمدم و بر جندب بن جناده (ابوذر) وارد شدم. ابوذر [سخن آغاز کرد و ضمن آن] گفت:

روزی (اوائل روز) در مسجد خدمت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم رسیدم، کسی جز رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و امیرمؤمنان علی عليه السلام در مسجد نبود. از خلوت استفاده کردم و گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، مرا وصیتی کن تا [بدان وسیله] خدا مرا از آن بهره مند سازد.

فرمود: بلی ای ابوذر [وصیت می کنم تو را] و چه بسیار گرامی و پسندیده ای نزد من، تو از ما اهل بیت هستی و تو را سفارشی می کنم، آن را حفظ کن که تمام راه های خیر در آن است که اگر آن را حفظ کنی پاداشی دو چندان داری.

بسیار کم اتفاق می افتاده که پیامبر خدا در مدینه تنها باشد، چون علاوه بر کارهای حکومتی، مردم برای حل مشکلات مادی و معنوی خود به ایشان رجوع می کردند. چه بسا شخصی برای حل نزاع خانوادگی و یا کسی برای تعبیر خوابی که دیده، خدمت رسول خدا ﷺ می رسید. پیامبر اکرم نیز با گشاده رویی، به حرف های آنان گوش می داد و مشکلات آنان را بر طرف می نمود. از این رو شاید برای جناب ابوذر، فقط یک مرتبه در عمرش چنین فرصت با ارزشی پیش آمده باشد. در روایات آمده که اگر عالمی را دیدید، از او احکام دین را بپرسید و این عمل بسیار ثواب دارد. مؤمنان باید سعی کنند که اگر عالمی را جایی دیدند از او استفاده علمی بکنند و عمر خود را با بیان مطالب بیهوده تلف نکنند.

## مقام ابوذر

جناب ابوذر مردی زیرک و دانا بود و نزد پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بسیار مورد احترام بود. طبق نظر علامه مجلسی در عین الحیات <sup>(15)</sup> آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود آنست که پس از مقام عصمت و معصومین علیهم السلام و فرزندان با فضیلت آن بزرگواران همچون حضرت زینب کبرا علیها السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، از بین اصحاب و اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سلمان، جناب ابوذر و جناب مقداد از دیگران برتر بوده و دارای مقام و منزلت بالایی هستند.

عظمت و بزرگی مقام ابوذر را باید از جملات ابتدای این وصیت شناخت آنجا که پیامبر می فرماید:

اکرم بک <sup>(16)</sup> یا اباذر اِنَّکَ مَنَّا <sup>(17)</sup> اهل البیت؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی به تو سفارشی می کنم، آن را حفظ کن.

سپس حضرت وصیت خود را با خطاب یا اباذر ... یا اباذر ... آغاز می کند، در کل وصیت بیش از یکصد و پنجاه بار نام اباذر را تکرار می فرماید <sup>(18)</sup> که این حاکی از علاقه بسیار پیامبر به ابوذر غفاری است.

حالات این صحابی بزرگوار شنیدنی و در عین حال الگو است. اما به راستی چگونه اباذر به این مقام دست یافت؟ آیا جز این بود که اباذر در گفتار و رفتار از پیامبر تبعیت می کرد. البته این کار بسیار مشکل و سختی است؛ چرا که انسان باید آنقدر قوی باشد که با شیطان درون و بیرون مبارزه کند و پیروز شود. اگر کسی بخواهد به همین وصیت پیامبر به اندازه فهم و توان خویش عمل نماید، حتی به یک فراز آن، شیطان کار خود را آغاز می کند و شهوات دست و پای



انسان را می بندد. این مؤمن است که باید آهسته آهسته این مواعظ را در نفس خویش پیاده نماید و در برابر شیطان مقاومت نماید. و البته این کار شدنی است. تنها مقام عصمت است که دست یافتنی نیست و به عده خاصی اختصاص دارد، از این مقام پایین تر به شخص خاصی اختصاص ندارد و توسط حق جلّ و علا احتکار هم نشده است. ابوذر فقط این امتیاز را داشت که هر وقت می خواست می توانست پیامبر و امام خویش را ملاقات کند، ولی انسان های این برهه از زمان چنین امکانی را ندارند، اما این دلیل نمی شود که نتوانند مانند ابوذر باشند. به یقین اگر کسی بخواهد، می تواند به مقام ابوذر برسد، چون گناهی بزرگتر از شرک وجود ندارد، و ابوذر بخشی از عمرش را در حال شرک سپری کرده بود، اما تصمیم گرفت ابوذر بشود و شد. مگر ورام بن ابی فراس و یا پدر شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن بابویه) (19) چه عمل خاصی را انجام می دادند که این چنین فتوایشان بعنوان سند تلقی می شود؟ اینها فقط به دستورات ولی نعمت های خود عمل می کردند. انسان اگر تصمیم گرفت عمل کند به دنبال آن خدا هم توفیق می دهد و قدرت خدا از قدرت شهوات و شیطان بالاتر است. اگر انسان به خدا اعتماد کند و به راستی تصمیم خود را دنبال نماید، خدای مهربان نمی گذارد شیطان و نفس اماره بر او غلبه کند. خداوند وعده کرده که توفیق می دهد و این وعده را عملی خواهد کرد. خداوند دنیا را دار امتحان قرار داده و به انسان ها نیز اختیار عطا فرموده است تا مشخص شود چه کاره هستند. آنهایی که موفق شده اند تصمیم گرفته اند و پای تصمیم خود ایستادگی کرده اند.

پیامبر ﷺ در ابتدای این وصیت به ابوذر می فرماید:

اَنی موصیک بوصیة فاحفظها؛ به تو سفارشی می کنم، آن را حفظ کن.

مسلم است حفظ کردن این وصیت با عمل به آن ممکن است. نوشتن و به خاطر سپردن، تنها مقدمه عمل کردن است.

«إِنَّهَا جَامِعَةٌ لَطُرُقِ الْخَيْرِ وَسُبُلِهِ؛ اَيْنَ وَصِيَّتِ، جَامِعِ طُرُقِ خَيْرٍ وَ سُبُلِ اسْتِ.»

در لغت، طرق یعنی راه ها و سُبُل یعنی راه های واضح و روشن.

«فَإِنَّكَ إِنْ حَفِظْتَهَا كَانَتْ لَكَ بِهَا كِفْلَانٌ» کفل، یعنی ضِعْف، کفلان به معنای ضِعْفَان، یعنی اگر به این وصیت عمل کنی، خدا دو برابر به تو اجر و پاداش می دهد.

## چگونه خدا را عبادت کنیم

یا اباذر، اَعْبَدَ اللّٰهَ كَمَا نَكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ، وَعَلِمَ إِنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللّٰهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ، فَهُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي لَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةٍ، فَاطْرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللّٰهُ اللّطِيفُ الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ الْإِيمَانُ بِسَيِّدِ الْإِقْرَارِ بِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ بِشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ، وَسِرَاجًا مُنِيرًا، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

ای ابوذر خدا را آن گونه عبادت کن که گویی او را می بینی، چون اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند، و بدان که [مرحله] اول عبادت خدا، معرفت و شناخت اوست. چون او سرآغاز هستی است و پیش از او چیزی وجود نداشته است. او آن یگانه ای است که دومی ندارد و برای همیشه باقی است. او آفریننده آسمان ها و زمین و آنچه در آنها و بین آنهاست می باشد. و او خدای لطیف و خبیر بوده و بر همه چیز تواناست.

سپس [دومین مرحله] ایمان به نبوت من و اعتراف به اینکه خداوند مرا فرستاده است تا به همه مردمان بشارت و انذار دهم و به اذن خدا آنان را بسوی او دعوت کنم و چراغ فروزانی فرا راهشان باشم. آنگاه [مرحله سوم] محبت به اهل بیت من می باشد، همان ها که خداوند هر نوع پلیدی را از آنان دور ساخته و مطهر و پاکشان ساخته است.

رؤیت و دیدن یا با چشم ظاهری است یا با چشم عقل و ادراک عقلی است و در این جا مراد از دیدن، دیدن با چشم باطنی و عقل است.

امام حسین علیه السلام می فرماید «عمیت عین لا تراک<sup>(20)</sup>؛ کور باد چشمی که تو را نبیند» مراد از چشم در این جا، چشم سر نیست. چرا که این چشم قادر نیست خدا را ببیند.

علامه مجلسی در عین الحیات به تفصیل در این باب بحث کرده است، که انسان یک رؤیت باصره و یک رؤیت به معنای انکشاف دارد. رؤیت باصره بسیار خطا می کند و البته، بصیرت (رؤیت با عقل) نیز گاهی دچار اشتباه می گردد، ولی خطای آن بسیار کمتر از خطای چشم است. بصیرت در همه انسان ها، اما با درجات مختلف وجود دارد.

با همین بصیرت، البته در سطح بالای آن، به شرط تربیت و مراقبت می توان وجود خدا را درک کرد. و با همان درک به عبادت خدا پرداخت. کسب چنین درک و معرفتی نیز مراقبت و محاسبه می خواهد.

## عبادت و معرفت

در بعضی کتاب های تفسیری، عبارتی به این مضمون و به عنوان حدیث در ذیل این آیه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)<sup>(21)</sup> آمده است: «أی لیعرفون»

این عبارت به حدی تکرار شده که از مرتکزات ذهنی شده است. در صدر این عبارت، کلمه «رؤی» آمده است، لذا تفحص بسیار شد، تا معلوم شود که چنین روایتی وجود دارد یا نه؟ اما چنین عبارتی در متون روایی یافت نشد و تنها در کتابی منسوب به یک عارف سنی مذهب نقل شده است. لذا از حیث سند اعتباری ندارد. مضمون آن نیز مغالطه ای است که موجب رواج مسامحه در

دین می گردد. در این عبارت، مفهوم عبادت با معرفت، مساوی و یکسان تلقی شده است و حال آن که میان این دو واژه، تفاوت ماهوی وجود دارد.

روایتی از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرموده اند:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ إِسْتَخَنُوا بِعِبَادَتِهِ مِنْ سِوَاهُ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ <sup>(22)</sup>؛

خدای متعال خلق را آفرید تا او را بشناسند و چون او را شناختند، حضرتش را بپرستند و چون او را پرستیدند از پرستش جز او بی نیاز می شوند. شخصی گفت: پدر و مادرم فدایت ای پسر رسول خدا! شناخت خدا چیست و چگونه است؟ فرمود: این که مردم هر عصر، امام زمان خود را که طاعتش بر آنان واجب است بشناسند.

ممکن است تصور شود عبارت «لیعبدون ای لیعرفون» از این روایت استفاده شده باشد؛ اما باید توجه داشت که واژه ها و مفاهیم زیادی وجود دارد که با همدیگر مرتبط هستند؛ ولی این ارتباط هیچ گاه به معنای عینیت آنها نیست. وقتی گفته می شود: «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد» <sup>(23)</sup>؛ ایمان بدون صبر مانند آدم بی سر است» فرق می کند با آن که گفته شود ایمان عین صبر است و جسم انسان عین سر اوست.

هم چنین وقتی گفته می شود اصول دین، تمام دین است، نمی توان دین را عین اصول دین دانست. زیرا دین از اصول و فروع تشکیل گردیده است. عبادت بدون معرفت فایده ای ندارد، همان طور که معرفت بدون عبادت نیز بی فایده است. عبادتی که بدون معرفت خدا و شناخت مقام نبوت و امامت باشد، عقیم و ناتمام است. درست مانند عبادتی که بدون طهارت انجام گیرد.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «أول عبادة الله، المعرفة به» حضرت امیر علیؑ نیز می فرماید: «أول الدین معرفته (24)» می بینیم که در این دو بیان بین عبادت و شناخت فرق گذارده شده است.

معرفت، اولین شرط عبادت است و عبادت با معرفت آغاز می گردد. اگر عبادت با معرفت و شناخت همراه نباشد، ضرر دارد و چنین عابدی از مسیر شناخت خارج شده و به بیراهه شرک و ریا کشیده می شود و دچار التقاط می گردد. عابد در چنین وضعیتی، شرک را توحید و گناه را ثواب می پندارد. در نظرش بت پرستی به عبادت تبدیل می شود. در این صورت، عبادت مانند غذای مسموم، روح را مریض کرده و به جای آن که نجات بخش روح و نفس باشد، او را در ضلالت فرو برده و به مرض های روحی مبتلا می سازد.

عبادت به معنای بندگی است. بندگی در مقابل خالق و مولایی که تمام هستی ما در گرو لطف اوست. او مولی و خالق است و ما نیز با تمام وجود بنده هستیم. پس بنده باید مفهوم عبد بودن را بفهمد تا عبادتش کامل شود. هنگامی که مفهوم عبد بودن تبیین شود، شخص عابد می فهمد که تمام هستی، حیثیات، و شئون وی متعلق به معبود است. حتی توفیق این عبادتی را که در آن لحظه بدان مشغول است از جانب خدا به او عطا گردیده است. اگر عابد به الوهیت خدا و بندگی خویش واقف باشد، می تواند از برکات عبادات استفاده کند.

فاصله عبادت با شناخت، با عبادتی که بدون شناخت انجام می گیرد مانند فاصله اصل گل از شکل گل است. که دارای دو ماهیت و معنا هستند، چون هیچ کدام از آثاری که از یک گل واقعی بر می آید، از کلمه گل یا تصویر آن بر نمی آید. شاید تصویری که یک نقاش زبردست از یک گل، بر بوم نقاشی می کشد،

بسیار زیباتر از یک گُل واقعی باشد، اما آثاری که از یک گُل واقعی بر می آید، هیچ وقت از آن تصویر زیبا بر نخواهد آمد.

بعضی عبادت ها نیز مانند نقش های روی بوم و دیوار فقط تابلو هستند و هیچ فایده و ثمره ای ندارند. عبادت گاهی تنها لفظ و حرکت و سکون است اما بدون روح. یعنی از حیث اجزاء و شرایط کامل است و مسقط تکلیف، اما این مُسَقَط بودن به خاطر تفضل خدا است نه مفید بودن و مؤثر بودن آن.

خدای متعال با صراحت می فرماید: **(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)** <sup>(25)</sup>؛ «نماز از فحشا و منکر جلوگیری می کند.»

می دانیم صادق ترین کلام در عالم امکان، کلام خداوند است، پس چرا خیلی از نمازها مانع فحشاء و منکر نیست و حتی با منکر کنار می آیند؟ این بدان دلیل است که آن نماز و عبادت از ماهیت واقعی و حقیقی خود خارج شده و هیچ شباهتی با نماز واقعی، جز رفع تکلیف و رهایی از عقاب اخروی ندارد. این غیر از آن نمازی است که در قرآن ناهی از فحشاء و منکر معرفی شده است.

گرچه تمام آداب نماز، اعم از مستحبات و مکروهات اهمیت خاصی دارند اما با اهمیت تر از همه آنها توجه به خدا است که در روایات از آن به «اقبال» تعبیر شده است. یعنی زمانی که انسان «الله اکبر» را می گوید حواسش را جمع کند، «بسم الله» و سوره حمد را که می خواند به معنای آن دقت کند. به این مسائل بیشتر از مستحبات باید اهمیت داد. یعنی اگر امر دایر شد بین اینکه انسان یک عمل مستحبی را انجام دهد یا در عبادت توجه داشته باشد، باید توجه را مقدم بدارد.

گاهی نمازگزار در مقابل خدا می ایستد و نماز می خواند؛ اما به چیزهایی که می گوید توجهی ندارد و از شأن و شخصیت کسی که در مقابلش ایستاده غافل

است. گاهی حتی به اندازه صحبت کردن با یک بچه چهار ساله تمرکز ندارد. سعی می کند حروف و کلماتی را که در نماز ادا می کند صحیح تلفظ نماید اما به معنا و مفهوم آنها توجه ندارد و این تنها معلول عدم معرفت و شناخت صحیح نسبت به معبود است.

خداوند دوست دارد انسان با توجه نماز بخواند. دوست دارد نماز اول وقت خوانده شود، ولو این که فقط واجبات را به جا بیاورد؛ نماز را با توجه خواندن بهتر از آن است که مستحبات بسیاری انجام بدهد، اما در عبادت توجه نداشته باشد. اگر انسان به شخصی علاقه داشته باشد سعی می کند در حضور او توجه خاصی داشته باشد. و چه کسی سزاوارتر از خداوند است که باید به او علاقه و توجه داشت.

حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - پیرامون عبادت و اندازه نزدیکی عابد به معبود به درگاه خدا عرض می کند: «اللهم، أذنت لي في دعائك و مسألتك<sup>(26)</sup>؛ خدایا تو به من اجازه دادی که بخوانمت و از تو درخواست نمایم.»

پس خداوند به انسان اجازه داده که در هنگام عبادت، با خدای خود، بدون واسطه و به طور مستقیم به گفت و شنود پردازد و با او حرف بزند. سپس حضرت می فرماید: «فاسمع یا سمیع مدحتی و أجب یا رحیم دعوتی<sup>(27)</sup>؛ بشنو، ای شنوا مدح مرا و اجابت کن ای مهربان دعوت مرا.»

وسعت و بلندای این کلام بی نهایت و شعاع آن گسترده تر از آسمان ها و زمین است.

معرفت و شناخت، درجات و مراتبی دارد. معصومین عليهم السلام، بالاترین و عالی ترین درجه شناخت و معرفت را نسبت به خداوند متعال دارند. علو مرتبه



شناخت و نزدیکی به حقیقت خداوند است که موجب بیان چنین معنای بلندی می گردد «إلهی أذنت لی فی دعائک ومسألتک».

انسان با معرفت هیچ گناهی مرتکب نمی شود. چون شأن خداوند را می شناسد و از گناه در حضور او شرم و حیا می کند. تمام راه هایی که ممکن است به انحراف و کجروی انسان منتهی شود، با معرفت مسدود شده و حیاتی شبیه به حیات معصومین به او عطا می گردد. همان گونه که آگاهی از وضعیت زیستی و طبیعی بدن باعث می شود که انسان در تغذیه و فعالیت، راه اعتدال را در پیش گیرد و از امراض گوناگون در امان ماند. آگاهی در امور معنوی نیز باعث می شود انسان دچار امراض روحی نگردد.

هرگاه معرفت واقعی حاصل شد روح انسان و قوای او همچون عقل و چشم و گوش و زبان در راه های انحرافی تلف نمی شوند. از این روست که آدمی همواره باید سعی و تلاش نماید تا دایره فهم خود را درباره خداوند توسعه دهد و عبادت هایش را تعمق بخشد و هر روز از مرحله ای به مرحله بالاتر صعود کند.

علامه مجلسی عبادت را به شش نوع<sup>(28)</sup> تقسیم کرده است.

1. عبادة الشاکرین.
2. عبادة المتقرِّبین.
3. عبادة المستحییین.
4. عبادة ذائق الحلاوة.
5. عبادة المحییین.
6. عبادة العارفین.

## عبادة الشاکرین

انسان ها گاهی ممکن است به خاطر نعمت های بی شماری که خداوند به آنها عطا کرده، او را عبادت نمایند. در مقابل نعمت زندگی و حیات، سلامتی، و دیگر نعمت های مادی و معنوی، خدا را شکر و عبادت می کنند. وقتی شخص نابینا یا ناشنوایی را می بینند، از این که خداوند به آنها چشم و گوش داده تشکر می کنند. این نوع عبادت، عبادت شاکرین است.

## عبادة المتقربین

همه انسان ها دوست دارند که با افراد پر قدرت و با نفوذ رابطه داشته باشند، چرا که ممکن است روزی در پیچ و خم زندگی به نفوذ و قدرت آنها نیازمند شوند. این عادت غالب انسانها است که به کسی نزدیک می شوند که کاری از او بر آید.

بعضی از انسان ها به دلیل معرفتی که به خدا پیدا کرده اند، او را از همه موجودات عالم قدرتمندتر و با نفوذتر یافته اند، اینان برای این که خدا را از خود راضی نگه دارند به عبادت او می پردازند.

تحقق این نوع عبادت متوقف بر شناخت و معرفت درست و صحیح از خداوند است. باید این باور در قلب آدمی ریشه کند که بزرگ تر و مقتدرتر از ذات اقدس او، چیزی نیست. اگر این اندیشه در جان آدمی ریشه نکند دیگر رغبتی به خواندن نماز مستحبی پیش نمی آید، دیگر میان نماز اول وقت و آخر

وقت تفاوتی نمی گذارد. چون اقدام به خواندن نماز مستحبی و نماز اول وقت معلول شناخت کامل معبود است. لذا در حدیث آمده است که:

فأوّل الوقت رضوان الله وأوسطه عفو الله و آخره غفران الله <sup>(29)</sup>؛

نماز اول وقت موجب رضوان خدا و نماز میان وقت موجب عفو و بخشش خدا و نماز آخر وقت موجب غفران اوست.

فردی که نمازش را اول وقت می خواند، مطمئن باشد که اگر روزی گفت

یاالله، خدا هم اجابت می کند.

## عبادة المستحيين

بعضی از انسان ها نیز به دلیل گناهانشان، در برابر خدا احساس شرم و سرافکنندگی می کنند و برای آن که مورد آمرزش خدا قرار گیرند او را عبادت می کنند. چنین عبادتی، عبادت استحياء نامیده می شود.

## عبادة ذائق الحلاوة

اگر فردی در یک شب قدر، تا صبح با خضوع و خشوع عبادت کرد و روحانیت و معنویت این عبادت در قلبش تاییده شد و از عبادت خویش لذت برد، شب های دیگر با امید دستیابی به آن لذت، مجدداً بیدار می ماند و عبادت می کند. مانند شخصی که علی رغم تمام مشکلات مادی اش به زیارت عتبات عالیات می رود؛ اما وقتی برگشت، باز هم زیارت کربلا و نجف را لحظه شماری می کند. می گوید افسوس که وسعت مالی ندارم، نمی توانم دوباره برگردم. این شخص، بار اول را به خاطر ثواب و دلایل عقلی و شرعی به زیارت رفته بود؛ اما این بار به خاطر چشیدن دوباره لذت معنوی، طالب زیارت است. یک مرتبه از عبادت هم همین است. این نوع از عبادت، عبادت ذائق الحلاوة نام دارد.

## عبادة المحبين

مرتبه بعدی عبادت، عبادت محبین است که در درجه بالاتری از مراتب قبلی قرار دارد.

انگیزه عبادت در بعضی از انسان ها نیز دوستی خداست. اینان چون خدا را دوست دارند او را عبادت می کنند.

## عبادة العارفين

روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام است که می فرماید: ما عبدتك خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک، لکن وجدتك أهلاً للعبادة<sup>(30)</sup>؛ عبادت من نه به خاطر ترس از جهنم است و نه به خاطر طمع به بهشت، بلکه تو را عبادت می کنم، چون تو سزاوار عبادت هستی. چنین معرفتی است که باید آن را تحصیل کرد. حال این معرفت را از کجا بدست آوریم؟ فقط یک راه دارد و آن، راه اهل بیت علیهم السلام است. تمام راه های دیگر، راه شیطان است و راه معرفت خدا نیست؛ فلسفه و عرفان اصطلاحی هم راهش نیست. نکته ظریفی که در این قسمت از فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است و نباید از آن غفلت ورزید این است: پس از آن که می فرمایند شرط اول عبادت معرفت است، چند جمله بعد «الإيمان بی» ایمان به خودشان، و در ادامه «ثم حُبُّ أهل بیتی» دوستی اهل بیت خود را، از شرط های دیگر عبادت می دانند. آری، معرفت که باشد ایمان نیز به دنبال آن خواهد آمد، آن که خدا را بشناسد به رسول خدا نیز ایمان پیدا می کند و اهل بیت او را نیز دوست می دارد و روشن است که «إِنَّ المحبَّ لِمَن یحب مطیع<sup>(31)</sup>؛ شخصی که دیگری را دوست دارد از او اطاعت خواهد کرد».

ایمان و معرفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر وقت این دو آمدند حب اهل بیت  
نیز حاصل می گردد.

## سعادت انسان در چیست

یا اباذر، اِحفظ ما اوصیکَ به تکن سعیداً فی الدنیا والآخرة. یا اباذر، نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحّة والفراغ یا اباذر، اِغتتم خمساً قبل خمس، شبابک قبل هرمک، وصحتک قبل سقمک، وغناک قبل فقرک، وفراغک قبل شغلک وحياتک قبل موتک.

ای ابوذر، سفارشاتم را به خاطر بسپار تا سعادت دنیا و آخرت را از آن خود سازی. ای ابوذر، دو نعمت است که بسیاری از مردم قدرش را نمی دانند: سلامتی و فراغت. ای ابوذر، پیش از آن که پنج چیز به تو روی آورد، پنج چیز را غنیمت بدان، جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از بیماری، توانگری را پیش از فقر، فراغت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این قسمت از بیانات خود، به ابوذر می فرماید: به سفارشاتم عمل کن تا سعادت دو جهان را نصیب خود کنی.

راحتی و آسایش نفس، بهترین مِلّاک برای سعادت است؛ چرا که تمامی مصادیق دیگر سعادت نیز به راحتی نفس بستگی دارد. ثروت، جوانی و حتی یک غذای بسیار لذیذ، به هنگام فقدان آسایش و راحتی روح و روان آدمی، تلخ و بیهوده می نماید.

شخصی که در سنین جوانی در خانه ای راحت مشغول خوردن بهترین غذاست؛ اما مبلغ هنگفتی بدهکار است که بر گردنش سنگینی می کند، هر لحظه منتظر مطالبه طلبکار است و نگران ریختن آبرویش، آیا رفاه و غذای لذیذ برای وی لذتی خواهد داشت؟ آیا مزّه غذای خوب را می فهمد؟

اما اگر در همان حال به او خبر دهند که بدهی هایت پرداخت شد و دیگر لازم نیست نگران باشی، و بعد از شنیدن این خبر مشغول خوردن نان خشک و آب شود. اگر بعدها از او بپرسند، کدام غذا به کام تو بهتر بود؟ غذای لذیذی که با اضطراب خوردی یا نان خشک و آبی که در فراغت خیال خوردی؟ چه پاسخی خواهد داد؟

معلوم است، لذتی که از آن نان خشک برده، با هیچ غذای دیگری قابل مقایسه نیست و از آن غذای لذیذ که با دلهره خورده هیچ لذت و شعفی نصیبش نشده است.

پیامبر ﷺ در این جا نسخه ای برای مؤمنان نوشته اند، که به واسطه آن سعادت دنیا و آخرت را کسب نمایند، یعنی همیشه در راحتی و آسودگی به سربرند، چرا که این خصوصیت بر تمامی مظاهر خوشبختی تأثیر گذار است. انسان متدین باید به این سفارش توجه و به آن عمل کند. معنای تدین همین است که تمامی جوانب دین رعایت شود. نه این که گوشه ای از دین را بگیرد و زاویه دیگر را رها نماید. دین نیمه کاره، هیچ دردی را دوا نمی کند. فایده دین و آثار مثبت آن، هنگامی متبلور می گردد که به تمام مسائل دین توجه شود.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: **(وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ)** <sup>(32)</sup>؛ «و می گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم.»  
گزینش در مسایل و احکام دینی، یک نوع آفت است که وجود انسان و ایمان او را به بیراهه می کشاند. و خداوند می فرماید: **(أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا)** <sup>(33)</sup>؛ «آنان در حقیقت کافرنند.» خداوند اینان را، کافرانی می داند که به معنای واقعی کفر متصف اند.



اگر انسان به آموزه های دین در تمام ابعاد و جوانب آن عمل نماید و سعادت را که برایش تبیین شده است به دست آورد دیگر هیچ سختی و اندوهی، عذابش نخواهد داد. اگر روزها تشنه و شب ها گرسنه بماند، باز هم پریشانی و اضطراب روحش را چنگ نخواهد زد.

ابوذر که خود از شاگردان این مکتب است و وصایای پیامبر عظیم الشان اسلام را به کار بسته است، خود بهترین و بالاترین نمونه برای این مطلب است. او از شدت گرسنگی و تشنگی در بیابانی گرم و سوزان مُرد اما مرگش همراه با سعادت و عزّت بود. هیچ گاه احساس پوچی نکرد و هیچ گاه خستگی به او راه نیافت، با رضایت کامل و آسودگی تمام از دار دنیا رخت بر بست. با آن که تشنه و گرسنه بود، زیر بار ظلم و جور نرفت.

البته ابوذر به عنوان مخاطب، خصوصیتی نداشته است، و روی سخن رسول خدا به تمام ابناء بشر بوده است.

## دو نعمت قدرناشناخته

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این جا از دو نعمت تندرستی و فراغت یاد می کنند که بیشتر مردم دارند، اما قدر و ارزش آنها را نمی دانند و نسبت به آنها مغبون هستند.

واژه غَیْن معمولاً در مسائل مالی و گاهی نیز در مسائل غیر مالی استعمال می شود. و به معنای فریب خوردن یکی از دو طرف معامله در قیمت یک کالا است. حکم خسارت غَیْن در مسائل مالی معلوم است.

مثلاً اگر شخصی از قیمت کالایی اطلاع نداشته باشد و یک جنس هزار تومانی را به دو هزار تومان بخرد، این شخص به اندازه هزار تومان مغبون شده و فریب خورده است. همچنین اگر کسی با سخنان خود، دیگری را به دروغ راهنمایی کند، در واقع او را مغبون کرده است.

یکی از نعمت های خدا که معمولاً قدر آن ناشناخته است، نعمت سلامتی است. انسان مادامی که دچار بیماریهایی مانند سردرد، پادرد و کمردرد نشده، می تواند از لحظه لحظه عمر خویش استفاده های فراوان ببرد.

گفتن ذکر خدا از بزرگترین منافع عمر و حیات آدمی است. در حال صحت، کاملاً ممکن است به آن پرداخته شود، و از هر فرصتی مانند لحظات پیش از خواب و زمان هایی که در رفت و آمدها و در بین راه ها سپری می شود می توان برای ذکر گفتن سود جُست. اما وقتی نعمت سلامتی از انسان سلب شد ذکر گفتن هم راحت نیست.

انسان پس از مرگ متوجه می شود که چه نعمت هایی را از دست داده و از برکات و منافع آنها خود را محروم کرده است.

چند میلیون ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» را از دست داده است! مگر معنای غبن چیزی غیر از این است؟ اگر انسان از این نعمت‌ها و لحظه‌ها استفاده نکند، در حقیقت مغبون و بازنده است. و از دست دادن این فرصت‌ها، معنای واقعی غبن است. در بعضی از روایات عبارت «مغبون فیهما کثیر من النَّاسِ» به صورت «مفتونٌ مغبونٌ فیهما کثیرٌ من النَّاسِ»<sup>(34)</sup> آمده است. کلمه مفتون به معنای ممتحن است. هرچه نعمت‌های بیشتری به انسان رو کند، بیشتر و سخت‌تر مورد امتحان قرار خواهد گرفت. و به همین نسبت بازنده، ضرر و خسراش سنگین‌تر است. در برخی روایات آمده است: نعمتان مکفورتان، الأمان والعافیة<sup>(35)</sup>. کُفْر یعنی ستر و انسان کافر یعنی انسانی که عقل خویش را از خود پنهان کرده و از آن استفاده نمی‌کند. بنابراین چون کافر از عقلش استفاده صحیح نمی‌کند مقصر است. او گرچه در امور روزمره از عقل خود به خوبی استفاده می‌کند، اما در مسائل اعتقادی و معنوی آنرا از خویش دور کرده است. غذای فاسد نمی‌خورد، تجارتي که باعث ضرر و زیان شود انجام نمی‌دهد، در زندگی، برخورد شایسته‌ای از خود به نمایش می‌گذارد، اما در مسائل اعتقادی و دینی، عقل را تعطیل و حکم آنرا پنهان می‌کند. انسان باید پرده را بردارد و به این دو نعمت، یعنی سلامتی و فراغت، علم پیدا کند؛ چرا که شناخت و معرفت نعمت‌ها، شرط اول استفاده درست از آنهاست.

## نعمت زندگانی در عصر پیامبر ﷺ

زندگی در عصر پیامبر ﷺ بزرگترین نعمتی بود که خدا به معاصرین و اطرافیان آن حضرت عطا فرمود، اما از آنجا که هرچه نعمت بزرگتر باشد، امتحان پیچیده تر است، بازندگان زمان پیامبر، بیچاره ترین بازندگان هستند. منافقانی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ، نفاق پیشه کردند و مورد غضب و لعن قرار گرفتند، اگر در دوره ای غیر از عصر پیامبر ﷺ به دنیا می آمدند، خسران و ضرری که متوجهشان می شد به مراتب کمتر بود.

وجود با برکت پیامبر ﷺ برای تمام ملل و اعصار به عنوان چراغی راهنما و روشنگر بوده است و بسیاری از مردمان جهان به واسطه آموزه های آن حضرت با راه راست و مشی صحیح زندگی آشنا شده و می شوند. بنابراین، شعاع نور وجودی ایشان برای مردمی که در اطرافشان بوده اند و در کنار حضرتش زندگی می کرده اند، بسیار پر فروغ تر بوده است. گمراه شدن از راه راست، آن هم کنار پیامبر اسلام ﷺ مانند بیراهه رفتن و زمین خوردن در روز روشن است.

واقع شدن در میان نعمت ها امتحانی است که برخی به واسطه آن رستگار و بهستی و برخی دیگر گمراه و دوزخی می شوند.

## ارزش جوانی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از بیان اهمیّت نعمت تندرستی و فراغت به جوانان گوشزد می فرماید که ارزش جوانی خود را بدانند و آگاه باشند که اگر این دوره به سر آید، دیگر قابل بازگشت نیست و بسیاری از توانایی های انسان با سپری شدن جوانی از دست می رود. آن گاه است که با نا امیدی خواهند گفت: لیت شباباً بوع فاشتریته <sup>(36)</sup>؛ ای کاش جوانی خرید و فروش می شد تا آن را می خریدم.

عرب «لیت» را در آرزویی استعمال می کند که دست یافتنی نیست؛ معادل «لیت» در فارسی همان «ای کاش» است، با این تفاوت که آرزوهایی که بعد از «ای کاش» بیان می شود، گاه دست یافتنی و گاه خارج از دسترس است. بیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این فقره، در واقع یک اخطار و اخبار از آینده است. به جوان ها اخطار می کند که جوانی متاعی دست نیافتنی است و مبادا که آن را ارزان بفروشید.

«وصحتک قبل سُقمک»

اوضاع و احوال در این دنیا هیچ وقت یک نواخت نیست و تغییر و تحول در ذات دنیا است. بنابراین گاهی انسان مریض می شود و گاهی سالم است. سلامتی نیز همچون دیگر نعمت های دنی، همیشگی و ماندنی نیست. همه امور انسان اعم از عبادت، تحصیل و امور دیگر منوط به سلامتی و تندرستی است. وقتی انسان مریض شود قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. انسانی که در روز ساعت ها کار می کند و شب ها نیز به نماز شب و استغفار مشغول است، به هنگام مریضی حتی توان از جا برخاستن را ندارد. ضعف و ناتوانی ناشی از

مربضی، در دوران پیری مضاعف می گردد. پس انسان باید قدر و ارزش سلامتی خویش را بداند و از آن نهایت استفاده را ببرد.

«و غِنَاكُ قَبْلَ فَقْرِكَ»

این قسمت از نصایح رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چند جهت قابل تأمل است. اول مفهوم فقر و غناست. فقر و غنا صفاتی تشکیکی هستند، یعنی فقر از حیث مصداق، درجات و مراتب متعدد و طبقات متفاوتی دارد که هر کدام از افراد جامعه در یکی از این طبقات قرار دارند. هر کدام از این طبقات، نسبت به یک یا چند طبقه بالاتر از خود، فقیر هستند و نسبت به طبقات پایین تر، غنی محسوب می شوند.

شدیدترین حالت فقر، گرسنگی است. نهایت فقر این است که انسان چیزی برای خوردن نداشته باشد. و نتواند اساسی ترین نیاز بدن خود را، که تغذیه است، تأمین کند.

## رسول خدا ﷺ و فقر

پیامبر اکرم ﷺ علی رغم اینکه ریاست حکومت اسلامی را به عهده داشتند و مقام والایی نیز در نزد خداوند متعال دارا بودند، بسیاری از اوقات در حالت گرسنگی مطلق به سر می بردند.

بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر اکرم ﷺ چندین وعده غذا نمی خورد؛ اما با این حال اگر غذایی به دست می آورد آن را می بخشید.

حتی گاه گرسنگی به قدری بر وجود آن حضرت فشار می آورد که برای تحمل آن، دو سنگ بر شکم خود می بستند. (37)

کسی که اشرف اولین و آخرین و سرور مسلمانان و رئیس و رهبر حکومت است، در عین ریاست و آقایی و در زمان رهبری خود، این گونه با بدن و نفس خود رفتار می کرد.

در روایات آمده که گاه گرسنگی ایشان، در زمان اقامت در مدینه، به حدی می رسید که هیچ کدام از این تدابیر فایده نمی کرد.

روزی به دختر گرامیشان فرمودند: «مادخل جوف أییک منذ ثلاث شیء (38)؛ سه شبانه روز است که غذایی به معده پدرت نرسیده است». چنین فردی به ابوذر نصیحت می کند که نعمت غنا را غنیمت شمار، قبل از آن که فقر جای آن بنشیند.

حدیثی از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

نزل جبرئیل علی رسول الله فقال إن الله جلّ جلاله یقرئک السلام و یقول لک هذه بطحاء مكة إن شئت أن تكون لک ذهباً. قال فنظر النبی إلى السماء ثلاثاً ثم قال لا یا رب و لکن أشبع یوماً فأحمدک و أجوع یوماً فأستلک (39)؛

جبرئیل خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی، سرزمین مکه را برایت پر از طلا می گردانم. (امام صادق علیه السلام) فرمود: پس پیامبر سه بار به آسمان نظر افکندند و فرمودند: نه ای پروردگار، بلکه روزی سیر باشم، سپاس تو را به جای آورم و روزی گرسنه باشم پس روزی خود را از تو خواهم.

«وفراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک»

پس از مرگ، انسان دیگر نمی تواند کاری انجام دهد. حتی نمی تواند یک «لا إله إلا الله» بگوید. نمی تواند یک ریال پول در راه خدا بدهد. <sup>(40)</sup> پس تا زنده ایم باید زندگی خود را غنیمت بشماریم. کسی در زندگی پیروز است که از همه اوقات خود استفاده نماید.



## به تأخیر نینداختن آرزو و هدف

یا أبأذر، إیّاک و التّسویف بأملک، فإنک بیومک ولست بما بعده، فإن یکن غد لک، فکن فی الغد کما کنت فی الیوم. وإن لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم. یا أبأذر، کم من مستقبل یوماً لا یتکمله، و منتظر غداً لا یبلغه. ای ابوذر! بپرهیز از امروز و فردا کردن و تأخیر در انجام آرزوهایت، تو مسئول امروز خود هستی اگر فردا هم زنده ماندی همان گونه باش که دیروز بودی و اگر فردا زنده نبودی پشیمان نیستی که چرا امروز کوتاهی کردی. ای ابوذر، چه بسیار افرادی که صبح زنده بودند، اما آن روز را کامل نکردند و چه بسیار افرادی که منتظر فردا بودند اما هیچ وقت آن را درک نکردند.

ای ابوذر، به نحوی عمل کن که اگر فردایی درکار نبود، پشیمان نشوی و نگوئی ای کاش، فلان عبادت را دیروز انجام می دادم، فلان کار خیر را انجام می دادم، ای کاش، فلانی را اذیت نمی کردم. حضرت در این جا آرزو را به عنوان مثال ذکر می کنند، و در حقیقت به انسان ها می فرمایند در زندگی تأمل کنید.

1400 سال پیش ابوذر از دنیا رفته، اما نام او و وصیتی که پیامبر به او کرده است هنوز زنده است. ابوذر در زندگیش به وصیت پیامبر عمل کرد، به همین خاطر در کتاب های تاریخی و تفاسیر، نام ابوذر می درخشد.

ابوذر و دوره ابوذر تمام شد، و الآن نوبت به انسان های دیگری رسیده، باید دید اینها تا چه اندازه می توانند از سرمایه عمر استفاده نمایند.

شخصی خدمت آیه الله میرزا مهدی شیرازی رحمته الله علیه (41) رسید و از ایشان خواست، کسی را مأمور کند که برای جدش یک سال نماز بخواند و روزه

بگیرد. و گفت جد من به هنگام مرگ وصیت کرده که فلان خانه را بفروشند و پول آن را برایش صرف نماز و روزه نمایند.

اما هیچ کدام از ورثه این کار را نکرده اند و الآن من می خواهم پس از هفتاد سال به سهم خود، به وصیت او عمل کنم. با وجود این که اموال زیادی بر جای گذاشته بود، و در مقابل خواسته بود فقط یک خانه را برایش صرف نماز و روزه نمایند!

این شخص نوه خوبی پیدا کرده، و گر نه مانند خیلی ها همین یک سال روزه و نماز هم نصیبش نمی شد.

شخصی، با این که مستطیع بود، در ایام زندگی خود حج نرفت، و به هنگام مرگ وصیت کرد، پسرش به جای او حج برود. از قضا پسر، ناخلف از آب درآمد و به وصیت پدر عمل نکرد. به او گفتند: چرا از جانب پدرت حج نمی روی؟ گفت: می خواست خودش برود، به من مربوط نیست.

انسان تا در دنیاست و می تواند، باید آخرتش را آباد کند. و اگر بتواند حتی برای خواب و خوراک هم نباید کارهای خود را تعطیل کند، اما چاره ای از آن نیست. اگر نخوابد نمی تواند عبادت کند، نمی تواند درس بخواند، نمی تواند بنویسد، اما باید سعی کند در حد ضرورت بخوابد و در حد ضرورت غذا بخورد. درست مانند کسی که به بیمارستان می رود و او را برای معالجه بستری می کنند؛ چنین کسی حتی اگر ماندن او در آن جا رایگان هم باشد حاضر نیست یک لحظه بیشتر از مقدار لازم در بیمارستان بماند. خواب و خوراک، لباس و زندگی هم مانند بیمارستان است، باید در حد ضرورت از آنها استفاده برد. البته در بعضی موارد لازم است حال دیگران را نیز در نظر داشت، به عنوان مثال اگر

میهمان بیاید، باید حال او مراعات شود. این توصیه ها مربوط به وقتی است که انسان تنها باشد. در تنهایی سعی کند وقت کمتری صرف خواب و خوراک نماید.

حضرت هادی و یا عسکری علیه السلام می فرماید:

قومی در نزدیک دریا زندگی می کردند که هر دو سال یک بار پادشاهی برای خود انتخاب می کردند. برایشان فرقی نمی کرد که پادشاه چه کسی باشد، بقال، حمّال، عالم، کاسب و جوان یا پیر. طبق قانون خودشان او را بر می گزیدند و می گفتند تا دو سال پادشاه ما هستی و هر چه بگویی از جان و دل می پذیریم، اما پس از دو سال او را از تخت فرود آورده و به دریا می انداختند. این بود که هیچ عاقلی حاضر نمی شد این حکومت را قبول کند؛ در این میان شخصی حکیم و دانشمند برای پادشاهی اعلام آمادگی کرد و حکومت را پذیرفت و مدت دو سال همه چیز در اختیارش بود. در طی این دو سال، یک عده از اطرافیانش را فرستاد تا جزیره خوش آب و هوایی بیابند و تمام وسایل راحتی زندگی را، برای او به آنجا انتقال دهند. همچنین دستور داد باغ ها و مزارعی هم در آن جا ایجاد کنند. همین طور به فرمان او قایق هایی هم ساخته شد و در گوشه ای از ساحل دریا مخفی کردند. دو سال حکومت او تمام شد، مردم او را گرفته و به دریا انداختند. او نیز خودش را به قایق ها رساند و به آن جزیره رفت و عمری را به راحتی سپری نمود.

آن دوسال، دنیا و آن جزیره آخرت است. انسان اگر صد سال هم زندگی کند، ارزش همان دو سال را دارد و بعدش او را به دریا می اندازند. در دریا اگر نصیب کوسه ها هم بشود، دردی که متحمل می شود یک لحظه بیشتر نیست و دیگر چیزی نمی فهمد؛ اما آخرت که تمام شدنی نیست، او می ماند و میلیون ها سال پشیمانی، اگر اهل معصیت نباشد فقط حسرت می خورد، اما خدای ناکرده

اگر عاصی باشد حسرت با عذاب الهی آمیخته می شود. گفتن این مطلب به زبان ساده است!!

مثلا کسی که به سفر رفته و وسیله ای را فراموش کرده با خود ببرد، چه قدر حسرت می خورد؛ با وجود این که در سفر امکان تدارک هست، با یک تلفن، با یک نامه ممکن است نیازش برطرف گردد، اما با مرگ، همه چیز تمام می شود. کسی که اهل معصیت بوده، دیگر کارش تمام است، کاری از دستش بر نمی آید و بیچارگی اش آغاز می گردد.

## تعجیل در توبه

تا انسان زنده است می تواند توبه کند و گذشته هایش را تدارک نماید و خود را در مسیر ترقی و سعادت قرار دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی، می فرماید: «خداوند توبه یک سال قبل از مرگ، یک سال زیاد است؛ یک ماه قبل از مرگ، یک ماه زیاد است؛ یک هفته قبل از مرگ، یک هفته هم زیاد است؛ یک روز قبل از مرگ، یک روز هم زیاد است؛ بلکه قبل از دیدن ملک الموت توبه را می پذیرد» (42).

یعنی، اگر یک لحظه قبل از باز شدن چشم هایش به آخرت توبه نماید، خداوند می پذیرد. ولی نباید در توبه تسویف کرد و آن را به فردا و فرداها موکول نمود. از کجا که فردا زنده است؟ آیا انسان هایی که مرده اند می دانستند اجلشان کی خواهد رسید.

خوب است گاهی انسان به زیارت اهل قبور برود، یک لحظه تأمل کند که اینهایی که زیر خروارها خاک خوابیده اند، بعضی ها از او زرنگ تر بوده اند، بعضی ها عالم تر و پولدارتر بوده اند، بعضی ها بیشتر از او و بعضی ها کمتر از او عمر کرده اند، هر کدام از اینها به خود وعده هایی می دادند و آرزوهایی داشتند، ولی چه شد؟ آیا همه آنها به آرزوهایشان رسیدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «إِیَّاکَ وَالتَّسْوِیْفَ؛ از امروز و فردا کردن پرهیز». عُمَرُ سَعْدٌ - لَعْنَهُ اللهُ - وقتی که تصمیم گرفت با امام حسین علیه السلام بجنگد گفت: «أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَنْتَيْنِ؛ دو سال قبل از مرگ توبه می کنم» آیا توبه کرد؟ اگر توبه هم می کرد فایده ای نداشت، چرا که خداوند از حق مظلوم در نمی گذرد.

شخصی خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله، به عده ای ظلم کرده ام و اکنون می خواهم توبه کنم، حضرت فرمودند: باید حق آنها را برگردانی! گفت: آنها مُرده اند. فرمودند: پس نمی توانی توبه کنی [توبه تو فایده ای ندارد].

همان لحظه شخص دیگری آمد و گفت: یا رسول الله، من کارهای حرام بسیاری مرتکب شده ام و اکنون می خواهم توبه کنم، آیا توبه ام قبول است؟ حضرت فرمود: آری قبول است.

خداوند عادل است (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) (43)؛ «همانا خدا به اندازه ذره ای ستم نمی کند» ولی باید از عدل خدا ترسید. خدا از یک ظلم کوچک به بندگان نمی گذرد. هیچ عذر و بهانه ای را هم نمی پذیرد. بعضی از ظالمان ورد زبان نشان این است که «المأمور معذور؛ مأموریم و معذور» این کلمه صحیح نیست. این در منطق فرعون و یزید و هارون پذیرفتنی است، اما در منطق رسول خدا، در منطق قرآن و امیرمؤمنان چنین نیست.

مهم این است، شخص از طرف چه کسی مأمور است؟ اگر مانند ابوذر از جانب رسول خدا مأمور باشد، نه تنها معذور که مأجور نیز می باشد، اما اگر از جانب سلطان جور مأمور باشد کار خوبش هم گناه است. شاید در اسلام عملی با فضیلت تر از ساخت مساجد نباشد. در قرآن و روایات، فضایل بسیاری برای ساخت مساجد ذکر شده است؛ چرا که مردم در مسجد نماز می خوانند و مسجد جای دعا و زیارت و توبه و اعتکاف است. اما در روایات آمده که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: «لا تعنهم علی بناء مسجد» (44)؛ در بنای مسجد نیز آنها [هارون عباسی] را یاری نکن.»

مطلب بسیار مهم است. اگر کسی برای ظالم مسجد، دارالایتام و حسینیه هم بسازد، اهل جهنم است چون موجب تقویت بنای ظلم می شود و لذا در روایات؛ بعضی از مساجد، ملعون قلمداد شده اند.

در میان هزاران تن از راویان شیعه، چند صد نفر ثقه (مورد اعتماد) هستند، در میان این چند صد نفر، ده ها تن از بقیه بهترند، و در بین این دهها نفر، چند نفر خیرة الخیرة هستند که یکی از آنها صفوان جمال است. وی شتران بسیاری داشت که از راه اجاره آنها زندگی خود را می گذراند. روزی هارون برای رفتن به حج، شتران او را اجاره کرد. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: همه چیز تو خوب است الا یک چیز، و آن این که شترهایت را به هارون اجاره داده ای. گفت: یابن رسول الله، می دانم که هارون فرد بدی است، اما او این شترها را برای سفر حج اجاره کرده است، برای کار حرامی نمی خواهد. حضرت فرمود: آیا دلت نمی خواهد زنده بماند، تا از حج برگردد و پول کرایه تو را بدهد؟ همین مقدار هم بد است و در زندگی تو این هم جایز نیست <sup>(45)</sup>.

صفوان با اشاره امام شترهایش را فروخت، و کسب و کارش را تعطیل کرد. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب ضمن نقل این روایت رأی عده ای از فقها را مبنی بر حرمت این کار ذکر کرده است، یعنی اگر من و شما نیز چنین کاری انجام دهیم حرام است. آری، حتی برای حج هم حرام است، حجبی که گفته اند اگر ایام حج، افراد حج گذار کم باشند، بر رهبر مسلمانان واجب است عده ای را به حج بفرستند تا مراسم حج خلوت نماند.

## اندیشه مرگ و قیامت

یا أبأذر، لو نظرت إلى الأجل ومصيره لأبغضت الأمل وغروره. یا أبأذر، کن کأنک فی الدنیا غریب، أو کعابر سبیل وعد نفسک من أصحاب القبور.

ای ابوذر، اگر اجل خود و نهایت آن را بنگری که چه زود می آید و به سرعت می گذرد، هر آینه آرزوهای دور و دراز خود را دشمن خواهی داشت، و فریب آن را نخواهی خورد. ای ابوذر، در دنیا مانند غریبی باش که به غربتی درآید و آن را وطن خویش نشمارد و یا مسافری که در منزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان.

لحظه آخری که انسان از دنیا رخت بر می بندد، اجل است. انسان پس از طی شدن مسیرش به مصیر<sup>(46)</sup> می رسد و این از ویژگی های انسان است. زندگی حیوانات مصیر ندارد.

اجل، اول آخرت و پایان دنیا است. پس از مردن حسابرسی آغاز می شود و قبر مصیر اول است: «القبر إما روضة من ریاض الجنة أو حفرة من حفر النیران»<sup>(47)</sup>؛ قبر یا باغی از باغهای بهشت و یا چاهی از چاههای جهنم است. «مصیر بعدی قیامت است و سرانجام مصیر نهائی بهشت یا جهنم است.

بسیاری در جوانی به خود زحمت می دهند، تلاش می کنند، کمتر استراحت می کنند و مسیر (دنیا) را فدای مصیر (آخرت) می کنند و عده زیادی هم مسیر را به خوشی و راحتی می گذرانند و می گویند مصیر، هر چه شد، بشود.

کودکی که برای حمام رفتن به او وعده جایزه داده اند، این مقدار درک دارد که مسیر را فدای مصیر کند، یعنی سختی حمام رفتن را برای رسیدن به جایزه تحمل می کند، اما بسیاری از افراد مصیر را فدای مسیر می کنند.



اگر انسان به آخر کار بیندیشد، و با خود بگوید آیا پس از این دنیا سرانجام من بهشت است یا جهنم، تا بی نهایت نعمت است یا عذاب، دیگر آرزو او را نخواهد فریفت و از فکر خدا غافل نمی شود. با خود می گوید آنهایی که مُردند همه آرزوهایی داشتند، جوان ها، پیرها با آرزوهای کم و زیادشان رفتند.

وقتی چنین با خود بیندیشد، از آرزوهای دراز دست بر می دارد، البته نفسِ آرزو ناپسند نیست؛ اما غرور و مستی که به واسطه آن می آید، انسان را به وادی غفلت می کشاند.

«یا اباذر، کن کأنک فی الدنيا غریب؛ ای ابوذر در دنیا به گونه ای باش که گویی در آن غریب هستی». شخصی که در کشوری غریب است، و زبان و قوانین آن جا را نمی داند، برای تهیه مسکن و غذای سالم از مردم سؤال می کند. در مورد هر چیزی که شک کند، از اهل خبره سؤال می کند.

در این غربت سرای دنیا نیز باید همین کار را کرد، اگر از چیزی با خبر نباشیم و حکم شرعی آن را ندانیم، باید از آن پرهیز کرد یا از اهل خبره که اهل بیت علیهم السلام هستند پرسید، باید از آنها پرسید در بازار آخرت چه عملی خریدار دارد. در حقیقت تمام اعمال مؤمنان باید با امضای اهل بیت علیهم السلام باشد، بیچاره آن کسی که عمری کارهای نیک انجام می دهد، عبادت می کند، ولی در آخر اعمالش را قبول نمی کنند.

خدا و رسولش و اهل بیت علیهم السلام راه انجام کارهای خیر هستند و اینها از هم جدایی ندارند. در همه امور دین باید طبق دستور پیامبر و ائمه علیهم السلام پیش رفت. در زمان غیبت امام باید به فقها رجوع کرد فقهایی که در بعضی مسائل روزها تأمل می کردند تا اگر حکم آنها مطابق واقع نبود لااقل نهایت سعی خود را کرده باشند و بدین وسیله نزد خداوند کریم معذور باشند.

مانند مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی شیرازی که در جلسه استفتائی که با عده ای از مراجع و مجتهدین وقت همچون: آقا حسین قمی<sup>(48)</sup>، آقای میلانی<sup>(49)</sup>، میرزای اصفهانی<sup>(50)</sup> و زین العابدین کاشانی داشتند، گاهی در مسئله ای، یک هفته تأمل می کردند.

«أو كعابر سبيل؛ يا مانند عابر و رهگذر باش».

اگر کسی بخواهد از شهری به شهر دیگر برود، فقط به این اندازه به مسیر بین راه توجه دارد که بتواند به سلامت آن را طی کند، و توجهی به خصوصیات مناطق بین راه ندارد بلکه در فکر آن است که هر چه زودتر به مقصد برسد، حضرت در این جا می فرماید از دنیا در حد یک مسیر استفاده ببر و از آن در راه رسیدن به آخرت استفاده کن.

«وعِد نفسک من اصحاب القبور؛ خود را از مردگان به شمار آور»؛ یعنی یک لحظه چشم خود را به روی دنیا ببند و فکر کن عمرت تمام شده و تو را درون قبر گذاشته اند و بر رویت خاک می ریزند، و تو را با اعمالت تنها گذاشته و رفته اند.

در کتاب های مواظظ آورده اند، در زمان پیامبر اکرم ﷺ، ابن عباس با جوانی دوست بود و بسیار به او احترام می گذاشت، روزی به ابن عباس گفتند: آیا می دانی کار او چیست؟ گفت: چه کاره است؟ گفتند: گورکن است. ابن عباس می دانست که او گورکن نیست، اما برای این که آنها را نیز آگاه کند، گفت هرگاه خواست به گورستان رود مرا خبر دهید.

یک بار نیمه شب در خانه ابن عباس را زدند و گفتند آن جوان به طرف قبرستان می رود، ابن عباس نیز با آنها به دنبال جوان رفت، دیدند به قبرستان رسید و اتفاقاً یک جایی را کند و درون آن رفت، نزدیک تر رفتند، دیدند،

مشغول ناله و استغفار است، و به یاد روزی است که او را به این جا خواهند آورد. وقتی از قبر بیرون آمد، ابن عباس او را بوسید و در آغوش گرفت. آری! در جوانی به فکر آخرت بودن یک ارزش بسیار والائی است.

## هراس از لغزش ها

يا أَبَاذَرٍ، إِيَّاكَ أَنْ تَدْرِكَكَ الصَّرْعَةَ عِنْدَ الْعَثْرَةِ فَلَا تَقَالَ الْعَثْرَةَ وَلَا تَمَكِّنْ مِنَ الرَّجْعَةِ وَلَا يَحْمِدُكَ مَنْ خَلَّفَتْ بِمَا تَرَكْتَ وَلَا يَعْذُرُكَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ بِمَا اشْتَغَلْتَ بِهِ.

ای ابوذر، مواظب باش، مبادا بر اثر لغزشها از پا درآیی و دیگر نتوانی گذشته را تدارک کنی، آن هنگام قدرت برگشتن به دنیا را نخواهی داشت و بازماندگانت تو را بر ثروتی که برای آنان گذاشته ای مدح و ستایش نمی کنند و خداوند متعال نیز که به سوی او رفته ای، عذرهای بی اساس تو را در ترک اطاعت و بندگی نخواهد پذیرفت.

## عَثْرَت و صَرَعَت

عَثْرَت<sup>(51)</sup> به معنای لغزش و زمین خوردن، در زندگی هر انسانی طبیعی است، چرا که انسان معصوم نیست و زرق و برق دنیا او را فریفته خویش می کند و در پی آن دست به گناه و آلودگی زده و به حقوق الهی یا حقوق مردم تجاوز می کند.

پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر وصیت کرده اند که اگر دچار عَثْرَت (لغزش) شدی، نگذار عَثْرَت تو تبدیل به صَرَعَت<sup>(52)</sup> شود.

در دنیا گاهی لغزشهای کوچک باعث از پا درآمدن انسان می شود، مانند شخصی که بیماری مختصری دارد اما پرهیز و درمان نمی کند تا آنکه بیماری شدت یافته و او را از پای در می آورد، اما مراد رسول اکرم ﷺ در این فقره

از وصیت، لغزش های جسمی نیست، بلکه عثرت معنوی را بیان می فرمایند و به ابوذر می فرمایند نگذار دچار لغزش معنوی گردی؛ اما اگر دچار شدی زود آن را علاج کن و از تبدیل شدنش به سرعت جلوگیری کن.

در دنیا ممکن است گاهی زخم عمیقی در بدن ایجاد شود؛ اما با مداوا و مراقبت خوب شود، عثرت و لغزش معنوی نیز چنین است، گناه و لغزش هر چند که بزرگ باشد با رحمت و عفو و بخشش بی حساب حضرت حق جبران خواهد شد، ولی اگر به آن بی توجهی شود، انسان را هلاک و نابود می کند.

حجاج بن یوسف ثقفی<sup>(53)</sup> از ابتدا جنایتکار و آدم گُش نبود، بلکه اهل نماز و روزه و حتی امام جماعت بوده است، پس چرا به حجاج جنایت کار تبدیل شد؟ به خاطر عثرت هایی که تبدیل به سرعت شد. روایت های بسیاری از امامان علیهم السلام وارد شده است که به مؤمنان توصیه می کند هر روز محاسبه نفس کنید، در کتاب های روایی مانند اصول کافی، بحار الانوار، بابی وجود دارد به نام «باب محاسبه النفس کل یوم» این همه سفارش و توصیه به خاطر این است که عثرت ها در همان مرحله بمانند و به سرعت تبدیل نگردند.

گاهی لغزیدن یک نفر باعث سقوط افراد دیگری نیز می گردد، مثلا مرد خانه اگر بد اخلاق باشد، اخلاق بد او، کم کم روی دیگر افراد خانواده اش تأثیر می گذارد. و یا تأثیر لغزش عالم و روحانی و حاکم و رهبر ناشایست، بسیار بیشتر از افراد معمولی است.

کوهنوردی که بر فراز قله قرار گرفته است بیشتر از شخصی که در پائین یا دامنه کوه است باید مواظب باشد، تا نلغزد، اگر هم لغزید باید سعی کند خیلی

زود خود را حفظ کند و به جای اولش برگردد و الا عاقبتی جز سقوط به دره  
هلاکت در انتظارش نخواهد بود.

## صرعت پس از رسول خدا ﷺ

پس از رحلت رسول اکرم ﷺ عشرت مردم در بیعت نکردن با امیرالمؤمنین علیه السلام، صرعتی زیان بار و جبران ناپذیر در پی داشت. اگر آن سی سالی که مولای متقیان پس از رسول اکرم ﷺ زنده بودند، حکومت در دستشان قرار گرفته بود و امر خلافت به جانشین حقیقی پیامبر عظیم الشان واگذار می گردید، به جرئت می توان قسم خورد که حتی یک ظلم در دنیا واقع نمی شد و همه از نعمت آسایش و رفاه و امنیت بهره مند می شدند.

راه پیامبر ﷺ را از بین بردند و مردم با نام اسلام به جاهلیت گذشته برگشتند. عشرتی که پس از رسول اکرم ﷺ واقع شد از آن دسته است که جماعتی را هلاک کرد و عده زیادی از مسلمانان راه هلاکت را با نام اسلام در پیش گرفتند و با اسم اسلام به آن خیانت کردند. و باز در روایات آمده است، تمام ظلم هایی که واقع می شود، منسوب به آنهایی است که از انجام وصیت پیامبر خدا در مورد جانشین خویش جلوگیری کردند، چرا که اگر پس از آن حضرت جانشین واقعی اش به حکومت می رسید، امت از راه صواب منحرف نمی شد و عشرت آنها به صرعت تبدیل نمی شد.

## عامل بنی امیه و نجات از صرعت

یکی از عمال بنی امیه که از راه کتابت در دربار امویان ثروت زیادی اندوخته بود، روزی با خود فکر می کند که آیا این پول هایی که من تا به حال به دست آورده ام حلال است یا نه؟ گویا می دانسته، بنی امیه غاصبانی هستند که بر اریکه خلافت تکیه زده اند. فکر حرام بودن پول ها لحظه ای او را رها نمی کرد. تا این که نزد علی بن ابی حمزه وکیل امام صادق علیه السلام رفت و به او گفت: تو وکیل امام و فردی عالم هستی، هر وقت خواستی نزد امام بروی مرا نیز با خود ببر. ابن ابی حمزه نیز او را به همراه خود خدمت امام برد. به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله، من کاتب بنی امیه هستم و از آنها پول های زیادی گرفته ام، و برایم فرقی نمی کرد که این اموال حلال است یا حرام. حال می خواهم توبه کنم، آیا ممکن است؛ و باید چکار کنم؟

حضرت فرمودند: اگر تو و امثال تو برای بنی امیه کار نمی کردید و از اعوان و انصار آنها نمی شدید، بنی امیه نمی توانستند حق ما را غصب کنند. در ادامه به او فرمودند: اگر می خواهی خداوند از تو بگذرد باید کاری که می گویم انجام دهی، آیا انجام می دهی؟ گفت: بلی یابن رسول الله! حضرت فرمودند: باید تمام اموال خود را که از دیگران غصب شده به آنها بازگردانی و اگر صاحبان آنها را نمی شناسی، به عنوان رد مظالم به فقرا بدهی، آیا چنین کاری خواهی کرد؟!

علی بن ابی حمزه می گوید آن مرد لحظاتی سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت. با خود اندیشید که باید همه چیزش را بدهد: خانه، باغ، اسب، لباس و

...

پس از آن سرش را بلند کرد و گفت: «أفعل؛ انجام می دهم.»



ابن ابی حمزه می گوید به کوفه برگشتیم، تمام اموالش را به صاحبان اصلی آنها برگرداند، و مقداری را که باقی مانده بود و صاحب آنها معلوم نبود به فقرا صدقه داد، حتی لباس هایش را هم بخشید. عده ای از شیعیان برایش لباس تهیه کردند و پس از چند ماه نیز، عاقبت به خیر از دنیا رفت.

## وکیل امام علیه السلام گرفتار در صرعت

و اما علی بن ابی حمزه، کارش به جایی رسید که عثرتش صرعت شد؛ او که وکیل امام صادق علیه السلام و پس از ایشان وکیل امام موسی بن جعفر علیه السلام بود، در ایامی که آن امام در زندان به سر می بردند اموال زیادی نزد ابن ابی حمزه جمع شد. پس از شهادت امام هفتم و انتقال امامت به امام رضا علیه السلام، ابن ابی حمزه از امام رضا پیروی نکرد، چرا که اگر امامت ایشان را می پذیرفت، باید اموالی که نزد او بود، به امام رضا علیه السلام تحویل دهد. او که دیگران را نجات می داد خود گمراه شد و به همراه دو نفر دیگر، مذهب انحرافی واقفیه را بوجود آورد و عده زیادی را در گرداب فتنه و انحراف خویش گمراه نمود.

باید گناه را یک جایی قطع کرد و به آن دامن نزد، شخصی که یک دروغ می گوید، مجبور است برای استحکام آن، دروغ دیگری بگوید و همین طور، دروغ پشت سر دروغ، و عثرت های پشت سر هم به صرعت خواهد انجامید و مانند علی بن ابی حمزه هلاک خواهد شد.

همان گونه که زخم های جسمی اگر زود معالجه نگردد به قطع عضو خواهد انجامید، زخم های دینی و اجتماعی اگر زود معالجه نشود به هلاک می انجامد. باید پیرامون نکته نکته زندگی پرسید، مبادا ناخواسته حرامی ارتکاب گردد. آن که مجتهد است باید اجتهاد کند و آن که اهل تقلید است باید از مجتهد بپرسد، تا عثرتش، صرعت نگردد.

## عُمر و ارزش آن

یا اَبَازِر، کن علی عمرک اشحُ منک علی درهمک و دینارک. یا اَبَازِر، هل ینتظر أحدٌ إلاّ غنیّ مطعی، أو فقراً منسی، أو مرضاً مفسد، أو هرماً مفند، أو موتاً مجهز، أو الدجال فإنه شرُّ غائب ینتظر، أو السّاعة، فالسّاعة أدهی وأمرّ.

ای ابوذر، قدر عمر خود را بدان و بر عمر از درهم و دینار خویش بخیل تر باش! ای ابوذر، هریک از شما یکی از چند چیز را انتظار می برید و در پیش دارید: یا توانگری به هم رسانید و طاغی شوید، یا فقر و بی چیزی که به سبب آن خدا را فراموش کنید، یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از اصلاح باز دارد، یا پیری که شما را از کار بیاندازد، یا مرگی که به سرعت در رسد و مهلت ندهد، یا فتنه دجال<sup>(54)</sup> که شری است غایب و می رسد، یا قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است.

در این فقره از عبارت، مخاطب عوض می شود:

یا اَبَازِر، هل ینتظر أحد ...

چرا که ابوذر مصداق موضوعات فقره دوّم نیست.

ای ابوذر، آیا کسی منتظر غنا می شود، ثروتی که طغیان آور است، آیا کسی منتظر فقر می شود فقری که مُنسی<sup>(55)</sup> است، آیا کسی منتظر می شود که مریض شود، مرضی که بدن را فاسد می کند، آیا کسی منتظر پیری می شود، پیری ای که باعث ضعف و ناتوانی است، آیا کسی منتظر مرگ می شود؟ آیا کسی منتظر دجال و قیامت می ماند؟

اینها کنایه از آن است که انسان ها نباید منتظر چنین پیشامدهایی باشند و هر چه زودتر کار اصلاح آخرت را آغاز نمایند و از عمر خویش و لحظات گذرای

آن استفاده برند، نباید کار امروز را به فردا انداخت و با خود گفت اگر پول دار شدم خدمت خواهم کرد، چه بس، پس از پول دار شدن راه طغیان پیش گیرد، نباید گفت کار توبه و ذکر الهی را به هنگام بیماری انجام خواهم داد، چرا که بیمار توان این کار را ندارد. آن که پول دار است نباید با خود بگوید حال که پول دارم فرصت کار خیر و انجام مستحبات ندارم، اگر فقیر شدم به عبادت و کارهای مستحبی؛ خواهم پرداخت. فعلاً وقت حساب و کتاب و خرید و فروش است و جایی برای اعمال مستحبی نیست؛ اما اگر فقر از راه رسید حتماً به مستحبات روی خواهم آورد. حضرت در این جا می فرمایند، آن که تسویف می کند و مرتب می گوید فردا آخرت را آباد خواهم کرد، دیگر منتظر چیست؟ آیا منتظر است که فقرش به غنا تبدیل گردد؟ غنا که طغیان می آورد. آیا منتظر است فقیر شود؟ فقری که فراموش شده است <sup>(56)</sup>. بنابراین نباید کار امروز را به فردا انداخت. آن که حقی از حقوق الهی یا حقوق مردم به گردن اوست باید در اولین فرصت آنرا اداء نماید و از گناهان خویش توبه کند و در صدد جبران و تدارک گذشته برآید. شخصی که قدرت نوشتن دارد باید بنویسد، آن که قدرت کمک کردن به دیگران دارد باید کمک کند، آن که قدرت عبادت دارد، باید عبادت کند، و بالاخره آن که می تواند کاری برای آخرت خویش انجام دهد، درنگ نکند چرا که ممکن است دیگر این فرصت را پیدا نکند.

## بخیل بودن در عمر

فقره دوم عبارت توضیح و تفصیلی است برای فقره اول. در قسمت اول حضرت می فرمایند: یا اباذر، کن علی عمرک اشح منک علی درهمک و دینارک؛ ای ابوذر، در مورد عمر و لحظه های آن بخیل باش. و در قسمت دوم ضررهای غنیمت نشمردن عمر بیان می گردد که اگر امروز از عمر استفاده نشود، فردا امکان جبران آن نیست. غیر از این جا، در هیچ جای دیگر از آیات و روایات، ماده «شح»<sup>(57)</sup> توصیه نگردیده است.

بُخل در اموال صفت ناپسند و زشتی است که در روایات از آن به شدت مذمت شده است، اما بخیل بودن نسبت به عُمر، ویژگی خوبی است که پیامبر اکرم ﷺ آنرا به ابوذر توصیه می نماید.

نکته قابل توجه آنکه حضرت «شح» را بکار برده اند. شخصی که به «شُح» مبتلا است، نه تنها در اموال خویش بخیل است، بلکه در اموال دیگران نیز بُخل به خرج می دهد و نمی گذارد دیگران هم در راه خدا انفاق کنند. مثلاً شخصی می خواهد صدقه بدهد و یا کار خیری انجام دهد، او به جای آن که به حال او غبطه بخورد و با خود بگوید، ای کاش من هم داشتم و چنین می کردم، می گوید اصلاً چنین کاری نکن؛ چرا که ممکن است روزی بیاید که به این اموال نیازمند شوی، پس اموالت را برای آن روز ذخیره نما. با توجه به این نکته از سفارش پیامبر اکرم ﷺ چنین استفاده می شود که انسان نه تنها نسبت به عمر خویش، بلکه نسبت به عمر همنوعانش نیز باید بُخل بورزد؛ یعنی نگذارد عمر دیگران نیز در بطالت بگذرد. و به آنها تذکر دهد که عمر خود را بیهوده هدر ندهند، باید از این که دیگران هم بخواهند عمر خویش را تلف کنند ناراحت شد.

البته، این یک پله بالاتر است، اول باید مواظب بود عمر خویشتن بیهوده هدر نرود، بعد به فکر دیگران بود. در روایات آمده است که سید الشهداء علیه السلام روز عاشورا قبل از شهادت، برای دشمنان خطبه ای ایراد فرمودند، لشکر دشمن ابتدا اهانت کردند و به سخنان اباعبدالله علیه السلام گوش نمی دادند؛ اما پس از لحظاتی، همه به گریه افتادند، عده ای گفته اند علت این کار اباعبدالله علیه السلام آن بود که حضرت برای این افراد، دلشان می سوخت؛ چرا که عمر خویش را هدر داده بودند، عمری که با آن می توانستند، حبیب بن مظاهره، زهیر بن قین ها شوند؛ اما عمر خود را تلف کردند. سیدالشهداء علیه السلام دلشان می سوخت که اینها به جهنم بروند، به همین خاطر و برای اتمام حجت آنها را نصیحت فرمودند.

## پیامبر رحمت

این گفته به نظر صحیح می آید؛ چرا که تاریخ معصومین علیهم السلام آکنده از این مهربانی ها و شفقت هاست، آن روزی که مشرکان مکه، حتی زنها و بچه ها به دنبال پیامبر افتادند و آن قدر به وجود مبارک آن حضرت سنگ زدند که تمام بدن مبارکش زخمی و خونین شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود را از دست آنها نجات داد، در حالی که نیمه جانی بیش نداشت، به وضعی افتاده بودند که هر کس ایشان را می دید بی اختیار گریه اش می گرفت. مشرکان در آن روز به حضرت توهین کردند و ایشان را آزدند به گونه ای که قبل از آن سابقه نداشت. پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دست آنان نجات یافت، خدا ملائکه را فرستاد و آنها خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، به آن حضرت عرض کردند یا رسول الله، هرچه امر کنی ما انجام خواهیم داد. یکی گفت اگر امر کنید همه آنها را به کوه های اطراف می زنیم، دیگری گفت اگر اجازه دهید زلزله ای ایجاد می کنم که در اثر آن همه مشرکان هلاک شوند؛ اما پیامبر در کمال شفقت و مهربانی فرمودند: هیچ کدام از اینها را نمی خواهم. سپس، به درگاه الهی عرض کردند: خداوند، اینها بندگان تو هستند، جاهل و نادان اند، از آنها بگذر و آنان را ببخش.

آری، با آن که با پیامبر دشمنی داشتند، و به آن حضرت سنگ زدند و سر و دندان آن حضرت را شکستند باز برایشان دلسوزی کرد و از خداوند خواست تا آنها را ببخشد. این نمونه ای از بخل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به عُمر دشمنان خویش و حرص حضرت در هدایت آنان است.

## ارزان نفروختن لحظات عمر

حدود چهل سال پیش در کربلا شخصی زندگی می کرد که بیرون از شهر کربلا باغ بزرگی داشت، مدتی بود که تصمیم گرفته بود باغ خود را بفروشد، تا آن که مشتری آمد و او نیز باغش را به سه هزار دینار فروخت - آن روزه، سه هزار دینار ارزشی بیش از ده کیلوگرم طلا داشت - روزی یکی از آشنایانش او را دید و از او پرسید که باغش را چه کرد؟ او نیز در جواب گفت آن را فروختم، پرسید چند فروختی؟ پاسخ داد سه هزار دینار، شخص مورد نظر نیز با تعجب رو به او کرد و گفت: چه ارزان فروخته ای، من حاضر بودم شش هزار دینار، بابت آن باغ به تو پول بدهم، صاحب باغ نیز از آن جا یکسره به خانه آمده و در اثر فکر و خیال زیاد و افسوس خوردن، نتوانست تحمل کند که چه ضرر بزرگی متوجه اش شده و در نتیجه فردای همان روز سگته کرد و مُرد. آن روزها چون که مردن ناگهانی (فُجأة) بسیار کم بود، خبر مرگ او بسیاری را تکان داد و همه فهمیدند به خاطر ضرر زیادی که متحمل شده، سگته کرده است. عمر انسان ها از آن باغ و املاک با ارزش تر و گران تر است. نکند انسان روزی متوجه گردد که متاع عمر خویش را ارزان از دست داده است. حتی اگر معصیت هم نکرده باشد و دچار عذاب نگردد حسرت ارزان فروختن، خود عذاب آور و کشنده است. عمر تک تک انسان ها همانند عمر سلمان و ابوذر است، همانند عمر حبیب بن مظاهر و میثم تمار، مسلم بن عوسجه، رُشید هجری، زُراه و محمد بن مسلم طحان است. ساعات و روزها، همان ساعات و روزهایی است که آن بزرگواران، در آن قرار داشتند. باید فکر این بود که چند صباح عمر را در راه بهتری خرج کرد. او که باغش را ارزان فروخته بود، تاب



نیاورد و سگته کرد و مُرد؛ اما آن که دستش از دنیا کوتاه شده و به جهان آخرت رخت بر بسته، هرچند هم غصه بخورد دیگر سگته هم نمی کند و حسرت او تمام شدنی نیست.

در روایات آمده است که روز قیامت کافران، منافقان و فاسقان حسرت می خورند که چرا مؤمن نبودند، مؤمن هم حسرت می خورد که چرا عمر خود را ارزان فروخته و از آن استفاده بهتر نبرده است. بد اخلاقی ها، دروغ گفتن ها، تفریح زیاد، همه و همه اینها ارزان فروختن عمر است؛ اما در عوض، عبادت، به موعظه گوش دادن، درس خواندن و ... استفاده درست از عمر است.

آن که عمر در نظرش با قیمت جلوه کند، به راحتی، آن را از دست نمی دهد و بی حساب آن را مصرف نمی کند. دیگر بیشتر از حد معمول نمی خوابد، بیشتر از حد معمول به تفریح نمی رود، و بیشتر از حد معمول وقت خود را صرف کارهای بیهوده نمی کند.

چگونه است که ما فروشنده ای را که اجناس خود را به کمتر از قیمت خرید می فروشد، فاقد عقل می دانیم اما نسبت به شخصی که سرمایه عمر و وسیله کسب بهشت و رضوان الهی را به بهای خوشگذرانی و لهو و لعب می فروشد چنین حکم نمی کنیم. پیامبر ﷺ می فرماید بر عمر خویش بخیل باش، بخل ورزیدن در عمر، کار به جا و پسندیده ای است و باید این گفته های گهربار را در زندگی به کار بست.

## هدف از آموختن علم

يا أَبَاذَر، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَالِمٌ لَا يَتَنَفَعُ بِعِلْمِهِ وَمَنْ طَلَبَ عِلْمًا لِيَصْرَفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ. يا أَبَاذَر، مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيُخَدَعَ بِهِ النَّاسُ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ.

ای ابوذر، بدترین مردم در روز قیامت نزد خداوند متعال دانشمندی است که از علم و دانش خویش بهره ای نبرده است. هرکس دانشی را تحصیل کند تنها برای آنکه توجه مردم را به خود جلب نماید، بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید، و اگر دانشی را بیاموزد تا دیگران را بوسیله آن فریب دهد، او نیز از بوی بهشت محروم است.

رسول اکرم ﷺ در این فراز از کلام خویش در پی معرفی بدترین بدها است؛ حضرت می فرماید: ای ابوذر، بدترین مردم آن است که علمش به او سودی نمی رساند و او نیز از علمش سودی نمی برد؛ انسانی که بدی ها و خوبی ها را می شناسد، ولی باز بدی می کند و از شناخت خویش بهره ای نمی برد. روشن است اینگونه افراد که خود، راه را گم کرده اند نمی توانند دیگران را راهنمایی و هدایت کنند.

## علم آموزی برای کسب مقام

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه نصیحت های خود، به ابوذر می فرماید: اگر کسی برای به دست آوردن دنیا و مقام و منصب در میان مردم به طلب علم روی آورد، هرگز بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید. یعنی نه تنها پایش به بهشت نمی رسد، بلکه از نزدیکی آن هم نمی تواند تردد نماید.

البته، در عمل، اغلب عالمان به این مناصب دنیایی و ظاهری می رسند و در هر جامعه و اندیشه ای، جایگاه علم و عالم، ارزشمند و والاست؛ اما نیت ها و انگیزه ها برای ورود به این جرگه، گوناگون است و هر کدام به نیتی، سختی تحصیل علم را به جان می خرند.

این تفاوت انگیزه، در کسب و کار هم هست. یکی به کسب و کار می پردازد تا زندگی اش تأمین شود، دیگری تجارت می کند چون می داند خدا کاسب را دوست دارد و او هم می خواهد رضایت حضرت حق را جلب کند. هر دو گروه به منافع خود می رسند و هر دو زندگی خود را اداره می کنند؛ اما آنکه برای خدا به بازار رفته، تمام عملش ثواب دارد و نزد خدا محبوبتر از شخصی است که بدون این نیت و تنها برای امرار معاش به کسب و کار مشغول شده، گرچه عمل او نیز بسیار خوب و پسندیده است.

## علم آموزی و فریب مردم

من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنّة

دسته دیگری از علما که رنگ بهشت را هم نخواهند دید، کسانی هستند که به دنبال علم می روند و طالب دانش اند؛ اما هدفشان از آموختن علم این است که، بتوانند مردم را فریب دهند و حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند.

«ابتغاء» یعنی طلب و «من ابتغی العلم» کسی است که به دنبال علم می رود و علی القاعده، برای به دست آوردن آن زحمت هم می کشد؛ اما انگیزه اش از یادگیری و فراگیری علم، تسلط بر اذهان مردم است تا بتواند آنها را به جایی که خود می خواهد بکشاند.

این نوع انگیزه برای طلب علم از قدیم رایج بوده است. در زمان های قدیم جریان «سوفسطائیان»<sup>(58)</sup> برای همین منظور پایه ریزی شد و درهم آمیختن حق و باطل و مغالطه در مسائل حقوقی چنان رواج یافت که از شغل های پر درآمد آن روزگار شد.

کسانی که در این شغل بودند فلسفه و حقوق تحصیل می کردند و رسماً آداب مغالطه را فرا می گرفتند که در محکمه، بتوانند حق و باطل را خلط نمایند.

## ملاک ارزش عمل

خیلی ها درس می خوانند، وعظ می کنند و مردم را به راه راست هدایت می کنند. بسیاری قلم می زنند و می نویسند. در ظاهر تمام اینها مانند هم هستند و مانند همدیگر عمل می کنند؛ اما متمایز کننده ای به نام نیت وجود دارد که با استفاده از آن، در عالم معن، میان عمل نیک و پلید، فرق می گذارند.

چهار عنصر، ملاک ارزش گذاری عمل و رفتار انسان هاست:

1 - نیت

2 - کیفیت عمل

3 - کمیت عمل

4 - نتایج عمل

تمامی این عوامل در ارزشمند شدن یک عمل مؤثرند؛ اما در بین این عوامل چهارگانه نیت حرف اول را می زند و نقش حساس تری دارد.

نیت جوهره اصلی و محور ارزش گذاری اعمال ماست. خداوند متعال نیز بر تمامی نیات احاطه دارد و هیچ چیزی بر او مشتبه نخواهد شد. از سوی دیگر گرایشات نفسانی مثبت و منفی، تأثیر بسزایی در روند زندگی اجتماعی، مذهبی و سیاسی انسان دارد.

زندگی صحابه رسول خدا ﷺ بهترین درس و مثال برای فهم این مطلب است. همه اصحاب خدمت رسول اکرم ﷺ بودند و از آن حضرت مطالب علمی و دینی می شنیدند؛ اما نیت خالص یا ناخالص آنان، هر کدام را به راهی کشاند و هر یک را به سرنوشتی دچار ساخت. نیت پاک، جناب «سلمان» را به

جایی رساند که رسول الله در وصف او فرمودند: «أنت منّا أهل البيت؛ تو از ما اهل بیت هستی» (59).

ابوذر نیز در چنین جایگاهی قرار دارد؛ به هیچ کس بدی نکرد و آزارش به احدی نرسید. در کنار ابوذر اشخاص دیگری هم بودند که شاگرد رسول اکرم ﷺ بودند و از دریای بی پایان علم او بهره مند شدند، اما این ابوذر و سلمان هستند که به این مقام رسیدند.

گفتار و رفتار و اندیشه های پیامبر، همگی علوم آسمانی و معارف الهی بوده و هرکس در محضرش می بود، از وجود مقدسش بهره ها می برد. در عین حال در میان آنان، به کسانی بر می خوریم که رفتارشان برای آیندگان مایه تعجب و حیرت است. گرچه همه، از پیامبر بهره های فراوان بردند؛ اما نیت ناپاکشان، آنان را به سنگلاخ و کوره راهی کشاند که باور کردنی نیست. یکی از این گونه افراد قعقاع است که در کتاب «تاریخ طبری» سرگذشت او آمده است.

قعقاع با استفاده از قدرتی که از اسلام و پیامبر ﷺ کسب کرده بود، برخورد بسیار افراطی و خشنی با مردم یکی از قریه های غیر مسلمان کرد و مردم آن دیار را به چند دسته تقسیم کرد، دسته ای را آتش زد، دسته ای دیگر را از بالای کوه به پایین انداخت، گروهی را سنگسار کرد و بعضی را نیز با سر به درون چاه انداخت.

بهره ای که «قعقاع» از وجود مبارک پیامبر ﷺ کسب کرده، از نظر کمی و حجم، به اندازه دیگران بوده است، ولی نیت و شخصیت و سرشت او پاک و طاهر نبود.

اگر آثار وجودی ابوذر را با این شخص مقایسه کنیم، تأثیر نیت برایمان معلوم می گردد. ابوذر بدون هیچ گونه قدرت و ارتش و ثروتی، و تنها با رفتار

و کردار خود تمامی ساکنان منطقه ای به وسعت جنوب لبنان را به آیین شیعه درآورد. در صورتی که نتیجه وحشی گری های «قعقاع» و صدها نفر مانند او در طول تاریخ، چیزی جز دشمنی بسیاری از مردمان دنیا با دین اسلام نبوده است. مسلمان نبودن تمامی غیر مسلمانان جهان، نتیجه و ثمره فکر و اندیشه و کردار فاسد انسان هایی مانند «قعقاع» است.

## فرجام خشونت

خشونت و جسارت را انسان هایی مانند «قعقاع»، «خالد» و دیگران به نمایش گذاشتند؛ اما چیزی جز تنفر و خصومت و کینه ورزی از خود به ارث نگذاردند.

تفاوت در چگونگی بیعت گرفتن از مردم در حکومت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خلفای دیگر کاملاً مشهود است. آنان امام را به ناحق به بند کشیدند تا به بیعتی مجبورش کنند که خود به بطلان آن واقف بودند و حال آن که امام به هنگام خلافت، تمامی مردم و بزرگان مدینه را برای بیعت با خود آزاد گذاشتند. از هیچ کس به قهر و جبر بیعت نگرفتند و هرگاه به ایشان عرض می شد که فلانی و فلانی نیامده اند، و برای آوردنشان باید اقدام کرد، اجازه نمی دادند.



## نهی خشونت در اسلام

این گونه، بدون شمشیر می توان به تبلیغ اسلام پرداخت. اساساً جایگاه قهر و خشونت در دین باید معلوم باشد. محل استفاده از شمشیر و قدرت، فقط هنگام دفاع در برابر تجاوز و حمله دیگران است. اهل بیت علیهم السلام از ما خواسته اند که برای آنها زینت باشیم «کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علینا شیناً»<sup>(60)</sup>؛ مایه خوشنمایی و زینت ما باشید، نه بدنامی ما».

نمونه ای دیگر از رفتار صلح جویانه ای که در گرایش مردمان به حقایق اسلام مؤثر است، رفتار شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مکه است. جایگاه ابوسفیان در تاریخ اسلام معلوم است. ابوسفیان کسی است که از بدو پیدایش اسلام، با آن به مخالفت برخاست و در سال های متمادی تا قبل از فتح مکه، شب و روز و تمام زندگی و ثروت خود را وقف مبارزه با اسلام و خصوصاً شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمود. با این سابقه تاریک، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مکه خانه او را محل امن اعلام فرمودند: «من دخل دار ابي سفیان فهو آمن؛ هرکس داخل خانه ابوسفیان شود در امان است»<sup>(61)</sup> این بخشش و بزرگواری در تاریخ بشریت بی نظیر است؛ در کجای تاریخ می توان انسانی را پیدا کرد که خانه بزرگ ترین، خطرناک ترین و سرسخت ترین دشمنان خود را برای دیگر دشمنانش محل امن قرار دهد؟ وسعت لطف و رحمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که این برگ از تاریخ انسانیت را به خود اختصاص می دهد و به رتبه ای می رسد که توان رسیدن به آن برای دیگران ممکن و میسر نیست.

## حکایت آن دو برادر

در زمان امام جواد علیه السلام دو برادر بودند که سرگذشت آنها نیز برای درک درست تأثیر نیت بر رفتار و شخصیت انسان ها مفید و شنیدنی است.

محمد بن فرج الرّجّحی و عمر بن فرج الرّجّحی دو برادرند که در یک محیط رشد کردند، اما محمد به جایی رسید که از اصحاب خوب و با وفای امام جواد علیه السلام شد. در کتاب فقهی جواهر الکلام و کتاب وسائل الشیعه، روایاتی از محمد بن فرج نقل شده که از ایشان به عنوان ثقه و یکی از اصحاب معصوم علیه السلام یاد شده است. و عمر بر خلاف او راه گستاخی را پیش گرفت و از عمّال ظلم هارون، مأمون، معتصم و متوکل شد.

در همان زمان که محمد مشغول ضبط و نقل حدیث و معارف حقّه الهی بود، برادرش عمر به ظلم و اجحاف شیعیان مشغول بود و آنان را قلع و قمع کرده و نابود می ساخت.

پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام به دست جلودی، هارون، او را برای مصادره اموال خانواده امام مأمور کرد. پس از آن عمر والی مدینه و مکه گردید و دستور داد تمام مردم از معامله و رفت و آمد و حتی گفتگو با علویون خود داری کنند.

این جنایت در زمان امام جواد علیه السلام و به دست عمر بن فرج الرّجّحی که آن زمان، والی مکه و مدینه بود انجام شد و اگر کسی این قانون را می شکست و با علویون ارتباط بر قرار می کرد، از هستی ساقط می شد. به این معنا که اموالش مصادره می شد، شلاق می خورد و این شلاق و مصادره بیشتر با تحقیر و تخریب شخصیت همراه بود.

در تاریخ، تعبیری به این مضمون برای این نوع مجازات آمده است: «أنهک عقوبه و غمماً»؛ «أنهک»، یعنی تخریب یک شخص از هر نظر، و «غمماً» نیز به مصادره اموال اشاره دارد، یعنی هر کس با آل علی بن ابی طالب ارتباط برقرار می کرد، به عنوان عقوبت او را نابود کرده و به عنوان جریمه اموالش را مصادره می کردند.

تا زمانی که متوکل زنده بود، فشار و ارعاب و تهدید نسبت به خاندان پیامبر ﷺ ادامه داشت. کار مصادره اموال تا جایی پیش رفت که زنان این خاندان شریف به خاطر نداشتن چادر، نه تنها از خانه بیرون نمی رفتند، بلکه با یکی دو روسری به نوبت نماز می خواندند، در روایت از این بانوان به عنوان «عاریات حواسر» تعبیر شده است.

بر اساس این روایت آنها حتی یک روسری خصوصی از آن خود نداشتند. در طول حکومت متوکل، وضع به این گونه بود و معصومین علیهم السلام بدون این که از قدرت معنوی و مادی خویش استفاده نمایند، صبر و تحمل پیشه کردند. در حالی که نابود کردن تمامی دستگاه عباسیون برای آنان، که به فهرست لایتناهی خداوند متصل بودند، کار سختی نبود. علت این صبر و تحمل را نیز در روایات، آزمایش خلق و امتحان بندگان اعلام کرده اند. بندگان خدا باید آزمایش شوند تا سره و ناسره از هم جدا شوند و آنانکه لیاقت رشد و تکامل دارند به درجات بالاتری دست پیدا کنند و اراده خویش را به نمایش بگذارند. همه انسان ها باید امتحان پس دهند. متوکل، عمر و جلودی؛ امامان، تابعین، هر دو گروه در گردونه روزگار باید مورد آزمایش الهی قرار گیرند تا بعضی ها با افتخار و سربلند بیرون آیند و زندگی شان سرمشق دیگران شود و در مقابل تمام بشریت

نورافشانی کنند، و گروهی دیگر تمام هستی خویش را به دو روز خوشگذرانی و تن پروری بفروشد و سرافکنده دنیا و آخرت گردند.

هر دو گروه، نفس خویش را پرورش داده و تربیت می کردند، علویان و امامان معصوم علیهم السلام به گونه ای و دیو صفتان عباسی و دنیا دوستان و کاسه لیسان آنان به گونه ای دیگر، همگان در تدارک کیفیت ملاقات خود با عزرائیل بودند. داستان آزمایش و انتخاب و تکامل و سقوط آنها ندارد و تمام شدنی نیست. در حال حاضر نیز تمام انسان های روی کره زمین در این کوره سوزان و سخت، مشغول پس دادن امتحان هستند.

محمد بن سنان نقل می کند <sup>(62)</sup> که خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و خبر مرگ عمر بن فرج را به ایشان دادم، امام دست ها را به سوی آسمان بلند کرده و به درگاه خدا شکر نمودند: «الحمد لله، الحمد لله، الحمد لله...» و بیست و چهار مرتبه این ذکر مقدس را تکرار کردند. سپس محمد بن سنان به حضرت گفت: اگر می دانستم این خبر تا این حد موجب شعف و شادی شما می شود، پا برهنه به سوی شما می دویدم تا شاید یک لحظه زودتر خوشحال شوید. این جا بود که امام هادی علیه السلام با محمد بن سنان درد دل کرد و داستان نصیحت امام جواد علیه السلام و جواب ابلهانه عمر و ماجرای دعای پدر خویش را بیان فرمودند. ماجرا از این قرار بود که روزی امام جواد علیه السلام با عمر بن فرج، ملاقات کرد و او را نصیحت فرمود که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این گونه مباش؛ اما عمر از آن جا که در برابر حق جوابی نداشت و نمی خواست خود را تسلیم آن نماید، با کمال بی خردی و گستاخی، سخنی بر زبان آورد که بسیار سخت و گران بود. «العیاذ بالله» به امام گفت «أظنک سکران».

شاید نقل این مطلب درست نباشد؛ اما از آن جا که درجه علو و بزرگی ائمه و ظلم هایی که به آن بزرگواران وارد شده، باید به عنوان درس و سند در تاریخ بماند، چاره ای جز حفظ آنها در متون روایی نیست.

«ظن» در لغت از «أضداد اللّغة» است، یعنی گرچه ظن از جهت معنا با یقین مخالف است، اما در این جمله، معنای یقین می دهد. یعنی «العیاذ بالله» یقین دارم که تو مستی!.

امام جواد علیه السلام با شنیدن این یاوه عُمر، سر به آسمان بلند کرد و فرمودند:

«اللّهم إن كنت تعلم إنى أمسيت لك صائماً فأذقه طعم الحرب و ذلّ الأسر...؛

خدای، اگر تو خبرداری که روزم را به عصر رساندم در حالی که روزه دار بودم، مزه آهن داغ و ذلّت اسیری و زندان را به وی بچشان.

حضرت امام جواد علیه السلام در این جا علم خدا را به عنوان شاهد در برابر خود خداوند معرفی می کند و با اعلام این که روزه دار است، به سنگینی و سختی تهمت شرابخواری اشاره می نماید.

## استجابت دعای حضرت جواد علیه السلام

عُمر تا بعد از شهادت امام جواد علیه السلام بر مسند قدرت باقی بود. پس از شهادت ایشان، دعای آن حضرت مستجاب شد و به خاطر وقایعی که اتفاق افتاد، متوکل به سختی بر عمر غضب نمود و دستور داد تمام اموال او را مصادره کردند و همه کنیزکان، باغ‌ها و املاکش را از او گرفتند. سپس، او را به زندان افکند و حدود صد رطل، یعنی بیش از سیصد کیلوگرم زنجیر به گردن و دست و پای او آویزان کردند. به دستور متوکل هر روز یک نفر باید او را با مشت و لگد به باد کُتک می‌گرفت و تعداد این ضربات، هر روز بالا می‌رفت.

انسان باید از نفس خود مواظبت نماید. گاهی همین عذاب‌های دنیایی نیز در فکر آدم نمی‌گنجد، چه رسد به عذاب‌های اُخروی.

روزها می‌گذشت و برای عمر بن فرج، چیزی جز افزایش تعداد ضرباتی که باید از ناحیه گردن تحمل می‌کرد، باقی نمانده بود تا این که بالاخره پس از چند روزی که تعداد ضربات به شش هزار رسید، هلاک شد و کارنامه سیاه اعمالش بسته شد. و با پرونده‌ای آکنده از خیانت به مسلمانان و خدمت به ظالمان، به دادگاه الهی حاضر گردید.

## علم همراه عمل

یا أبادر، یطلع قوم من أهل الجنة علی قوم من أهل النار، فيقولون: ما أدخلکم النار و قد دخلنا الجنة لفضل تأدیبکم و تعلیمکم، فيقولون: إنا كنا نأمر بالخیرو لا نفعله.

ای ابودر، گروهی از بهشتیان از عده ای از اهل دوزخ می پرسند: شما چگونه اهل آتش و غضب الهی شدید در حالی که ما با هدایتگری و تعلیمات شما وارد بهشت شدیم؟! دوزخیان می گویند: ما دیگران را به خیر و نیکی دعوت می کردیم، ولی خود به آن عمل نمی کردیم.

## علم و عمل عالمان

روی سخن در این فراز از سخنان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اهل علم است. امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند علما با فضیلت ترین انسان ها هستند «إذا سلمو؛ اگر سالم و صالح باشند». اما اگر صالح نباشند آن قدر پست می شوند که به فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عده ای از اهل بهشت نزد علمای جهنمی می آیند و از آنها می پرسند، شما که راه بهشت را به ما نشان دادید، چگونه خود از اهل جهنم شدید؟ «فیعولون إنا كنا نأمر بالخیرو لانفعله»؛ در جواب می گویند ما به دیگران می گفتیم اعمال نیک انجام دهند، اما خود از آن غافل بودیم و به گفته های خود عمل نمی کردیم.

از شیخ انصاری نقل کرده اند که فرموده بود «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن چه آسکل (مشکل تر)». رسیدن به درجه اجتهاد زحمت بسیار می طلبد،

اما آدم شدن بسیار مشکل تر از عالم شدن است. نقل شده که مرحوم شیخ انصاری این جمله را در جواب کسی گفته بود که این شعر را خوانده بود: «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است» شیخ گفته بود چنین حرفی صحیح نیست، آنهایی که آدم شدند، چگونه توانستند؟ مگر آنها هم افراد معمولی نبودند، نباید گفت نمی شود.

خداوند انبیاء را فرستاد، کتاب های آسمانی را نازل فرمود تا بندگانش بتوانند آدم شوند. آنهایی که آدم شدند نیز از بین همین انسان های معمولی برخاستند.



## شیطان و تزکیه نفس

اما در مسئله تزکیه نفس و انسان شدن، یک دشمن بزرگی به نام شیطان قسم خورده وجود دارد که نمی‌گذارد انسان در امور معنوی پیشرفت کند، و البته علم بدون تقوا هیچ ارزشی ندارد، لذا وارد شده است:

لوکان للعلم من غیر التَّقوی شرف لکان أشرف خلق الله إبلیس  
اگر علم بدون تقوا و پرهیزگاری شرافت و ارزشی داشته باشد، شیطان شریفترین مخلوقات خدا می‌بود.

البته، معصومین و انبیا از این قاعده مستثنا هستند و خروج تخصصی دارند، به این معنا که منظور این جمله آن است که از بین انسان‌های معمولی و غیر معصوم، اگر علم بدون تقوا فضیلت و شرف داشت، ابلیس از همه اشرف بود. آنهایی که به علم الهی منسوب‌اند، حسابشان از انسان‌های معمولی جداست. علم ابلیس از همه انسان‌ها بیشتر است؛ اما تقوا ندارد و مشککش هم همین است. لذا شخصی که علم دارد، اما تقوا ندارد در واقع هیچ هنری ندارد.

شیطان فقط در مقابل آدم کش‌ها، دزدها و مفسدان قرار نگرفته، بلکه با قدرت بیشتر و حربه‌های قوی‌تری در مقابل علما و انسان‌های خوب ایستاده است. توجهی که شیطان به علما دارد به مراتب بیشتر از توجهی است که به افراد دیگر دارد؛ چرا که اگر عالم به فساد کشیده شود، جهانی فاسد می‌شود: «صلاح العالم، صلاح العالم، فساد العالم، فساد العالم؛ اگر عالم صالح باشد، جهانی صالح است و اگر فاسد باشد جهانی فاسد است».

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (63)؛

«به یقین، خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد». در این آیه شریفه «یزکیهم» قبل از «یعلمهم» آمده است. علم وقتی به درد می خورد که همراه با تزکیه باشد، انسان باید قدرت پیدا کند تا نفسش را اصلاح نماید و کلید اصلاح نیز در دست خودش است.

پیامبر اکرم با قول و فعل خود، انسان ها را تزکیه می کند و کلید خوشبختی را در اختیارشان قرار می دهد.

## صفات پیامبر ﷺ

در کتاب اقبال و کتاب های دیگر یک حدیث قدسی نقل شده که خداوند خطاب به حضرت آدم سه وصف از صفات پیامبر آخرالزمان را نقل کرده و فرموده است: «لا فضّ ولا غلیظ ولا سخاب...»<sup>(64)</sup>؛ نه تندخو و نه سخت دل و نه تند صدا [نعره کش] است.»

در قرآن هم می فرماید: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...) <sup>(65)</sup>؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند.»

در معنای فض و غلیظ القلب گفته شده این دو لفظ معنایشان به گونه ای است که هریک دیگری را شامل می شود، یعنی اگر بگویند فض شامل غلیظ القلب هم می شود و اگر بگویند غلیظ القلب شامل فض هم می شود، درست مانند فقیر و مسکین. اما وقتی این دو کلمه با هم بیایند باید فض، خشونت ظاهری و غلیظ را، خشونت باطنی معنا کرد.

گاهی اوقات ممکن است برای انسان مسئله ای پیش بیاید که خیلی ناراحت شود و در دل نفرین کند، اما چهره اش را خوشرو نگه می دارد و به روی خودش نمی آورد. چنین شخصی را غلیظ القلب می گویند، اما گاهی اوقات ممکن است کسی قلباً و در باطن عصبانی نباشد، اما روی خودش را برگرداند و خود را ناراحت جلوه دهد، چنین شخصی را «فض» می گویند.

در این حدیث قدسی سه صفت از صفات پیامبر آمده و آن این که پیامبر فض نیست، ترشرو نیست و دارای چهره ای گشاده است، یعنی پیامبر اکرم

هر چند از کسی بدشان می آمده، در ظاهر احترام او را حفظ می کرده اند صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و این ویژگی اخلاقی نه تنها نفاق و دورویی نیست که از فضایل و خصایص مؤمنان است «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه<sup>(66)</sup>؛ شادی و خشنودی مؤمن در چهره اش هویدا است و حزن و ناراحتی او در دلش است».

انسان نباید هر چه در دل دارد بر زبان آورد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بسیاری از اصحابشان را دوست نداشتند و گاهی اوقات برای اتمام حجت، مطالبی هم می فرمودند، اما همیشه احترامات را حفظ می کردند. اگر انسان از کسی بدش بیاید، نباید اظهار کند، بلکه فضیلت آن است که تا آخر عمر اظهار نکند، اما اگر جایی لازم بود و آنهم از باب امر به معروف و نهی از منکر اشکالی ندارد.

مؤمن نباید فض باشد. نگاه باید نرم و با محبت باشد؛ سخن باید با نرمی بر زبان جاری شود. اینها چیزهایی است که انسان ها قدرت انجام آن را دارند. البته شاید مشکل باشد، اما غیر ممکن نیست.

## آموزه های رسول خدا ﷺ

تاریخ زندگی پیامبر را باید در تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مورد مطالعه قرار داد.

در روایتی آمده است که: «کان ﷺ خلقه القرآن<sup>(67)</sup>؛ اخلاق پیامبر، قرآن بود».

در روایات آمده است که قومی به نام هوازن به جنگ پیامبر خدا آمدند و تصمیم گرفته بودند مسلمانان را نابود کنند، جمعیت بسیار زیادی داشتند، اما در جنگ شکست خوردند، مردهایشان فرار کردند و زن هایشان را جا گذاشتند، حدود شش هزار نفر از آنها به دست مسلمانان اسیر شدند، پس از آن، رسول اکرم ﷺ تمام اسرا را یک جانبه، بدون دریافت یک درهم، بدون هیچ شرطی آزاد کردند. با این کار رسول خدا ﷺ، بسیاری از یهودیان، نصارا و مجوسی ها مسلمان شدند، این هم یک نمونه از فضایل آن حضرت بود.

اخلاق تنها به خوشرویی گفته نمی شود، هر چند امروزه به چنین افرادی خوش اخلاق می گویند، اما خوش رویی تنها، اخلاق اسلامی نیست. تمام اسرای هوازن مشرک و کافر بودند؛ اما پیامبر، رحمة للعالمین است، برای همه رحمت است، نه تنها برای مسلمانان و نزدیکان و اهالی شهر خود، برای تمام جهانیان رحمت است. قرآن می فرماید از اخلاق و رفتار پیامبر الگو بگیرید، و این اخلاق پیامبر پس از جنگ است. این در حالی است که ممکن است بین دو نفر از مؤمنان مشاجره ای در بگیرد و در پی آن تا آخر عمر با هم صحبت نکنند، آیا این اخلاق اسلامی است؟

## رسول الله ﷺ در اُحد

پیامبر اکرم ﷺ در جنگ اُحد مصیبت های فراوانی دیدند، یکی از مشرکان با سنگ دندان ایشان را شکست، دیگری با سنگ پیشانی حضرت را شکست به گونه ای که خون بر سیمای مبارکشان جاری گشت، لب مبارک پیامبر در این جنگ شکافت و دست مبارکشان زخمی شد. پس از پایان جنگ، وقتی که همه به پشت جبهه مراجعه کردند، اصحاب وقتی چهره زخمی آن حضرت را دیدند ناراحت شدند و دلشان به درد آمد، به ایشان عرض کردند: یا رسول الله، شما مستجاب الدعوه هستید، به آنها نفرین کنید، اما رسول خدا فرمودند: «إني بعثت رحمة؛ من به رحمت مبعوث شده ام.»، بعد هم رو به درگاه الهی نموده و فرمودند: «اللهم اهد قومی فأنهم لا يعلمون؛ خدای، قوم مرا هدایت کن، زیرا اینان نادان هستند».

مرحوم قاضی نورالله تستری رحمته الله، پس از نقل این قضیه، عبارت ظریفی دارند ایشان می گوید: اگر شخصی نخواهد نفرین کند، لا اقل ساکت می شود؛ اما پیامبر علاوه بر این که نفرین نکرد، دعا فرمودند، و از خدا خواستند افرادی که مستحق جهنم بودند، هدایت نمایند.

یکی از اشتباهات معروف در بین مردم این است که می گویند: اگر دشمن با من بدی کرد عیبی ندارد، چرا دوست این کار را با من کرد؟ چرا آشنا در حقم بدی کرد؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره افرادی که بدترین بلاها را سرش آوردند، این چنین با خدا سخن می گوید: خدای، اینها قوم من هستند، نمی دانند.

قاضی نور الله می گوید: نه تنها پیامبر نفرین نکرد، بلکه از طرف این مشرکان  
به درگاه خدا، عذر آورد و فرمود: خدای، اینها نمی دانند.

## نمونه ای دیگر از اخلاق رسول خدا ﷺ

یکی از مشرکان به نام غورث بن حارث (غورث یکی از اسم های دوره جاهلی و به معنای جائع و گرسنه است) پیامبر را دید که زیر درختی دراز کشیده اند، آمد و با شمشیر بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: الان چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

پیامبر بلافاصله فرمود: «الله» و از جا پرید، غورث پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد، پیامبر هم فوراً شمشیر را برداشتند و فرمودند: حال چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ غورث که از کرده خویش پشیمان شده بود گفت: «خوبی تو یا محمد»<sup>(68)</sup>.

پیامبر اکرم ﷺ کنار رفت و او را بخشید، غورث نیز مسلمان شد و نزد قوم خود رفت و گفت: من از نزد بهترین مخلوق خدا می آیم. اخلاق رسول الله به گونه ای بود که حتی دشمنان هم به بزرگی آن اذعان داشتند، در حقیقت این یک نوع اتمام حجت الهی است تا روز قیامت عذری نداشته باشند. «ثلاً یكون للناس على الله حجة»<sup>(69)</sup>.



## ادای حق خداوند محال است

یا اَبَازر، اِنَّ اَحْقَوقَ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهٗ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ یَقُومَ بِهَا الْعِبَادُ وَاِنَّ نِعْمَ اللهِ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ یَحْصِیْهَا الْعِبَادُ وَاَلْکُنْ اَمْسُوْا وَاَصْبِحُوْا تَاثِبِیْنَ.

ای ابوذری، همانا حقوق خداوند بزرگتر از آن است که بندگان توان ادای آن را داشته باشند. همانا نعمت های خدا بیشتر از آن است که بندگان بتوانند آنرا بشمارند، و لکن هر صبح و شام را با توبه آغاز کنید.

در این فراز رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذری سه مطلب می فرماید: عبادت، شکر و توبه که هر کدام از اینها اهمیت فراوانی دارند.

مسئله حقوق خداوند متعال به قدری عظمت دارد، که اگر تمام مخلوقات و بندگان حضرت حق، حتی ملائکه و انبیاء و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هر آنچه در قدرت دارند و درک می کنند، عبادت و شکر پروردگار را انجام دهند، باز نمی توانند حق خدا را به جای آورند.

حال که انسان ها قدرت شکر گزاری ندارند، وظیفه آنها توبه و استغفار به درگاه رحمت الهی است، تا شاید این ضعف و ناتوانی در اداء شکر به این وسیله جبران شود.

یکی از فوائد و آثار اعتراف به عجز در اداء شکر الهی آن است که انسان به طاعت و عبادت خویش مغرور و فریفته نمی شود.

## اغترار در عبادت

یکی از ترفندهای ابلیس، اغترار به عبادت است، به این معنا که اگر روزی اتفاق افتد بنده ای از سر اخلاص نمازی با حضور قلب به جای آورد و عبادتی همراه با خضوع و خشوع انجام دهد، شیطان در ذهن او رسوخ می کند و می گوید: خداوند از کجا بنده ای مثل تو پیدا کند که با این حضور قلب عبادت می کند و ...؛ انسان نیز کم کم این القائات را باور می کند و کم کم زمینه های انحراف در او ایجاد می شود.

روزی ابلیس نزد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمد در حالی که یک برنس <sup>(70)</sup> بر تن داشت. به موسی سلام کرد، او نیز فرمود: کیستی؟ گفت ابلیس هستم و کلاهش را برداشت (یا لباس هایش را درآورد). موسی عَلَيْهِ السَّلَام پرسید برای چه آمده ای؟ گفت آمده ام تا به شما سلام کنم. حضرت موسی پرسید این لباس ها چیست که بر تن داری؟ گفت این لباس ابزار کار من است که از رنگ های مختلف تشکیل شده است و هر کسی را با یکی از آن رنگ ها می فرییم <sup>(71)</sup>. یکی از رنگ های ابلیس همین مسئله اغترار است.

در روایات <sup>(72)</sup> آمده که دو نفر، یکی صالح و دیگری فاسق <sup>(73)</sup> و فاجر، با همدیگر وارد مسجد شدند؛ اما هنگام بیرون آمدن، فرد فاسق، عابد بیرون آمد و عابد فاسق. چرا این اتفاق افتاد؟

عابد در مسجد گناهی مرتکب نشد، به کسی هم ظلم نکرد، بلکه عبادت کرد، نماز خواند، دعا کرد، اما هنگام بیرون آمدن «مُدُلُّ بعبادته» با عبادت خویش فخر فروشی کرد؛ این هم چیزی است که استفاده از اعضا و جوارح نمی خواهد، زبان و چشم و گوش و دست و پا هم نمی خواهد؛ اما خداوند «یعلم السر و

أخفی (74)؛ او نهان و نهان تر را می داند». به همین خاطر عابد، فاسق بیرون آمد.

ولی فاسق به مسجد رفت و این عابد را دید که با این حال خضوع و خشوع عبادت می کند و در حال استغفار است، با خود فکر کرد این شخص عابد است ولی این گونه مشغول عبادت و استغفار است، پس وای به حال من، پشیمان شد و توبه کرد. در روایت نیامده که این فاسق در مسجد عبادتی کرده باشد، فقط توبه کرد و به خاطر توبه اش، عابد بیرون آمد.

آری، نباید به عبادت مغرور شد. حق خداوند به قدری زیاد است که اگر به هر مقدار عقل انسان برسد و علم داشته باشد و قدرتش یاری کند، عبادت کند و شکر خدا را به جا آورد، باز حق خدا را ادا نکرده است.

اگر یک میلیارد در با یک فقیر دوست باشد. از قضا این میلیارد به میهمانی آن فقیر برود، شخص فقیر نیز با زحمت فراوان مقداری نان مانده و پنیر خشکیده یا ماست و پیاز فراهم کرده و در مقابل این فرد پول دار بگذارد، با این که برای اینها خیلی زحمت کشیده باز از پول دار معذرت خواهی می کند که نتوانسته غذایی که در شأن او باشد تهیه نماید. شخص فقیر با آن که می داند مقصر نیست، اما معذرت خواهی می کند و از قصور و ناتوانی خویش عذر می خواهد، چرا که عقل دارد و می فهمد این غذا لایق این شخص نیست.

عبادت هم همین طور است، انسان باید بداند که عبادت هایش، گرچه از هر جهت کامل باشد، اما لیاقت درگاه ربوبی را ندارد. خداوند عبادت انبیاء و صالحان و عابدان فراوانی دیده و محتاج عبادت آنان نیست.

اما متأسفانه شیطان نمی گذارد افراد متوجه شوند، با شنیدن یک موعظه به یاد خدا می افتند؛ اما مدتی بعد دوباره از راه راست خارج می شوند.

رنگ ها و بُرنس ابلیس فقط به گناهان ظاهری اختصاص ندارد، بلکه نیرنگ های او در مورد گناهان باطنی کاربرد بیشتری دارد و برای فاسد کردن باطن انسان ها تلاش بیشتری می نماید.

امام صادق علیه السلام به زُرارَه فرمود: بیشتر زحمت های ابلیس برای امثال شماست. یعنی ابلیس بیشتر از همه روی افراد صالح سرمایه گذاری می کند. کسی که مقداری درس خوانده و ذهن خوبی هم دارد نباید به خود مغرور شود؛ چرا که این ذهن خوب را خود ایجاد نکرده است بلکه خداوند متعال این ذهن خوب را به رایگان در اختیارش قرار داده است. با این ذهنی که خدا به او داده و عقلی که خدا به او بخشیده، زحمت کشیده و باسواد شده تا جایی که مردم به او احتیاج پیدا کرده اند. شب که مطالعاتش تمام شده با یک حالت غرور آمیز به رختخواب می رود؛ این غرور شیطانی است. ابتدا صراحتاً به انسان نمی گوید، بلکه آهسته آهسته، الفاظش را القاء می کند. مرتب به انسان تلقین می کند و کم کم به او غرور دست می دهد. انسان باید بداند که قدرت ادای حق خدا را ندارد و اعمالش لیاقت درگاه او را ندارد؛ در عین حال نیز باید سعی کند معصیتی مرتکب نگردد، اگر یک بار گناه کرد، نگذارد دو بار شود، اگر چهل بار معصیت انجام داد، نگذارد پنجاه بار شود و همین طور اگر هزار بار شده نگذارد بیشتر شود.

عده ای از فقها فتوا داده اند که بعد از تکبیرة الاحرام و قبل از «بسم الله الرحمن الرحیم» سوره حمد، استعاذه <sup>(75)</sup> واجب است، حال اگر واجب هم نباشد، مستحب است و اهمیت فراوانی دارد، باید در نمازها با تمام وجود این جمله را گفت تا از شر شیطان در امان بود.

خداوند می توانست شیطان را خلق نکند (لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا) (76)؛ اگر خدا می خواست قطعاً تمام مردم را به راه می آورد» اما شیطان را خلق کرد تا بندگانش را امتحان کند، تا معلوم شود بندگانش تا چه اندازه پای بند دستورات الهی هستند؟

خداوند عقل داده، شهوت داده، شیطان را هم خلق کرده، تا معلوم شود انسان ها چه کاره هستند؟

در بازار، سرمایه دارها در تجارت بر همدیگر سبقت می گیرند، بازار جای سبقت است، کسی که نخواهد مسابقه دهد نباید به بازار برود. باید در خانه بنشیند و دست به خطر نزند، ولی بازاری، هم و غمّش این است که پولش را ده برابر کند.

انسان خداشناس نیست خیر است، در نتیجه پول درآوردن او هم ثواب دارد؛ اما کسی که به فکر خدا نیست کسب و کارش ثوابی ندارد. مدرسه، مسجد، حسینیه جای مسابقه برای کسب رضای خداوند و اکتساب فضل و نعمت های الهی است، و از انسان ها کسی جلو می افتد که با شیطان مبارزه کند و برحسب توانایی های خویش، تلاش نماید.

درست است که انسان ها قدرت عبادت ندارند؛ اما خداوند از آن طرف امتیازات ویژه ای برای آنها در نظر گرفته است، به عنوان مثال خداوند ماه مبارک رمضان را برای مسلمانان قرار داده است که با این امتیاز راه بهشت رفتن آنها را هموار سازد. «أنفاسکم فیه تسبیح (77)؛ نفس های شما در این ماه تسبیح است». در هر دقیقه انسان چندین دم و بازدم دارد. در ماه مبارک رمضان به ازای هر نفس ثواب یک «سبحان الله» برای روزه دار ثبت می شود، «نومکم فیه عبادة (78)؛ خواب بندگان روزه دار در این ماه عبادت است». در همین ماه

خداوند شیطان را حبس<sup>(79)</sup> می کند، اینها همه امتیازات و الطاف بی کران الهی است که بدون حساب و کتاب به بندگانش عطا می کند و این خلق خداست که باید از این لطف های بی کران استفاده نماید. در روایت است که، هیچ عبادتی را کوچک نشمارید، زیرا ممکن است عبادتی نزد شما کوچک به حساب آید؛ اما نزد خداوند بسیار با اهمیت باشد و از آن عبادت خشنود گردد. استغفار قبل از درس، خواندن سوره های کوچک قرآن قبل از خواب، عبادت هایی است که نباید آنها را کوچک شمرد.

از طرف دیگر هیچ معصیتی را نباید کوچک شمرد. باید خود را در مقابل شیطان حفظ کرد و از ورود او به خانه دل جلوگیری نمود. اگر انسان ها در خانه دل را باز گذارند شیطان به راحتی وارد خواهد شد.

## عبادت عابد بنی اسرائیل

در روایات<sup>(80)</sup> آمده است که، از قوم بنی اسرائیل، فردی چهل سال عبادت کرد. عبادت نه به این معنا که؛ مثلاً روزی پنجاه و یک رکعت نماز واجب و مستحب بخواند، یا در سال یک ماه رمضان روزه بگیرد، عابد در اصطلاح به فردی گفته می شود که روزها را روزه دار باشد و شب ها تا به صبح عبادت کند. گفتنش با زبان آسان است؛ اما چهل سال یک عمر است. در میان میلیون ها نفر از بنی اسرائیل، تعداد انگشت شماری پیدا می شدند که عابد باشند. اگر انسان بخواهد همیشه عبادت کند، چه می شود؟ بله، خسته می شود و حوصله اش سر می رود، ممکن است یک روز مریض شود، غذا نداشته باشد، کار بسیار مشکل و سختی است، اما این عابد چهل سال از روزگارش را در حال عبادت به معنای واقعی آن، سپری نمود. پس از چهل سال «قرب قرباناً» به درگاه خداوند گوسفندی قربانی کرد. در اُمت های گذشته قبول شدن قربانی به درگاه خداوند علامت هایی داشته است، به عنوان مثال، یکی از علامت های قبول شدن قربانی، این بوده که آتشی می آمده و قربانی را می سوزانده است؛ ولی قربانی این عابد، قبول نشد و بعد از چهل سال عبادت، دست رد به سینه اش گذاشته شد. عابد بعد از این که فهمید قربانی اش مقبول نبوده، خودش را ملامت کرد و با خود گفت: باید اشکالی در کار و عبادتم باشد، عبادت هایم خالص نبوده، خدا بدون جهت کسی را رد نمی کند. از جانب خدا به او وحی<sup>(81)</sup> شد که ارزش این ملامت ها و مؤاخذه ها از عبادت های چهل ساله ات بیشتر است. وقتی حال یک عابد که چهل سال عبادت کرده این باشد، وای به حال انسان های معمولی، آنها دیگر می خواهند به چه چیز مغرور شوند؟

خوب است که این عابد بعد از چهل سال فهمید، اعمالش بی فایده بوده، اگر  
انسان در طول عمر نفهمد چه می شود، در آخرت که دیگر فرصت جبران  
نیست.

ائمہ علیہم السلام ، این داستان ها را برای شیعیان تعریف کرده اند تا چشم و  
گوششان به حقایق باز شود.



## عبادت امیرمؤمنان علیه السلام

در روایت آمده که به حضرت سجاد علیه السلام عرض کردند: یابن رسول الله، این قدر خودتان را اذیت نکنید، این قدر بدن خود را به زحمت نیندازید. حضرت فرمودند آن اوراقی که در مورد عبادت های جدم امیرمؤمنان نوشته شده بیاورید، آوردند و حضرت باز کردند و قرائت نمودند. سپس فرمودند من کجا و این عبادت های امیرمؤمنان کجا!

انسان ها هر کاری که انجام دهند باز اعمالشان لیاقت درگاه حق تعالی را ندارد. اگر این قانون، همیشه در اذهان یادآوری شود، قصورات کم می شود. گذشته از آن که مؤمنان باید بدانند هر عملی که انجام می دهند، توفیق انجام آن، از جانب خداوند به آنها عطا شده است. توفیق انجام عبادت، درس خواندن، پشتکار، ذهن خوب، همه و همه از جانب حضرت حق تعالی است. اگر خداوند نخواهد امکان انجام این کار نیست.

## نعمت های بی شمار خداوند

(إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا) (82)؛ «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید.» نعمت های الهی به قدری زیاد است که، انسان نمی داند شکر کدام یک از آنها را به جای آورد، پیامبر ﷺ هم در این جا می فرمایند: «وإن نعم الله أكثر من أن يحصيها العباد؛ همانا نعمتهای خدا بیشتر از آن است که بندگان بتوانند آنرا بشمارند.»

بالاترین نعمتی که خدا به مؤمنان عطا فرموده، نعمت ایمان است و باید شکرگزار خدا باشند که جزو کفار نیستند. آنهایی که یک عمر دنبال بت پرستی بوده اند، روز قیامت دچار چه حسرت عظیمی می شوند! و خداوند چه قدر در حق مؤمنان لطف کرده که آنها دارای ایمان هستند و از کافران نیستند. نعمت بزرگی که شرایط فراوان می خواهد: زمان مناسب، پدر و مادر مؤمن، مکان مناسب، همه اینها دست به دست هم داده اند تا یک فرد ایمان داشته باشد.

## نعمت توبه

پس همان طور که گفته شد انسان قدرت شکر گذاری نعمت های الهی را ندارد و تنها کاری که می تواند انجام دهد استغفار است. «امسوا واصبحوا تائبين». آری توبه، کم و کاستی ها را جبران می کند و خطاهای انسان را می پوشاند، پس توبه نیز خود از نعمتهای الهی است. هنگامی که بنده ای قصد کار خیری می کند، خداوند به فرشتگان امر می کند آن کار خیر را بنویسند، چرا که «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»<sup>(83)</sup>؛ اما اگر فردی قصد گناه کرد و خواست گناهی مرتکب شود خداوند به ملائک می فرماید تا مرتکب نشده ننویسید، حتی پس از ارتکاب جرم نیز تا هفت ساعت گناه در نامه اعمال نوشته نمی شود. و اگر در طول این هفت ساعت عمل خیری از او سر بزند، دیگر چیزی نوشته نمی شود. نعمت های خدا بی شمار است و به راحتی در اختیار بندگان قرار می گیرد. اگر دو نفر خوابیدند، یکی با قصد این که نیمه شب بیدار شود و شراب بخورد و دیگری با قصد این که نیمه شب بیدار شود و نماز شب بخواند، اگر هر دو خواب ماندند و هیچکدام بیدار نشدند، برای یکی ثواب عبادت نوشته می شود و برای دیگری هیچ گناهی ثبت نمی شود. آری، حتی در صورت ارتکاب نیز تا هفت ساعت به بنده فرصت داده می شود تا شاید کار خیری انجام دهد و گناهِش محو گردد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)<sup>(84)</sup>؛ «همانا خوبیها بدیها را از بین می برد».

شیعیان امروزه در عصر غیبت به سر می برند، یکی از نعمت هایی که به آنها عطا شده وجود مقدس حضرت صاحب الامر (عج) است، باید به وجود این

نعمت شاکر بود و شکر گذاری این نعمت نیز چیزی جز خشنود ساختن قلب مقدس حضرتش نیست.

و آنچه که از همه بیشتر مولا را خشنود می کند انجام وظیفه است. همه اقشار مردم باید به وظیفه خود آگاهی یابند و به آن عمل نمایند. اگر شخصی هم پیدا شد که وظیفه اش را نمی داند، باید سؤال کند.

معروف است که شیخ انصاری در زمان تحصیلش، روزانه یکی دو ساعت کاسبی می کرد تا از این راه، مختصر پولی برای گذراندن زندگی به دست آورد و بقیه روز را با خیال راحت به تحصیل اشتغال یابد. روزی امام زمان (عج) را همراه شیخ دیدند و شیخ در حال فروختن قفل بود، امام زمان فرمودند: این گونه زندگی کنید، تا من خودم پیش شما آییم. شیخ انصاری نه امام بود، نه امام زاده، حتی سید هم نبود، می گویند نسبش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا ﷺ می رسیده است. چگونه است که شیخ به این مقام و مرتبه می رسد، آیا چیزی جز انجام وظیفه، او را به این جا رسانده است!

## مرگ امان نمی دهد

يا اباذر، إنکم فی ممر اللیل والنهار فی آجال منقُوصة، وأعمال محفوظة  
والموتُ یأتی بغتة، ومن یزرع خیراً یوشک أن یحصد خیراً ومن یزرع شراً  
یوشک أن یحصد ندامة و لكلّ زارع مثل ما زرع.

ای اباذر، به راستی که شما آدمیان در بستر شب و روز هستتید با عمرهایی  
کوتاه و محدود و اعمالی که در نزد خدای متعال معلوم است و ناگهان مرگ  
گریبانتان را خواهد گرفت. هرکس در این دنیا خیر و خوبی کاشت کند، به  
زودی خیر و راحتی برداشت خواهد کرد و هرکس شرّ و پلیدی بکارد به زودی  
ندامت و پشیمانی درو خواهد نمود. چرا که حاصل هر زراعتی چیزی جز آنچه  
که کاشته شده، نیست.

## انسان در گذرگاه دنیا

پیامبر اکرم در این بخش از وصیت خود به ابوذر، آدمی را موجودی می‌داند که در معبر و گذرگاه روز و شب واقع شده است. در روایات و آیات و اشعار و امثال، به جز در یکی از عبارات حضرت امیر ع، چنین تعبیری نیامده است. این تعبیر، یعنی انتساب «ممر» به «روز و شب» از ابتکارات بلاغی شخص پیامبر اکرم ص است. در این تعبیر ظریف، یک نکته ادبی و یک نکته معنوی به نظر می‌رسد: از لحاظ ادبی، کلمه ممر در این جا، هم به معنای «اسم مکان» قابل تصور است و هم به معنای «اسم زمان» یعنی می‌توان محل حضور انسان را مکان عبور و مرور زمان دانست و نیز می‌توان این محل را ظرف زمانی برای طی شدن لحظه‌های زمان فرض کرد.

اما نکته معنوی این که شب و روز مانند سیل و طوفانی هستند که در راه عبور خود، آدمی را با خود می‌برند و انسان، در این حرکت قهری قرار داده شده و وقت حضور وی در این معبر نیز محدود و معین است.

«فی آجال منقوصة»

«اجل» دو معنا دارد؛ طول عمر و مدت زندگی انسان در این دنیا اجل است، نهایت عمر او و زمانی که او از حیات و زندگی منقطع می‌گردد نیز اجل نام دارد. پس حضور انسان در گذرگاه شب و روز مانند بعضی محصولات، تاریخ مصرف دارد و مدت عمر و زندگی اش گذرنده است.

«نقص» در لغت عرب، بر سه نوع استعمال شده، هم به عنوان فعل لازم به کار می‌رود، هم به عنوان فعل متعدی یک مفعولی و هم به عنوان فعل متعدی دو مفعولی. نقصان، در این روایت شریف نیز به هر دو معنای لازم و متعدی افاده

معنا می کند. از آن جهت که عمر آدمی بنا بر شرایط خلقت، امری است محدود و زمان مند، پس منقوص بودن آجال، لازم است؛ اما از سوی دیگر، چون دستی قدرتمند وجود دارد که پیمانۀ معلوم القدر عمر را به اراده خود و بنا بر نوع زندگی خود انسان کم و زیاد می کند و در آن نقصان وارد می سازد و از آن نقص متعدی می گردد. (با فاعلیت حضرت حق و مفعولیت نفس عُمر).

دست قدرت خداوند عمر را کم می کند و مقدار آن را تغییر می دهد. پس این عمر هم ناقص است و هم منقّصی قادر دارد. مانند سرمایه و مال التجاره ای که تاجر یک روز آن را به کار می بندد و موجب ازدیادش می شود و روز دیگر از آن استفاده نکرده و بالاخره روزی آن را خرج می کند و موجبات نقصانش را فراهم می سازد.

توانایی های انسان نیز این گونه است. توان درک و ذهن آدمی، یک روز عالی و در سطح بالایی قرار دارد و روز دیگر رو به نقصان و ضعف می رود. زوال عمر، گرچه همیشه مورد غفلت انسان هاست، اما لحظه لحظه پیش می رود و به سرعت طی می شود، اما در این میان عواملی وجود دارد که موجب برکت و ازدیاد عمر می گردد؛ مانند صلۀ رحم، عفو و گذشت و ... که در روایات، شرح آنها آمده است.

## ثبت اعمال

حضرت رسول ﷺ در ادامه فرمایش خود می فرمایند: انسان در چنین مجرایبی از گذر زمان قرار دارد، در حالی که تمامی اعمالش نیز بر صفحه روزگار ثبت می گردد به گونه ای که نه فراموش می شود و نه مورد غفلت قرار می گیرد.

ریز و درشت اعمال آدمی گرچه موقتاً از ذهن انسان پاک می شود، اما وجود واقعی آنها از صفحه روزگار محو نخواهد شد و همه محفوظ خواهند ماند و سرمایه دادگاه عدل الهی برای محاکمه انسان خواهد بود. حرکت ادامه می یابد تا این که پنجه های پرتوان مرگ، وجود دنیایی آدمی را می فشرد «الموت یأتی بغتة». انسان به واسطه مرگ برای حضور در دادگاه رسیدگی به اعمالش جلب می شود؛ در دادگاهی که تمامی کردار، رفتار و اندیشه های انسان در آن به عنوان پرونده مطرح می شود؛ دادگاهی که قاضی آن دچار جهل و فراموشی نمی گردد و هیچ چیزی از او پوشیده نمی ماند.

اگر قرار باشد شخصی در دنیا به خاطر اعمال و نیت هایش و حتی گاهی اندیشه هایش محاکمه شود، انتظار، هراس، دلهره و اضطراب، سراسر وجودش را پر خواهد کرد. همیشه در گوشه ای از ذهنش، این دادگاه جرقه می زند و حواسش را از هرکاری پرت می کند. هر لحظه در اندیشه وقتی است که دادگاه محاکمه وی آغاز شود، اگر خواب باشد و در حال استراحت، به محض بیداری اولین چیزی که به ذهنش جرقه می زند و خود را نشان می دهد، اندیشه دادگاه اوست. مرتب از خود می پرسد دادگاهش چه زمانی آغاز می شود و مأمور جلب چه زمانی و در چه حالی به سراغش خواهد آمد. به هنگام غذا خوردن،



مزه تلخ انتظار و دلهره، طعم لذت بخش غذا را از بین می برد. اگر با رفقای خود سرگرم تفریح و خنده باشد، علی رغم لبخندی که بر لب دارد، غمی سیاه و اضطرابی سخت، مُدام گوشه ای از قلبش را به درد می آورد. شادی هایش ظاهری و خنده هایش موقتی است. این اوضاع کسی است که می خواهد در دادگاه دنیا محاکمه شود. چگونه است که همگان به سوی دادگاه آخرت پیش می روند، اما خندان و شادان و بی غم و اندوه جلوه می کنند؟! آیا چیزی به جز غفلت باعث این شادی هاست؟ همه انسان ها به نحوی در غفلت هستند و فقط درجه غفلت در آنها متفاوت است.

## آخرین خنده رسول خدا ﷺ

در روایات (85) آمده که در شب معراج، پیامبر اکرم ﷺ همراه جبرئیل به معراج رفتند و جهنم و عذابهای جهنمیان را دیدند و از آن به بعد دیگر لبهایشان به خنده باز نشد.

اما انسان‌های دیگر به خاطر غفلت و جهلی که در آن گرفتارند، شاد و خندان هستند. اگر انسان‌ها می‌دانستند که مرگ هم، مانند حکم جلب دادگاه، واقعیت دارد، آسایش از آنها سلب می‌شد، دائماً نگران بودند که مرگ، چه وقت به سراغ آنها خواهد آمد، ده سال دیگر؟ ده ماه دیگر؟ ده ساعت دیگر؟ چه وقت و در حال انجام چه کاری خواهند مُرد و مرگ در چه حالی آنها را در بر خواهد گرفت.

گاهی مرگ نیمه شب و در خواب به سراغ آدم می‌آید، گاهی در حال عبادت و پیشانی به خاک ساییدن، گاهی هم در حال انجام معصیت و گناه. این نوع مرگ کجا، و مرگ آن انسانی که در شب قدر و هنگام ناله زدن و گفتن «بک یا الله» می‌میرد، کجا؟ هیچ کس نمی‌داند پیام مرگ را کی و کجا به دستش می‌دهند.

«والموت یأتی بغتة» معنای واقعی «بغتة» غافلگیری همه جانبه است.

## آخرت و عارضه نسیان

یکی دیگر از نکته‌هایی که در دادگاه آخرت وجود دارد این است، که انسان به علت نسیان و فراموشی، بسیاری از اعمال خوب و بد خود را به یاد ندارد و لذا تعداد زیادی از موارد اتهام خود را نمی‌داند. اما دادگاه و قاضی آن نه دچار فراموشی و جهل است و نه به اندازه سر سوزنی از حق و واقع منحرف می‌گردد. پرونده خوبی‌ها و بدی‌هایی که انسان‌ها خود فراموش کرده‌اند، به طور کامل نزد قاضی حاضر و آماده است. شاید اعمال آدمی از جلوی چشم او پاک شده باشد، اما در وجدان او باقی می‌ماند و به محض آن که در دادگاه عدل الهی حاضر گردید و از تعلقات مادی و دنیایی فاصله گرفت، تمامی اعمال خیر و شر خود را در وجود خویش ملاحظه می‌کند، به گونه‌ای که دادگاه نیازی به تصدیق و اعتراف از سوی متهم ندارد، بلکه وجود متهم یک پارچه تصدیق است. اگر تمام این حالات به درستی مورد دقت قرار گیرد، دیگر کسب بهره خوب از زندگی، مهمترین هدف در سراسر عمر خواهد بود. اگر پرده‌های غفلت به کناری بروند یا انسان از هوشمندی خود استفاده کند و آینده نزدیک را دور فرض نکند، باور می‌کند که نیاز شدید به اعمال و اندیشه پاک و خوب دارد.

«ومن یزرع خیراً یوشک أن یحصد خیراً؛ اگر کسی خیر و خوبی بر جای

گذارد، به زودی خیر و راحتی درو خواهد کرد.»

## آمادگی برای مرگ

مردی متمول و متمکن در کربلا زندگی می کرد. نزدیکانش می گفتند که: روزی به سختی مریض شد و ما او را به بیمارستان رساندیم. مدتی در بیمارستان بستری بود و ما مرتب به عیادت او می رفتیم. برخی از باب خیر خواهی نصیحتش می کردند که تو اموال زیادی داری و مسلماً برای قسمتی از آنها تصمیم هایی داری و می خواهی پس از مرگ برای آخرت تو خرج شوند. پس بهتر است وصیتی بنویسی و کسی را وصی خود قرار دهی. اما او پاسخ می داد ان شاءالله بعد از آن که سلامت خود را باز یافتم و از بیمارستان مرخص شدم، وصیت خواهم نوشت. اطرافیان او را تشویق کردند و توضیح دادند که اگر اکنون خواسته هایت را ثبت کنی، بعداً می توانی آن را نفی کنی <sup>(86)</sup>. بالاخره در اثر اصرارهای مکرر اطرافیان، پذیرفت که وصیت نامه ای بنویسد. قلم و کاغذ برایش آوردند و مقداری از وصیت نامه نیز نوشته شد؛ در حین نگارش متن، ناگهان پشیمان شد و کار را رها کرد و گفت وقتی بهبود یافتم، خودم می نویسم! اما اجل به او مهلت نداد و فردای همان روز از دنیا رفت.

انسان باید همیشه آمادگی این رویارویی حتمی را داشته باشد. آمادگی برای «مردن» در رفتار انسان تأثیر شگرفی دارد. انسانی که برای مردن آماده است، همیشه در رفتار خود یک نوع مواظبت و مراعات دارد. چنین انسانی هرگز جرئت نمی کند، وارد معاصی و رذائل اخلاقی بشود. به همین دلیل همیشه و در هر لحظه مواظب زبان، دست، گوش و نگاه خود و پول و ثروتی که به دست آورده خواهد بود.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که می فرماید: «الموت یأتی بغتة»، در صدد بیان یک قاعده و قانون کلی هستند که به طور فراگیر تمامی انسان ها را در بر می گیرد. مرگ برای همه حتمی و ناگهانی است. هیچ کس در مقابل ناگهانی بودن مرگ چاره و علاجه ندارد، هنگامی که نام انسانی، چه مسلمان و چه غیرمسلمان در فهرست ملاقات با عزرائیل ثبت شد، آن شخص، هیچ راه و چاره ای برای مقابله با این وضع نخواهد داشت. در این هنگام پرده های جهل و بی خبری از مقابل قوه درک و فهم و چشمان او کنار رفته و افسوس خوردن آغاز می گردد، این جاست که می فهمد چه چیزهایی را در طول عمر خویش از دست داده است و چه بارهای سنگین و پر ضرری را بیهوده بر دوش خود گذارده است. چه حسناتی را که در دنیا به آسانی می توانسته کسب کند، به آسانی از دست داده و اکنون که به آنها نیاز دارد، به ارزش و فایده آنها پی می برد. گناهی که به سادگی می توانسته ترک کند، چه بیهوده و بدون دلیل مرتکب شده است.

در روایتی آمده که از یکی از معصومین علیه السلام پرسیده شد، چرا بعضی با چشمان باز می میرند و بعضی دیگر با چشم بسته؟ حضرت فرمودند: برخی از آدم ها در لحظه مرگ چشم هایشان بسته است و بعضی ها باز و به هیچ کدامشان فرصت و مهلتی برای باز یا بسته کردن چشم ها داده نمی شود.

شخصی در حال خواندن نماز صبح سکنه کرد، یکی از بستگانش او را در خواب دید و از او پرسید مردنت چگونه بود؟ در جواب گفته بود: «مشغول خواندن کلمه ای از آیه ای بودم، یک حرفش را در این دنیا و حرف دیگرش را در آن دنیا خواندم». آری، به اندازه خواندن یک حرف هم مهلت نمی دهند!

## نقصان اندیشه

آنچه که به انسان ها اجازه نمی دهد از دانایی خویش بهره ببرند و به عاقبت خود بیندیشند، یکی جهل است و دیگری شیطان. این دو، موجب کوتاهی و نقصان در اندیشه و کردار آدمی است، شیطان در کار خویش بسیار خبره است و هیچ گاه از میل او به تسلط بر انسان ها کاسته نخواهد شد؛ اما خداوند انسان ها را محکوم اراده او قرار نداده و اراده و علم انسان نیز به اندازه ای هست که بتواند در مقابل وسوسه های شیطان ایستادگی کند و نفس و وجود خود را از صدمات او در امان نگه دارد.

خداوند در وجود انسان چراغی قرار داده که در پرتو نورافشانی آن، تاریکی ها برای او روشن شده و راه را از بیراهه می شناسد. کلید این چراغ در دست خود انسان است و اوست که باید با اراده ای قوی کلید این چراغ را بزند و آن را روشن کند، این چراغ همان «عقل» است که می تواند انسان را به راه راست هدایت کند. عقل، باال و پر آدم و شهوت و غضب باال و پر شیطان است.

از امام علی علیه السلام پرسیدند که، بهترین بندگان خدا بعد از انبیاء و اولیاء چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: «العلماء إذا صلحوا»<sup>(87)</sup> ایشان در پاسخ فرمودند کسی که نماز شب می خواند، کسی که خمس می دهد و ... بلکه فرمودند بهترین بندگان خدا بعد از اینها علما هستند زمانی که صالح باشند.

## عالم صالح و فاسد

حسین بن روح<sup>(88)</sup> و شلمغانی<sup>(89)</sup> هر دو در برهه ای از زمان، از علمای اسلام محسوب می شدند. ریشه علم در هر دوی آنها وجود داشته است، اما جوهره صلاح فقط در حسین بن روح رشد کرده و تکامل یافت و شلمغانی از صلاح و درستی دور بود. در این میان شلمغانی از حسین بن روح مشهورتر بود و مردم بیشتری برای رفع و رجوع مسائل شرعی به او مراجعه می کردند، اما می بینیم که حسین بن روح سومین نایب خاص حضرت ولی عصر (عج) شد. سالیان متمادی این دو، گره گشای مشکلات مردم بودند و مسائل شرعی آنان را پاسخ می دادند، اما هر چه می گذشت حسین بن روح به صلاح و درستی نزدیکتر می شد و شلمغانی از صلاح دور می گشت تا جایی که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در یکی از نامه های خود به شلمغانی لعنت فرستاد.

نباید تصور شود که این حدیث درباره مراجع و علمای طراز اول وارد شده است، بلکه این حدیث درباره تمام کسانی است که به اندازه خود به کسب علم پرداخته اند. همه دانشجویان و طلاب علوم مختلف باید نفس خویش را با این فرمایش امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ تطبیق دهند. موضوع عالم یک موضوع مشکک است، یعنی با وجود تفاوت بسیار بین علمای مختلف، همگی در واژه «عالم» با هم مشترک بوده و مانند یکدیگرند. یک طلبه مبتدی نیز به اندازه یک عالم و دانشمند مشهور، باید مواظب باشد که از جوهره صلاح و درستی و پاکی فاصله نگیرد. همگی باید سعی کنند که صالح بودن و عالم بودن را با هم جمع کنند.

برای عملی شدن این کار، تصمیم تنها فایده ندارد، بلکه تلاش و استمرار و تمرین پی در پی لازم است. دعا نیز مانند تصمیم از لوازم کار است، اما باز

کافی نیست و نباید به صرف دعا اکتفا کرد. آدمی باید یک عمر با شیطان و نفس اماره و شهوات خویش در مبارزه و جنگ و جهاد باشد. همه جوهره لازم را برای رسیدن به مقام حسین بن روح، حتی بالاتر از آن را نیز دارند، هیچ وقت به حسین بن روح تضمین داده نشده که کسی بالاتر از شما نخواهد رفت، اما کلید این ارتقا به دست خود انسان است. در همان حدیث از حضرت علی علیه السلام پرسیده شد که: بعد از ابلیس و نمرود و فرعون، بدترین مردم چه کسانی هستند؟ در جواب فرمودند: «العلماء إذا فسدوا؛ علما و دانشمندان، هنگامی که فاسد شوند». پس اساس کار در دست خود عالم است و معلول اراده اوست. اگر تلاش کند و علم را با اصلاح جمع کند، از بهترین مردمان می شود و اگر در مبارزه با نفس و شیطان موفق نشود، از بدترین انسان ها خواهد بود.

این دو عبارت نشانگر تأثیر مستقیم و مهم اراده انسان و خواست اوست. البته شرایط جامعه و تربیت نیز هر کدام نقش و اثری در تربیت و چگونگی پرورش انسان دارند، اما این، هیچ کدام دلیل اصلی و عامل اولی نیستند. به عنوان مثال، ماه مبارک رمضان از جهت زمانی فرصت بسیار عالی است که انسان می تواند با استفاده از آن، راه را برای خود آسان کند و باز در بیانات معصومین علیهم السلام آمده که در این ماه خداوند شیطان را در بند خواهد کرد <sup>(90)</sup> آن هم نه با طناب و بند، بلکه با آهن ولی آیا فقط ماه رمضان و این فرصت استثنائی کافی است؟



## توجه در عبادت

معصومین علیهم السلام مکرراً فرموده اند که در قلب تک تک انسان ها، بیست و پنج شیطان حضور دائمی دارند و یکی از آنها فقط به هنگام نماز خواندن به سراغ انسان می آید. او مصمم است که هر قدر بتواند تمرکز انسان را در وقت نماز بر هم زند و از توجه او به سوی مبدأ هستی بکاهد، هر چند که موفقیت بسیار ناچیزی به دست آورد، و بتواند خدشه کوچکی بر نماز وارد آورد، قانع است و به کار خود راضی است و باز هم ادامه می دهد. از سوی دیگر باز در روایات آمده است که فقط آن مقدار از نماز قبول است که با توجه خوانده شود.

لا یقبل من صلاة العبد إلا ما أقبل علیه منها بقلبه <sup>(91)</sup>؛ از نماز بندگان، فقط آن مقدار قبول می شود که با توجه و حضور قلب باشد.

و چه بسیار است نمازهایی که خوانده می شود و در آنها یک درصد هم توجه وجود ندارد و یا بسیار ناچیز است. شیطان مخصوص برهم زدن حواس انسان در نماز، گزینه ها و مسائل زیادی را به طور مرتب به نمازگزار، یادآوری می کند. همیشه در قلب و شعور او رخنه می کند، مثلاً به یادش می آورد قفل درب منزل خراب است، یخچال سوخته، حتماً باید به فلانی زنگ بزنی و صدها نکته ریز و درشت دیگر. این وسوسه و خدشه وارد کردن بر نماز ادامه دارد تا وقتی که نماز گزار سلام نماز را بگوید. با این اوصاف می توان به بزرگی خداوند پی برد که با زندانی کردن شیطان در ماه مبارک رمضان، چه لطفی در حق بندگانش می کند.

## شیطان در ماه رمضان

خطبه ای از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دست است که متواتراً از آنحضرت نقل شده و در آن آمده است در ماه رمضان، خداوند شیاطین را به بند می کشد و سپس فرموده اند: «فاسئلوا ربکم أن لا یسلطها علیکم»<sup>(92)</sup>؛ از خدا بخواهید که شیاطین دوباره بر شما مسلط نشوند».

بنابر تعبیر بسیاری از بزرگان، شیطان مانند شیئی است که با جاذبه ای از سوی خود و نیز جاذبه ای از سوی نفس اماره، به سوی ما در حرکت است، اما در ماه مبارک رمضان، مانعی از سوی خدا، برای حرکت شیطان به سوی ما ایجاد می شود. مانعی که قدرتش بیشتر از جاذبه شیطان است، اما در همان ماه مبارک، جاذبه شهوات و نفس اماره، بدون مانع می توانند خود را به شیطان نزدیک کنند. اگر جاذبه شهوت و نفس اماره نباشد، در طول این ماه با عظمت، هیچ گناهی صورت نمی گرفت. اکنون با استفاده از روایات دیگر می توان پی برد که چه چیزی این زنجیرها را که مظهر لطف خداوند است از هم می گسلد و پاره می کند.

البته در این موضوع روایت خاصی دیده نشده است، اما بعضی از اصحاب معصومین علیهم السلام، از روایات آن بزرگواران استفاده ها و تفسیرهایی در این باب دارند. به عنوان مثال: علی بن ابراهیم قمی رحمته الله علیه<sup>(93)</sup> که از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهم السلام و احتمالاً امام هادی علیه السلام نیز هست و از سوی دیگر استاد کلینی<sup>(94)</sup> است در تفسیری آورده: از جمله اسبابی که این بندها را از شیطان باز می کند و به او قدرت تسلط دوباره می دهد، ریا، عُجب و عدم پرداخت خمس

و زکات است. آنچه که از مجموع این روایت ها استفاده می شود این است که، ماه رمضان یک ماه ویژه و استثنایی است.

شاید این سؤال مطرح شود که خداوند چرا شیطان را خلق کرد. آیا این موجود عجیب را خلق کرده که گاهی او را به بند کشد و گاهی آزادش کند. حقیقت این است که خداوند شیطان را برای امتحان انسان خلق کرده است، اما در ماه مبارک رمضان، انسان ها را از این امتحان معاف داشته و برکاتی را بدون زحمت و تلاش به آنها ارزانی می دارد.

## حکایت زنجیرهای شیطان

شخصی خدمت شیخ انصاری رسید و گفت: شیطان را در عالم خواب، به همراه طناب‌ها و زنجیرها و ریسمانهای زیادی دیدم، از او پرسیدم اینها چیست؟ گفت اینها ابزار کار من است و با آنها انسان‌ها را به سوی خود می‌کشانم. بعضی را با زنجیر، بعضی را با طناب و بعضی را با این ریسمانهای نازک. آنهایی که در صدد مقاومت در درستکاری هستند، با این طناب‌های محکم و ضخیم به سوی خود می‌کشم و انسان‌های ضعیف را با این ریسمانهای نازک. زنجیر پاره پاره‌ای در دستش دیدم، پرسیدم این زنجیر پاره پاره چیست؟ گفت این زنجیر را برای جذب شیخ انصاری<sup>(95)</sup> بر گردن او انداختم ولی او مقاومت کرد و زنجیر پاره شد.

یک لطیفه نیز این‌جا نقل شده که شاید جزو داستان نباشد و آن این‌که، همین شخص از شیطان پرسیده بود مرا با کدام یک از اینها به بند می‌کشی؟ شیطان پاسخ داده بود تو نیازی به طناب و ریسمان نداری و با یک اشاره به سوی من می‌آیی.

انسان تا زنده است، فرصت دارد که با نفس آماره و شیطان مبارزه کند و خویشتن را محفوظ دارد. هنگامی که مرگ فرا رسید، گریه و زاری و ندامت، هیچ فایده‌ای ندارد.

## ترس از گناه

[یا ابادر]، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيرَى ذَنْبِهِ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لِيرَى ذَنْبِهِ كَأَنَّهُ ذَبَابٌ مَرٌّ عَلَى أَنْفِهِ.

ای ابودر، گناه در نظر مؤمن، بسان سنگ بزرگی است که بالای سر او قرار دارد و هر لحظه ممکن است بر سر او بیفتد، اما در نظر کافر، همچون مگسی است که از نوک بینیش عبور کرده باشد.

تفاوت مؤمن و کافر در برخورد با گناه، این است که، کافر اساساً به گناهان خود، اهمیت نمی دهد و خوف و هراسی از اعمال خود به دل راه نمی دهد، اما مؤمن به هنگام ارتکاب گناه، اگر چه زمان آن گذشته باشد، دائماً منتظر عواقب ظاهری یا باطنی کردار خویش است و در اضطرابی کُشنده به سر می برد و به هیچ وجه وقوع یک اتفاق بد، که پاسخ تکوینی گناه باشد را بعید نمی داند.

هرچه ایمان انسان بیشتر باشد این ترس در وجود او بیشتر است. شخصی را تصور کنید که در کوهستان، زیر سنگی قرار گرفته که احتمال سقوط دارد، حتی اگر این احتمال ضعیف هم باشد او را رنج می دهد و آسایش او را سلب می کند.

آیا شخصی که در چنین شرایطی گرفتار شده است می تواند بخوابد؟ می تواند از خوردن غذا لذت ببرد؟ او چه حال و روزی خواهد داشت؟

اگر احتمال سقوط سنگ، چهار یا پنج درصد هم باشد، باز آسایش از او سلب خواهد شد، و مرتب نگاه می کند تا مبادا که سنگ بر سر وی سقوط کند، با این که این نگاه کردن هیچ تأثیری در سقوط یا عدم سقوط سنگ نخواهد

داشت. حضرت، در اینجا مثالی زده اند تا ملاکی باشد برای این که انسان بتواند خود را آزمایش کند و اندازه نزدیکی خویش را به جوهره ایمان بفهمد.

رسول اکرم ﷺ در اوّل این عبارت، از حرف «ان» استفاده فرموده اند و سپس از «لام» برای تأکید بیشتر استفاده کرده اند. گرچه این جمله بدون «ان» و «لام» مفهوم خود را می رساند، اما پیامبر به خاطر اهمیتی که برای این سخن قایل هستند، دوبار از ابزار تأکید استفاده می نمایند تا شباهت زیاد مورد مثال به موضوع بحث معلوم گردد. بنابراین، گناهکار نیز با اضطراب نمی تواند تغییری در گناهی که مرتکب شده است ایجاد کند، اضطراب مؤمن و عدم اضطراب کافر نسبت به گناهی که در گذشته واقع شده است، هیچ گونه تأثیری نخواهد داشت، اما با این حال، اضطراب گریبان مؤمن را خواهد گرفت. هر کس باید به نفس خویش رجوع کند و ببیند آیا ارتکاب گناه در وجود او لرزه و اضطراب ایجاد می کند یا نه، آیا به راحتی می تواند از کنار گناه بگذرد یا نه؟

## کافر و گناه

قسمت دوم این عبارت، پیرامون حالت کافر نسبت به گناه است. در این جا ابتدا باید به این مطلب پرداخت که کافر نیز گناه مرتکب می شود، چرا که اول، کافر واقعی نیز بعضی کارها و مسائل برایش قبیح و گناه محسوب می شود. ثانی، کفر نیز مانند ایمان دارای مراتب تشکیکی است. گاهی مسلمانانی که از حیث تکلیفی در دایره اسلام قرار می گیرند نیز در برخی از احادیث اخلاقی، کافر شناخته شده اند. به عبارت دیگر لازم نیست که همیشه کفر را به معنای انکار وحدانیت یا انکار وجود خدا دانست. خداوند در قرآن، کسانی که مسلمان هستند و شهادتین را بر زبان جاری کرده اند و نماز و روزه نیز برپا می دارند و اهل خمس و زکات هم هستند و خلاصه تمامی شرایط مسلمانی را دارند، اما بدون عذر و بهانه فریضه حج را به جا نمی آورند، کافر دانسته است. (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) <sup>(96)</sup>؛ و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هرکه کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است.»

اگر با دقت به این بیان توجه کنیم معلوم می شود، تصور عدم ترس از گناه، تصدیق کافر بودن شخص را به دنبال خواهد داشت؛ چرا که اگر شناخت صحیحی از خدا در ذهن شکل گرفته باشد، ارتکاب گناه، به ناچار هراس و اضطراب ایجاد خواهد کرد. حال، انسان می تواند نفس خود را به گونه ای پرورش دهد که این هراس از گناه در وی همیشه زنده و باقی بماند و یا طوری روزگار و ایام را بگذراند که هیچ اضطراب و دلهره ای برایش پیش نیاید. نفس آدمی بر خلاف بدن او قابلیت های متضاد و متفاوتی دارد و توانایی های او

مانند بدن و قابلیت های جسمانی وی محدود نیست. چشم انسان هر چند قوی و پرتوان باشد، یک نوشته اگر از فاصله متعارف دورتر شود، نمی تواند بخواند. نزدیک شدن نوشته به چشم نیز تا حد و اندازه ای قابل تحمل است، قوی ترین چشم نیز نمی تواند یک نوشته را از فاصله یک یا دو سانتی متر بخواند. این محدودیت ها، تفاوت اساسی جسم انسان با روح اوست؛ نفس چنین محدودیتی ندارد و نسبت وابستگی آن به شرایط و محیط نیز زیاد نیست. توانایی انسان در امور نفسانی چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، گاه بی انتها و نامحدود می شود. نفس، هم در شقاوت و هم در سعادت، وسعت زیادی برای حرکت و رشد و تکامل یا سقوط و انحطاط دارد.

همه انسانها می توانند تا جایی به شناخت واقعی خداوند بپردازند و از حلقه کفر و جهل دور شوند که یک خطای کوچک بر کشور وجودشان لرزه افکند، یا به اندازه ای از خدا فاصله گیرند که قتل و خون ریزی و حتی کشتن اولیای خدا نیز برایشان میسر و ممکن باشد. در روایات آمده است که گاه حساسیت انسان به گناه آن قدر زیاد می شود که ممکن است، پس از بیست سال از ارتکاب آن، هنوز هم رنج بکشد و توبه نماید و خدا نیز در این حال گناه او را خواهد بخشید.



## داستان زن پاکدامن و جوان فاسق

امام سجاد علیه السلام حکایت مفصلی نقل فرموده اند <sup>(97)</sup> که خلاصه آن این است: عده ای باکشتی مسافرت می کردند، ناگهان دریا طوفانی شد و کشتی و تمامی سرنشینان آن غرق شدند، به جز یک زن جوان که به وسیله یک تخته خود را از طوفان نجات داد و به جزیره ای بزرگ و پر جمعیت رسانید. در جزیره، جوان فاسقی بر حسب اتفاق با آن زن برخورد کرد. با دیدن زن جوان، میل شهوانیش تحریک شد و [چون آن زن بسیار زیبا بود] از او پرسید انسانی یا جن؟

زن، خسته و ترسیده از حادثه ای که بر او و همراهانش گذشته بود پاسخ داد انسان هستم. جوان به قصد انجام زنا به او نزدیک شد. ناگهان دید، زن به شدت می لرزد. از او پرسید چرا بدنت می لرزد؟ زن گفت می ترسم. جوان گفت از چه کسی می ترسی؟ غیر از من و تو که کسی در این جا نیست. زن به آسمان اشاره کرد و گفت از خداوند متعال می ترسم. در این هنگام، جوان منقلب شد. «الکلام إذا خرج من القلب، وقع علی القلب» <sup>(98)</sup>؛ سخن که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند».

کلام زن، در او اثر کرد. بالاخره دست از زن کشید و در حالی که او را ترک می کرد گفت: تو بدون آن که گناهی مرتکب شوی، تا این حد ترسیدی، پس وای به حال من که گناه کار هستم و می خواستم به تو دست درازی کنم! جرقه های معرفت در وجود مردی که تا دیروز لأبالی بود، شعله ور گردید و توبه کرد.

در راه بازگشت به راهبی برخورد. باهم همراه شدند. راهب که از سوزندگی آفتاب به ستوه آمده بود. خطاب به جوان گفت: بیا دعا کنیم، تا خدا ابری برایمان بفرستد تا زیر سایه آن، راهمان را ادامه دهیم.

جوان که از کردار خود شرمنده و خجل بود، پاسخ داد: من آلوده ام و دعایم فایده ای ندارد، از آن گذشته روی دعا کردن ندارم و در مقابل خدا شرمنده هستم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو فقط آمین بگو. راهب رو به آسمان کرد و گفت: خداوند، ما بنده های تو هستیم، ابری برایمان بفرست که از این آفتاب سوزان نجات یابیم.

جوان نیز آمین گفت، ناگهان ابری پیدا شد و بالای سر آن دو نفر قرار گرفت. آنها نیز در پناه سایه ابر به راه خود ادامه دادند تا به یک دو راهی رسیدند که در آن جا راهشان از همدیگر جدا می شد. با هم خداحافظی کردند، جوان به سویی رفت و راهب به سوی دیگر، اما ابر به همراه جوان حرکت کرد و راهب زیر آفتاب ماند.

راهب فهمید آنچه باعث آمدن ابر شد، آمین جوان بوده است، نزد او آمد و پرسید تو که هستی که خدا این مقام را به تو داده است؟ او هم جریان خویش را تعریف کرد. راهب گفت: خدا این مقام را به جهت توبه و خوف از معصیت خدا، به تو عنایت کرده است.

خداوند این گونه بر بندگان گناه کار خویش منت می نهد و به آنها ترحم می کند، ارتباطی را که به واسطه سال ها گناه و عصیان قطع شده بود، با یک توبه چند ثانیه ای وصل می نماید و بنده عاصی را به درگاه خویش راه می دهد.

## حکایت

دو نفر با یکدیگر به مجلسی رفته بودند، ناگهان یکی از آنها با حالت خداحافظی به همراهش اشاره ای کرده و مجلس را ترک نمود، دوستش فکر کرد مشکلی برایش پیش آمده، در نتیجه بعد از مجلس او را دید و از او پرسید چرا مجلس را نیمه کاره ترک کردی، در جواب گفت من با فلان شخص که در آن مجلس بود مشکلی داشتم، احتمال دادم بین مجلس آبرو ریزی کند به همین خاطر مجلس را ترک کردم.

احتمال و ترس از آبرو ریزی، او را چنین مضطرب کرده بود که وادار به ترک مجلس شد. شاید هرگز اتفاقی برایش نمی افتاد، شاید شخص مقابل وی اصلاً چیزی به رویش نمی آورد، اما همان احتمال، هر اندازه هم که ضعیف باشد، او را وادار به ترک مجلس کرد. اکنون باید دید که این حالت هراس و واهمه از آبروریزی تا چه حد برای انسان در مقابل خداوند وجود دارد.

## گنجینه های گرانبها

آیات قرآن و متون مذهبی، اعم از احادیث نبوی و دیگر سخنان معصومین علیهم السلام، برای زندگی دنیایی و اُخروی انسان ها، گنجینه های گران بها و بی مانندی هستند که با به کارگیری آنها آدمی می تواند راه درست و سالمی را برای حرکت و زندگی بیابد. اگر درست به مسئله فکر شود، بی ارزشی گنج های عظیم طلا و جواهر، در مقابل سخنان حکیمانه خدا و معصومین علیهم السلام برای همه معلوم می گردد.

این معارف و راه های روشن و منور تا ابد به کار انسان می آید. آیا این ثروت و دارایی با گنج های ظاهری و پر زرق و برق قابل مقایسه اند؟ انسان دارای دو بُعد روحانی و جسمانی است و هریک از این دو جنبه وجودی انسان، امراض و آفاتی دارند. امراض جسمی و روحی انسان با استفاده از این گنجینه ها قابل علاج هستند. اگر به هر کدام از این سخنان، درست دقت شود، نصیحت، سفارش یا درسی مفید و کارا وجود دارد که آدمی با به کار گرفتن هر کدام از آنها می تواند زندگی دنیوی و اُخروی خود را اصلاح کند. قرآن و احادیث، برای آدمی حکم طیب و دارو را دارند.

## ابن ابی الحدید و نهج البلاغه

امیرمؤمنان علیه السلام ، خطبه ای مهم و خواندنی دارند که می تواند بهترین درس عبرت برای انسان ها باشد، «شریف رضی» این خطبه مهم و گرانقدر را در نهج البلاغه <sup>(99)</sup> ذکر کرده است. ابن ابی الحدید <sup>(100)</sup> نیز در شرح نهج البلاغه <sup>(101)</sup> با توجه و عنایت ویژه ای از این خطبه یاد کرده و گفته است: «از پنجاه سال پیش تا کنون، من شاید بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و هر بار برایم منافع و فوایدی داشته است».

ابتدا باید به شخصیت علمی ابن ابی الحدید نگریست تا اهمیت سخنان او در این باب فهمیده شود. ابن ابی الحدید از شیوخ و اساتید پدر علامه حلّی بوده و نهج البلاغه را مفصل شرح کرده است. از سوی دیگر در شرح خود علاوه بر محتویات نهج البلاغه، برخی از سخنان حضرت امیر علیه السلام را که توسط شریف رضی <sup>(102)</sup> در نهج البلاغه نیامده به مناسبت های مختلف آورده است. چرا که نهج البلاغه تمامی سخنان حضرت امیر را در بر ندارد و سید رضی گفته است، این مجموعه را از بین سخنان آن حضرت جمع آوری نموده است. اکنون چنین محقق و دانشمندی که در طول عمر خود در راه کسب دانش بسیار کوشیده است و احادیث و سخنان بسیاری شنیده است و در فهم سخنان حضرت علی علیه السلام به منزلت خاصی رسیده، گفته است پس از هزار بار خواندن این خطبه که پیرامون آخرت و مرگ است، باز هم کلام، تازه مانده است و این خطبه برایم خواندنی است. «هر بار که خواندمش، تأثیری بر من گذاشت، غیر از تأثیری که مرتبه قبل در من گذاشته بود و این در حالی است که من درباره آخرت شعرها خوانده ام و صفحات بسیاری از کتاب ها را با درک و فهم از نظر گذرانده ام».

سپس ابن ابی الحدید از خود سؤال می کند که این تأثیر شگرف و بی مانند، معلول چیست و جوهره اش کدام است؟ و به خود پاسخ می دهد «این تأثیر بی مانند یا به خاطر اخلاص نامحدود گوینده است که ناخودآگاه بر خواننده تأثیری نامحدود می گذارد و یا ناشی از ضعف خواننده در مقایسه با گوینده است».

حضرت امیر علیه السلام در ابتدای این خطبه آیاتی از قرآن را قرائت می فرماید:  
**(أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) (103)؛** «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت؛ تا کارتتان [و پایتان] به گورستان رسید».

سپس، می فرماید:

یاله مرأماً ما أبعدہ و زوراً ما أغفله! و خطراً ما أفضعه! لقد إستخَلُوا منهم أیّ مُدْکَر، و تناوَسوهم من مکان بعید أفبِصَارِعِ آبائهم یفخرون!... أم بعیدِ الهلکی یتکاثرون! و لأن یتکونوا عیر، أحق من أن یتکونوا مفتخراً... (104). شگفت، چه مقصد دوری و چه دیدار کنندگان غافل، و چه کار بزرگ سهمگینی! جای رفتگان را که نقطه عبرت است آنان تهی پنداشتند، و چه پند و عبرتی! به رفتگان پوسیده در خاک که از آنان دور هستند به تفاخر برخاستند! آیا به گورهای پدران خود می نازید؟ یا به شمار کسان بسیاری که هلاک شده اند؟ می خواهند که آن پیکرهای بی جان و بی جنبش باز گردند. مُردگان اگر مایه عبرت باشند بهتر از آن است که وسیله مفاخرت به حساب آیند.

و در قسمت دیگری می فرماید:

الذین کانت لهم مقاومُ العزِّ، و حَلَبَاتُ الفخر، مُلوکاً و سوق، سَلَکُو فی بُطُون البرزخ سبیلاً؛ کسانی که دارای عزت پایدار و درجات والای افتخار بودند، چه پادشاه و چه رعیت، سرانجام به لایه های برزخ فرو رفتند.

## عبرت بردن از قبرستان

به راستی که اگر آدمی با توجه از قبرستان دیدن کند، درس ها و عبرت های زیادی نصیبش خواهد شد و در کنار آن اگر با معارفی چون این خطبه گرانقدر مولای متقیان آشنا باشد، آن وقت است که غرور و تکبر کم می شود و بیشتر به فکر آخرت خواهد بود.

از سوی دیگر حضرت علی علیه السلام می فرماید: بر فرض که افتخار به اموات خوب باشد؛ اما عبرت آموزی از سرنوشت آنان بهتر است. به جای آن که به گذشته آنان افتخار شود، بهتر است از حال امروزشان عبرت گرفت. با این عبرت هاست که انسان، دیگر نمی تواند به راحتی از یک گناه کوچک درگذرد بلکه آن را مایه خطر و اضطراب می داند و با ارتکاب آن دلهره و دلوایسی سراسر وجودش را در بر می گیرد؛ و همیشه از آن می ترسد که مبادا بخشوده نشدن یک گناه مانند سنگ بزرگی باشد که باعث هلاکت او شود.

## دعای شیخ عباس تربتی

مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(105)</sup> و مرحوم شیخ عباس تربتی<sup>(106)</sup> پدر مرحوم راشد واعظ<sup>(107)</sup>، هر دو انسان های والا و کم نظیری بودند؛ هر دوی آن بزرگواران منبر می رفتند و موعظه می کردند. افرادی که پای منبر این دو بزرگوار حاضر می شدند، سخنان آنها در وجودشان تأثیر می گذاشت.

روزی مرحوم شیخ عباس قمی در مسجد گوهرشاد به منبر رفته بودند و جمعیت حاضر در مسجد به سخنان ایشان گوش می دادند که شیخ عباس تربتی وارد مجلس شدند، با ورود ایشان، شیخ عباس قمی سخنان خود را قطع کرده و گفتند: «فیض حاضر شد و من پایین می آیم.» (تا همه از شیخ عباس تربتی استفاده کنیم).

شیخ عباس تربتی در جواب گفت: من آمده ام از شما استفاده کنم. اما با اصرار مرحوم قمی روبرو می شود و به منبر می رود. روی پله اول منبر می نشیند، رو به مردم کرده و می گوید شما موعظه های شیخ عباس قمی را شنیده اید و من دیگر شما را معطل نمی کنم.

نگاهی به جمعیت می کند و می گوید: شما پیرمردها و بزرگان هم سن و سال من، خیلی چیزها بلد هستید و من نمی دانم چه بگویم که شماها بلد نباشید، بچه هایی که در مجلس حضور دارند بیایند جلوی مجلس بنشینند.

بچه ها جمع شدند و جلوی منبر نشستند. گفت: من با آقایان کاری ندارم و با شما بچه های معصوم کار دارم، من به شهر مشهد آمده ام تا استفاده ای ببرم و بهره ای نصیبم گردد. با پایین آمدن شیخ عباس قمی از منبر، من بهره ای نبردم و چیزی نصیبم نشد، شاید از شما کودکان که پرونده سفید دارید و برایتان



گناهی نوشته نشده بهره ای ببرم زیرا «رفع القلم عن الصّبی حتّی یحتلم»<sup>(108)</sup>؛ چیزی در پرونده کودک نوشته نمی شود تا وقتی که بالغ شود.» پس من دعا می کنم، شما هم آمین بگوئید و از خدا بخواهید مستجاب کند و بپذیرد. گفت: «خدایا، ما معصوم نیستیم، اما نمی خواستیم گناه مرتکب شویم و تصمیم مخالفت با تو را نداشتیم؛ ولی درگناه افتادیم، هر کسی مخالفت هایی انجام داده، نمی دانیم کدامیک از آنها مورد غضب تو واقع شده و از کدامیک گذشته ای. خدایا، این بچه ها معصیتی نکرده اند، دعایشان را بپذیر و ما را بیامرز.»

همه بچه ها «الهی آمین» گفتند، مجلس منقلب شد و حال و هوای آن عوض شد و همه از آن بهره مند شدند. به راستی اینها از دل صحبت می کردند و به همین علت سخنانشان بر قلب ها تأثیر می گذارد.

## مؤمن چگونه باید باشد

یا أباذر، إنَّ نفس المؤمن أشدَّ إرتكاضاً من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شرکه.

ای ابوذر، نفس مؤمن به هنگام ارتکاب گناه، دچار اضطرابی می شود که بسیار شدیدتر از اضطراب گنجشکی است که در تله و دام [صیاد] گرفتار شده است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این قسمت از نصایح گهربارشان به ابوذر، و در ادامه مطلب گذشته پیرامون ترس از گناه، با یک مثال زیبای دیگر به حالت مؤمن، هنگام ارتکاب خطا اشاره می کنند.

آن حضرت در این حدیث می فرمایند: دل مؤمن در وقت گناه، بیشتر از دل گنجشکی که در تله و دام گرفتار شده است، می لرزد.

کلمه «ارتکاضاً» در میان لغت های دیگر، کلمه ای غریب و قلیل الاستعمال است. این کلمه در متون روایی بسیار کم مورد استفاده قرار گرفته است. «ارتکاض» به معنای اضطراب است، اما اضطراب، مراتب و درجاتی دارد.

«ارتکاض» بالاترین درجه اضطراب است و در هر نوع اضطراب و دلهره ای استفاده نمی شود. به عنوان مثال، اگر به شخص آبرودار و با شخصیتی تهمت فحاشی بزنند، ناراحت می شود و دلهره و اضطراب گریبانش را می گیرد، در این مرحله از اضطراب برای او ارتکاض پیش نمی آید؛ اما گاهی به چنین شخصی تهمت فسق و فجور می زنند، اضطرابی که این بار برایش پیش می آید، مصداق صحیح «ارتکاض» است. دلهره و اضطراب این انسان آبرودار، نهایت

اضطراب است و گاه ممکن است به مهاجرت وی از شهر یا کشوری بینجامد.  
پس اضطراب بنابر قول علما معنایی مشکک و دارای مراتب است.

## ارتباط ارتکاض و ارتکاب

مسئله ظریف دیگری که در این حدیث شریف وجود دارد این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارتکاب خطا را برای حصول ارتکاض در قلب مؤمن کافی می‌داند، یعنی مؤمن واقعی را کسی دانسته‌اند که به هنگام بروز یک خطا (و نه حتماً یک گناه و معصیت)، در وجودش لرزه‌ای پدید می‌آید که به شدیدترین صورت در اثر آن مضطرب می‌گردد.

آری، در این جا کلمه «ذنب» (معصیت) نیامده است، بلکه کلمه «خطیئة» آمده که بعضاً به معنای لغزش و گناه ناخواسته است. این در حالی است که همیشه باید متوجه بود که انتخاب کلمه‌ها و ریشه‌های خاص در احادیث از سوی معصومین عليهم السلام بسیار مورد توجه و دقت ایشان بوده است. معصومین عليهم السلام هیچ‌گاه در گفتارهای خود به انتخاب کلمات مترادف یا نزدیک به هم دست نزده‌اند مگر آن که عنایتی ویژه به معنای آن کلمه داشته باشند. بنابراین، هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کلمه «معصیت» استفاده نمی‌کنند و از ریشه خطا و کلمه «خطیئة» استفاده می‌کنند، کاملاً در صدد بیان مراتب خاصی بوده‌اند. بنابراین، استفاده ایشان از کلمه «ارتکاض» در این جمله، هدفمند بوده است. این بلاغت پیامبر است که برای نشان دادن اهمیت مطلب و درجه آن، از یک کلمه نادر و غریب استفاده می‌کند و گرنه می‌توانست برای آسان شدن کلام، و روان تر شدن آن از عبارت «اشدّ اضطراباً» استفاده کند.

ظرافت دیگری که در این حدیث وجود دارد، انتخاب عصفور (گنجشک) است. مسلماً برای کبوتر و حیوانات و حتی برای انسانی که در دام افتاده، اضطراب پیش می‌آید؛ اما شدت اضطراب گنجشک بیشتر است. هنگامی که

گنجشک در دام گرفتار می شود، دیگر آب و غذا نمی خورد و تا قدرت در بدن دارد، خود را به این طرف و آن طرف می کوبد تا بلکه رهایی یابد.

## کوچک شمردن گناه

اضطراب از گناه، در میان انسان های مختلف درجات مختلفی نیز دارد. گاهی به کسی می گویند چرا گناه می کنی، او پاسخ می دهد؛ ما که گناهان بزرگی مرتکب نمی شویم، پس بگذار این معاصی صغیر، گناه ما به درگاه حق باشد.

این تفکر و محاسبه غلط، همان کوچک شمردن گناه است که در روایت از آن به «ذنوب لا تغفر؛ گناهان نابخشودنی» تعبیر شده است همانگونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذَّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ»<sup>(109)</sup>؛ از گناهان خُرد پرهیزید که آمرزیده نخواهد شد».

## اضطراب شرط اول ایمان

بنابراین، شرط اول ایمان، اضطراب در هنگام گناه است. کسی که تمام روز خود را به ارتکاب گناه و معاصی گذرانده و شب با آرامش و بدون هیچ دلهره ای تا به صبح می خوابد، از دایره ایمان خارج است. همین شخص اگر بشنود که قرار است یکی از نزدیکانش یا خودش را بازداشت کنند، آیا می تواند شب را با آرامش و راحتی سپری نماید؟ آیا دیگر خواب برایش معنا خواهد داشت؟ پس آرامش او در مقابل این همه گناه به این علت است که از شناخت عظمت خدا، محروم و از دایره ایمان خارج است.

انسان باید مضطرب بودن به هنگام ارتکاب معاصی را در خود زنده نگه دارد و سعی کند با تمرین و ممارست به این درجه از ایمان برسد. انسان های والا و بزرگی که این گونه اند، اندک، اندک، اندک با مواظبت از نفس خویش به این درجه از ایمان رسیده اند. البته، به دست آوردن این صفت پسندیده به معنای ترویج رهبانیت و انزوا نیست و حصول این حالت نباید موجب گردد که انسان از جامعه بشری فاصله بگیرد، چرا که در میان مردم بودن از فضایل و مستحبات است و گاهی رنگ و لعاب و جوب به خود می گیرد. به عنوان مثال انجام امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر حضور در میان مردم است. انسان مؤمن باید در جمع مردم حضور یابد با رفتار و گفتار و کردار و نوع زندگی خویش، «معروف» را تحقق بخشیده و «منکر» را معرفی نماید تا مردم از آن فاصله گیرند، در بین مردم بودن مؤمن، باعث می شود که کمالات اکتسابی خود را برای آنان به نمایش گذارده و خود نیز در این کوره انسانی آبدیده شود.

## تربیت نفس

همان طور که گفته شد، برای رسیدن به کمال، زحمت و تحمل لازم است و از سوی دیگر باید، به گونه ای مواظب نفس بود که در لحظه بروز خط، مضطرب و پشیمان شد. انسان باید خود در این مسئله تمرین کند و نفس خویش را به گونه ای عادت داده و بار آورد که در حین ارتکاب یک اشتباه، مانند یک گنجشک به دام افتاده باشد. با حفظ این خُلق و خُو، انسان به درجه ای از ایمان می رسد که خداوند متعال او را این گونه معرفی می کند:

(وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ يَنْتَهِبِ إِلَّا اللَّهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ) <sup>(110)</sup>؛ «آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ - و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است] پافشاری نمی کنند.»

انسان در مقابل گناه، درجات مختلفی دارد، گاهی مرتکب معصیتی می شود و بدون توبه کردن از کنار آن می گذرد و گاهی با ذکر «أستغفرالله ربی وأتوب إليه» توبه می کند. در مرتبه بالاتر، علاوه بر توبه ای که ذکر آن بر زبانش می گذرد، در خلوت دل و در قلب خود نیز توبه می کند و با خود عهد می بندد که دیگر مرتکب آن عمل نگردد؛ اما بالاترین مرتبه این است که بعد از انجام توبه کامل، تازه اضطراب مذکور سراسر وجودش را بگیرد و آزارش دهد. این گونه نیست که توبه و حتی قبول آن از سوی خداوند، تمامی آثار تکوینی گناه را از بین ببرد. هراس از ماندگاری آثار گناه است که مؤمن واقعی رامضطرب می کند و آزارش می دهد.



وجود مؤمن درست مانند آن کاسه چینی است که پس از ترک خوردن، آن را بند می زنند و به هم می چسبانند. کاسه، در ظاهر سالم است و آب و غذا را به درستی در خود نگاه می دارد. حتی قطره ای از لابه لای ترک بند خورده نشت نمی کند، اما علی رغم همه این اوصاف، هیچ گاه این کاسه مانند کاسه سالم نمی شود. داغ این ترک در کاسه دل تا ابد در وجود مؤمن خواهد ماند. ایمان، دیگر جایی برای لذت از گناه و خشنودی از خطا نمی گذارد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اگر آنچه را که رفتگان و مردگان بعد از مرگ خود می بینند، حیوانات اهلی و حلال گوشت مانند گاو و گوسفند و شتر می دیدند، دیگر یک حیوان چاق و فربه و گوشتی برای خوردن باقی نمی ماند». یعنی از هیبت آنچه در آن عالم جریان دارد، تمام گوشت ها و چربی های آنها آب می شد و چاقی ها و فربهی ها به لاغری و نحیفی تبدیل می گردید. اکنون باید متوجه بود که این رفتن به آن سوی مرز و دیدن چیزهایی که فعلاً دیده نمی شود، برای هیچ کدام از انسان ها چیز غریب و بعیدی نیست. این سرنوشت همگان است.

هر سال که می گذرد، عده قابل توجهی که سال های پیش و حتی روزهای پیش حضور داشتند، اکنون در دنیا نیستند، جای خالی هر یک از آنان، پیامی است برای دیگران و نشانه ای است که آمدن آن روز را به دیگران هشدار می دهد.

تمام این هشدارها، تنبیه ها و مواظظ اخلاقی، چیزهایی هستند که گوش می شنود و زبان می گوید؛ اما اساس آن نیاز به توجه و مواظبت واقعی دارد.

## شب قدر

(111)

بنابر روایتی، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان «شب تقدیر» و شب بیست و یکم «شب قضا» و شب بیست و سوم آن «شب ابرام» است. این شب ها همگی شب قدر هستند؛ اما علاوه بر این که هر سه از حیث شب قدر بودن مانند هم هستند، هر کدام خصوصیات و ویژگی هایی هم دارند که به واسطه آن از یکدیگر متمایز می گردند.

مطابق روایت، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، شب تقدیر، یعنی شب معلوم شدن اندازه و چهار چوب کمی زندگی انسان هاست. ساختار و نوع زندگی آنها از حیث خوشی و ناخوشی، سعادت و شقاوت، معصیت و اطاعت، فقر و غنا، سلامت و مریضی و مشکلات و راحتی ها در چنین شبی معلوم می گردد. هنگامی که شب نوزدهم گذشت و فجر طلوع کرد، ساختار زندگی آنها معین و معلوم شده و یا به عبارت دیگر مقدر شده است. هم چنین در آن دم، تقدیر آدمی از حیث کارهایی که انجام خواهد داد و یا مراتب و مراحل که به آنها خواهد رسید معلوم می گردد. به عنوان نمونه: در این شب معلوم خواهد شد که چه کسانی جزو «اشد ارتکاضاً من الخطیئة» خواهند بود.

پس از مرحله «تقدیر» که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان انجام می شود، در شب بیست و یکم، هر آنچه برای آدمی معلوم و محتوم و مقدر گشته است، «تثبیت» می شود، یعنی تقدیر که از پیش معلوم شده، به مرحله حتمیت در وادی عمل می رسد. مانند هنگامی که قاضی پرونده را می خواند و حق را به یکی از طرفین دعوا می دهد؛ اما صدور حکم قطعی را به وقتی دیگر موکول می

کند. اگر در همان لحظه، از مضمون حکمی که هنوز صادر نکرده بیرسند به اطلاع سؤال کننده می رسانند؛ اما نفس صدور و اعلام حکم قطعی را به وقت دیگری موکول می کند.

شب بیست و سوم، شب «ابرام» است. ابرام در لغت به معنای پیچیدن طناب بعد از کنار هم گذاشتن رشته های آن است. ابرام، یعنی محکم کردن حکمی که حتمی است. حکمی که صادر شده است، در شب بیست و سوم حتمی و بدون بازگشت می شود. گرچه مطابق مضمون روایت، در همان ابرام که مرحله حتمی شدن احکام صادره است نیز امکان تبدیل و تغییر به واسطه اراده الهی وجود دارد. به عبارت دیگر، این ابرام و حتمیت و محدود ماندن برکات و فیوضات، در واقع از جانب ماست نه از سوی خداوند متعال.

ماه مبارک رمضان، شب های قدر و وقت های دیگر به همین مسئله اختصاص داده شده اند، انسان باید از این وقت های مخصوص که مانند فرصت های طلایی در اختیار او قرار می گیرد، کمال استفاده را بکند. ائمه معصومین علیهم السلام هم بسیار مقید بوده اند که فواید زمان ها و وقت های مخصوص را به عموم مردم یادآوری کنند. در متون ادعیه، صدها دعا وجود دارد که یا توسط معصومین و در وقت های خاص خوانده می شده و یا خواندن آن تعلیم و سفارش می شده، همان دعا های مخصوصی که برای ماه مبارک رمضان، اعیاد مذهبی و مراسم گوناگون، در وقت های مخصوص انجام می پذیرد.

آری، وقت و موسم برای بهره گیری از فیوضات الهی بسیار مهم و کارساز است، گرچه بعد از ماه رمضان هم، خدا، همان خداست و رحمتش هم همان رحمت؛ اما خصوصیتی که در موسم برخی از امور قرار دارد، موجب ویژگی هایی می شود که در غیر آن موسم وجود ندارد. درست مثل موسم کشت و

زراعت که اگر از وقت مخصوص آن بگذرد، حتی اگر ده برابر بذر روی زمین پاشیده شود، هیچ فایده ای نخواهد داشت و هیچ گاه محصولی به دست نمی آید.

در این باره شعر<sup>(112)</sup> بسیار زیبا و ظریفی وجود دارد، که اگر در وقت زراعت و هنگامی که همه به زراعت مشغول هستند، زمین خود را نکاشتی، بعدها در وقت درو و هنگام جمع آوری محصول دیگران، چیزی جز حسرت و ندامت نصیب تو نخواهد شد. کسی که در وقت مخصوص کشت، زمین خود را نکاشته است در وقت برداشت نیز چیزی جز ندامت نخواهد دید. گاهی کسی زمین برای کشت ندارد یا توانایی تهیه وسایل را ندارد. او از عملکرد خود پشیمان نخواهد شد، چون در اصل توانایی اقدام نداشته است، اما کسی که تمام امکانات را داشته و زمین و بذر و آب هم برای زراعت داشته؛ اما فعالیت لازم را انجام نداده و زمین کشاورزی را بدون بذر و آب رها کرده، دچار تفریط شده است.

از آن جایی که هیچ یک از انسان ها مانند هم نیستند، وظایف آنها هم متفاوت است در روز قیامت، انسان با برادر و پدر و مادرش در یک سطح و مرحله نیست، هرکس در شأن و جایگاه واقعی خود قرار دارد و در شرایطی متفاوت با دیگران است. ذره ذره امکاناتی که در دنیا در اختیار آدمی قرار دارد و کارهایی که انسان در ازای امکاناتش انجام داده یا انجام نداده است، در تعیین جایگاه و شأنیت او مؤثر است. معنای «متقال ذره» همین است. «ذره» در پهنه این دنی، بزرگ و سرنوشت ساز می شود. به همین دلیل با یک لحظه تدبیر و تعمق، ممکن است آدمی به جایی برسد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره اش بگوید: «إنصرف الرجل وهو فقيه<sup>(113)</sup>؛ آن مرد رفت در حالی که فقیه و فهمیده شد».

بعضی از مقاطع زمانی نیز، در سرنوشت انسان تأثیر مستقیم دارند، به عنوان نمونه، شب قدر است که هر کسی می تواند گوهرهایی ناب از دریای بی کران آن به دست آورد. فقط باید دانست که در این شب چه باید کرد. و قبل از ورود به این شب چه شرایطی را باید کسب نمود.

## وجوب عینی تزکیه نفس

شرط اول برای ورود در این راه، تزکیه نفس است. تزکیه نفس، تنها واجبی است که به تمام معنا عینی است، یعنی به هیچ وجه برای آن جایگزین و جانشینی پیدا نمی‌شود، کاری است که تنها از دست خود انسان بر می‌آید. تزکیه نفس، عمل کاملاً شخصی و فردی است، نه کسی می‌تواند نیابت آن را از سوی دیگری بر عهده گیرد و نه می‌توان جای آن را با چیز دیگری پر کرد. انسان باید در راه تزکیه قدم بگذارد و به جایی برسد که از گناه تنفر پیدا کند. نفرت از عمل قبیح و گناه، نخستین مرحله تزکیه نفس است. تزکیه نفس نیز مراحلی دارد که به تدریج، مقام و شأن انسان را بالا می‌برد و به آن جا می‌رسد که هنگام مقابله با گناه همانند گنجشکی می‌شود که در دامی گرفتار آمده و خود را برای رهایی به در و دیوار می‌زند، مؤمن باید به این مقام دست یابد. آری ترس از گناه، یکی از عواملی است که می‌تواند راه را برای انسان کوتاه کند و آدمی را از قعر بدویت به اوج فقاقت برساند.

احیاء و پرورش صفت عدالت در ذات خویش، یکی دیگر از عوامل رشد و تکامل واقعی انسان است، اگر انسان بتواند عدالت را چنان در خود پیوراند و جان خویش را با آن عجین کند که درخت تناور آن، در او رشد کرده و خُلق عدالت جویی را ملکه ای برای خود نماید، باز هم قدمی بلند برای رسیدن به کمال برداشته است. کسب این صفت و صفات نیک دیگر نیز به واسطه تمرین و ممارست و قرائت ادعیه است: قرآن به سر گرفتن، دعای ابوحمزه و افتتاح را با توجه و حضور قلب و سوز دل خواندن، زمینه ساز جوانه زدن شاخه های صفات ممدوحه در ذات و جان آدمی است. با این اعمال می‌توان نفس و

صفات ممدوحه آن را ارتقاء بخشید و به مراحل بالاتر رسید. چرا که عدالت و همچنین سایر صفات ممدوحه دارای مراتب مختلف و مشکک هستند. یکی «عادل» است و دیگر «أعدل» و شخص سومی «اعدل من ذاک الاعدل».

البته تکاپوی انسان، نباید منحصر به زمانی خاص و محدود باشد. تزکیه نفس در آدمی باید امری پیوسته باشد؛ اما ماه مبارک رمضان و خصوصاً شب های قدر، موسمی است که این تلاش ها و کوشش ها در آن ثمره بهتر و بیشتری دارد: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ) <sup>(114)</sup> پس فواید مستقیم و غیرمستقیم عبادت در این شب، بهتر و بالاتر از عبادت کردن به مدت هزار ماه است.

حال باید فکر کرد که در چنین شب مهمی، بهترین کار و عاقلانه ترین کار کدام است، یعنی بعد از به جا آوردن مقدمات عبادی این شب، مانند دعا خواندن و قرآن به سرگرفتن، چه کار باید کرد که به واسطه آن بیشترین سود و بهره را از این موقعیت استثنایی برد.

از سوی قدما دو عمل سفارش شده است که انجام آن بسیار پرفایده است. شیخ صدوق در امالی مطلبی دارد که علامه مجلسی در بحارالانوار و شیخ عباس قمی نیز در مفاتیح الجنان آن را ذکر کرده اند. شیخ صدوق، بحث کردن پیرامون مسائل علمی اسلام؛ مانند مذاکره و مباحثه پیرامون اصول و فروع آن و به طور کلی هرچه که به اسلام مربوط می شود را، پیشنهاد و سفارش می کند، و سپس می فرماید: «ومن أحيا هاتين الليلتين بمذاكرة العلم فهو أفضل <sup>(115)</sup>؛ و هر کس این شبها را در مذاکره علمی به صبح برساند، افضل و بهتر است».

البته بیدار ماندن و پرداختن به مذاکرات علمی، باید بعد از عبادت های مقدماتی و کسب حالات روحانی باشد.

عمل دیگر: عبادت خاصی است که توسط «سید بن طاووس» انجام شده و در اقبال شرح آن آمده است. گرچه به واسطه قطعی بودن تشریف سید بن طاووس به حضور حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف شاید بتوان ادعا کرد که این نصیحت و سفارش، مورد نظر آن حضرت هم بوده باشد؛ اما چون وظیفه یاران ایشان در زمان غیبت، کتمان این حقایق بوده است، چیزی در این زمینه قابل اثبات نیست. سید بن طاووس درباره اعمال شب قدر فرموده: پیش خود فکر کردم که در شب قدر بهترین عملی که می توان انجام داد چیست؟ تا به این نتیجه رسیدم که افضل اعمال در این شب، دعا کردن در حق کافران و مشرکان و غیر مسلمانان است تا شاید به فیض اسلام نایل آیند.

و به این ترتیب، ایشان در این شب ها دست به دعا بر می داشته و از خداوند می خواسته که فلان مشرک، فلان کافر و یا فلان مسیحی و یهودی به دین اسلام مشرف شود. چنین دعایی در حق کفار، ثواب بیشتری نصیب دعا کننده می کند تا آن دعاهایی که در آنها شفا برای مریضی یا ثروت برای فقیری خواسته می شود؛ چرا که فقر و مرض مسلمانان، امری موقت است و خوشی و راحتی ها ممکن است سختی آنان را جبران نماید، اما ماندن در آتش دائمی کفر و شرک و الحاد، موقت و کوتاه مدت نیست که بتوان ساده از کنار آن گذشت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



## پی نوشت ها

- (1) - رضی الدین ابونصر حسن بن فضل بن حسن، فقیه و محدث، از علمای بزرگ قرن ششم هجری فرزند امین الاسلام طبرسی، صاحب مجمع البیان. (اثر آفرینان، ج 4، ص 94 و 95).
- (2) - مکارم الاخلاق، ص 458، الفصل الخامس «فی وصیة رسول الله (صلی الله علیه وآله) لأبی ذر الغفاری رضی الله عنه». «.
- (3) - ابوالحسن یا ابوالحسین مسعود بن ابی فراس - عیسی بن ابی النجم بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی - جدّ مادری سید بن طاووس، لقبش ورام. کتاب تنبیه الخاطر و نزهة الناظر که در ایران به مجموعه ورام معروف است از آثار اوست. (ریحانة الأدب، ج 6، ص 313 و 314).
- (4) - مجموعه ورام، ج 2، ص 51.
- (5) - یوسف بن احمد بن ابراهیم الدرازی البحرانی (1107 - 1186ق)، صاحب کتاب الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، فقیه، محدث از معاصرین وحید بهبهانی، که پس از فوت، بهبهانی بر او نماز خواند و در حرم حضرت سیدالشهدا مدفون گردید. کتاب مذکور یک دوره فقه نیمه استدلالی امامیه بر اساس روایات و آیات با تمایل به اخبار گرایسی است. (ریحانة الأدب، ج 3، ص 360 و 361؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج 6، ص 289 و 290).
- (6) - میرزا حسین بن محمد تقی بن محمد علی نوری طبرسی (1254 - 1320 ق) مدفون در صحن مقدس مرتضوی، فقیه، محدث، مفسر، رجالی از علما و اکابر امامیه در ابتدای قرن چهاردهم از شاگردان شیخ مرتضی انصاری، ملا علی کنی، محمد حسن شیرازی و از مشایخ اجازه آقا بزرگ طهرانی و شیخ عباس قمی، صاحب کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، که در این کتاب علاوه بر حدود بیست و سه هزار حدیث، به ترتیب ابواب و سائل الشیعه، حاوی شرح حال و تراجم عده ای از علمای شیعه است. (الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج 11، ص 7 و 8).
- (7) - محمد حسن بن باقر بن عبدالرحیم شریف اصفهانی (1266ق) از علمای بزرگ امامیه و از شاگردان سیدجواد عاملی صاحب مفتاح الكرامة و شیخ جعفر کاشف الغطاست. وی در کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام تمام فروع فقه را از اول تا آخر با ادله آنها با دقت نظر مورد بررسی قرار داده است و می گویند جواهر الکلام نسبت به فقه مانند بحار الانوار نسبت به احادیث و روایات است. (ریحانة الأدب، ج 3، ص 357 و 358).

(8) - رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر (589 - 664 ق) معروف به سید بن طاووس، فقیه، متکلم، محدث، مورخ. مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش، دختر شیخ طوسی است. پس از سالیانی که در زادگاهش به تحصیل علم اشتغال داشت به بغداد عزیمت نمود و 15 سال در آن جا رحل اقامت افکند. پس از آن به زادگاهش حله بازگشت. بعد از آن مدتی در نجف و کربلا و سامرا و کاظمین به سر برد و مجدداً در ایام سلطنت مغولان به بغداد مراجعت نمود. وی معاصر دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم بوده و با مستنصر روابط خوبی داشته است. در طول عمرش مسئولیت های متفاوتی به او پیشنهاد شد، اما هیچ کدام را نپذیرفت. با تصرف عراق توسط مغولان، برای جلوگیری از ویرانی آن تلاش های فراوانی انجام داد. وی در جواب این سؤال هلاکو خان که پادشاه کافر عادل بهتر است یا فرمانروای مسلمان ستمگر، فرمود: پادشاه کافر عادل. پس از این ماجرا مقام نقابت علویان را با اکراه قبول کرد و تا آخر عمر در آن مقام باقی ماند. سرانجام سید در بغداد درگذشت و جنازه اش در نجف مدفون گردید. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 2، ص 54 و 55).

(9) - ابوالقاسم، نجم الدین جعفر بن حسن بن ابی زکریا یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی (676 ق) مدفون در حله، از مفاخر علمای امامیه در قرن هفتم هجری قمری، لفظ محقق در صورت اطلاق و عدم وجود قرینه، به وی منصرف است و این با وجود کثرت محققین و فحول علما افتخار بزرگی است که به وی اختصاص دارد. از معاصرین خواجه نصیر طوسی بوده و از شاگردان وی می توان سید محمد رضی الدین علی بن طاووس، ابن داوود و علامه حلی را نام برد، دارای تألیفات بسیاری است که از معروفترین آنها می توان به شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام [والمعتبر فی شرح المختصر] اشاره کرد که بارها به چاپ رسیده است. (ریحانة الأدب، ج 5، ص 231 - 236).

(10) - جمال الدین، ابی منصور حسن بن سدیدالدین یوسف بن علی مطهر حلی (648 - 724 ق) از اکابر علمای امامیه، جریان مناظره او با علمای مذاهب اربعه در مورد مسئله طلاق نزد سلطان محمد خدابنده معروف است که به برکت این مناظره سلطان محمد خدابنده به مذهب تشیع گروید. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار علامه حلی به کتاب آشنایی با متون درسی حوزه های علمیه ایران (شیعه، شافعی، حنفی) مراجعه شود. ویراستار

(11) - بهاءالدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی (1062 - 1135 یا 1137 ق) مدفون در تخت فولاد اصفهان، از افاضل علمای اواخر عهد صفویه است، به خاطر آن که در جوانی به همراه پدر مدتی به هندوستان رفت و در آن جا اقامت گزید، بعد از مراجعت به اصفهان علی رغم میل

- خود به فاضل هندی اشتهار یافت از آثار او کشف اللتام عن قواعد الاحکام است که شرح قواعد علامه حلّی است. (ریحانة الأدب، ج 4، ص 284 - 285؛ اثر آفرینان ج 4، ص 252).
- (12) - رضا بن محمد هادی همدانی (1250 - 1322ق) از فقهای امامیه در اوائل قرن چهاردهم قمری از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای شیرازی). ریحانة الأدب، ج 6، ص 377.
- (13) - عین الحیاة، ص 19.
- (14) - بحار الانوار، ج 74، ص 74.
- (15) - عین الحیاة، ص 3.
- (16) - اکرم بک، از افعال تعجب است مانند ما فعل که عرب آن را در مقام تعظیم به کار می برد.
- (17) - منّا در این جا، توسعه را می رساند و از باب احترام است که پیامبر به ابوذر فرموده، روشن است که این توسعه، توسعه حقیقی نیست چرا که کلمه اهل بیت طبق آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً» افراد خاصی را در بر می گیرد، بیان رسول خدا در این جا، چنین معنا نمی دهد که ابوذر هم یکی از اهل بیت باشد، بلکه ابوذر بالتوسعه و مجازاً داخل این معنا گردیده است. شیرازی
- (18) - در کتاب های علم بلاغت آمده است که اگر انسان به فردی علاقه داشته باشد، در بین گفت و گوی با او، دوست دارد نامش را مرتب تکرار کند.
- (19) - ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (وفات 329 یا 328 ق) از علمای امامیه در زمان غیبت صغری، مدفون در قم، پدر شیخ صدوق که فیض حضور مبارک امام عسکری علیه السلام را درک کرده است. از کثرت وثاقت بفرموده شهید اول و شیخ بهایی و بزرگان دیگر، فتاوی او نزد علمای امامیه به منزله نص معصوم است. (ریحانة الأدب، ج 7، ص 401 و 402).
- (20) - بحار الانوار، ج 95، ص 226.
- (21) - ذاریات، آیه 56.
- (22) - علل الشرایع، ج 1، ص 20.
- (23) - کافی، ج 2، باب الصبر، ص 87.
- (24) - نهج البلاغه، خطبه اوّل.
- (25) - عنکبوت، آیه 45.
- (26) - تهذیب، ج 3 ص 108، دعاء افتتاح ماه رمضان.
- (27) - همان.

- (28) - البته این تقسیم بندی، نباید منحصر در همین شش قسم شود و قطعی تلقی گردد، چرا که اقسام و مراتب دیگری نیز برای عبادت متصور است. شیرازی
- (29) - مستدرک، ج 3، ص 109، باب جواز الصلاة فی أول الوقت.
- (30) - بحار الأنوار، ج 67، ص 186.
- (31) - محاسبة النفس کفعمی، ص 169.
- (32) - نساء، آیه 150.
- (33) - نساء، آیه 151.
- (34) - بحار الأنوار، ج 78، ص 170، باب فضل العافية والمرض.
- (35) - همان.
- (36) - مغنی اللیب، ج 2، ص 393.
- (37) - امالی صدوق، ص 633، المجلس الثاني و التسعون.
- (38) - بحار الأنوار، ج 16، ص 225، باب 9، مکارم اخلاقه و سیره و سننه.
- (39) - مکارم الأخلاق، ص 24.
- (40) - «لا فی الحسنة یزیدون» نهج البلاغه، ص 190، عظة الناس.
- (41) - پدر بزرگوار حضرات آیات سید محمد، سید صادق، سید حسن و سید مجتبی شیرازی.
- (42) - کافی، ج 2، ص 440، ح 2.
- (43) - نساء، آیه 40.
- (44) - التهذیب، ج 6، ص 338، باب المکاسب.
- (45) - رجال کشی، ص 440.
- (46) - مصیر: سرانجام، فرجام کار، پایان کار، جایی که آب ها به سوی آن می رود. (برکه، دریا)
- (47) - بحار الأنوار، ج 6، ص 275، باب 8؛ احوال البرزخ والقبر و عذابه.
- (48) - حاج آقا حسین قمی فرزند سید محمود طباطبایی قمی حائری یکی از مراجع تقلید زمان خودش بود که در سال 1282 هجری قمری متولد شد، ابتدا در تهران، سپس در درس میرزای بزرگ در سامرا تحصیل کرد و بعد به تهران بازگشت و در درس میرزا محمد حسن آشتیانی شرکت جست و باز به نجف برگشت و بعد از سید ابوالحسن اصفهانی به مرجعیت رسید و در سال 1366 هجری قمری وفات یافت. ویراستار

- (49) - آیه الله سید محمد هادی میلانی تبریزی یکی از مراجع بزرگ شیعه است که ساکن شهر مشهد بود و در سال 1395 هجری قمری در همان شهر درگذشت. نامبرده به حدّت فهم و شدّت حافظه مشهور بود. ویراستار
- (50) - میرزای اصفهانی یکی از بنیان گذاران مکتب تفکیک است ابتدا در نجف به تحصیل و تدریس پرداخت، سپس به مشهد رضوی رفت و در همان جا رحل اقامت گزید و مخالفت با فلسفه را آغاز کرد و از همان زمان این تفکر درحوزه علمیه مشهد تقویت شد و تقریباً تا به امروز ادامه دارد. ویراستار
- (51) - العُثرة: یک بار افتادن، یک لغزش، جنگ و جهاد را عثرة گویند. چرا که در جنگ لغزش و افتادن بسیار است. ترجمه المنجد به فارسی، ج 2، ص 1077.
- (52) - الصرعة: زمین خوردن، زمین خوردنی که پس از آن یارای برخاستن نباشد.
- (53) - ابو محمد حجاج بن یوسف الحکم الثقفی (40 - 95 ق) والی مکه و مدینه و طائف از طرف عبدالملک بن مروان بود شهر واسط را بین کوفه و بصره بنا نهاد و به اتفاق مورخان، آدم بسیار خونریز و جنایت کار بوده است (الأعلام زرکلی، ج 2، ص 168)
- (54) - دَجّال به معنای کذاب، در اصل کلمه سریانی است و ریشه اش «از گل» به معنی دروغ گفتن که در عربی به دَجّال تبدیل شده.
- (55) - فراموشی می آورد.
- (56) - یا فقر او را کلافه می کند، آن وقت خودش را نیز فراموش خواهد کرد، چه رسد به این که بخواهد کار خیری انجام دهد، یا منسی در اجتماع مردم خواهد شد و همه او را فراموش خواهند کرد، آنوقت دیگر نخواهد توانست خدمت کند چرا که مردم او را فراموش کرده اند و با او برخوردی ندارند در نتیجه کسی به حرف های او گوش نمی دهد. شیرازی
- (57) - شَحّ بالشیء: بخل ورزید و آن چیز را نداد.
- (58) - سوفسطائیان: در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد جماعتی از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جستجوی کشف حقیقت را ضروری نمی دانستند؛ بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفته، شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره، ماهر می ساختند تا در هر مقام، خاصه در مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. «فرهنگ معین، ج 5، ص 824».
- (59) - إقبال الأعمال، ص 637.
- (60) - وسائل الشیعه، ج 12، ص 8، باب وجوب عشرة الناس حتی العامة.

- (61) - تهذیب، ج 6، ص 136، باب اصناف من یجب جهاده: ... و قال من اغلق بابہ والقی سلاحه او دخل دار ابی سفیان فهو آمن.
- (62) - کافی، ج 1، ص 496، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی.
- (63) - آل عمران، آیه 164.
- (64) - إقبال الأعمال، ص 657.
- (65) - آل عمران، آیه 159.
- (66) - نهج البلاغه، کلمه 333، ص 533.
- (67) - مجموعه ورام، ج 1، ص 89.
- (68) - کافی، ج 8، ص 127.
- (69) - نساء، آیه 165.
- (70) - برنس به کلاه های کله قندی که گاهی برای بازی استفاده می شود، گفته می شود یا به لباس هایی که کلاهشان متصل به خود لباس است. شیرازی
- (71) - کافی، ج 2، ص 314.
- (72) - بحار الأنوار، ج 69، ص 316.
- (73) - فاسق به هرگناه کاری نمی گویند، به کسی که بی مبالا هم باشد فاسق می گویند.
- (74) - طه، آیه 7.
- (75) - گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.
- (76) - رعد، آیه 31.
- (77) - بحار الأنوار، ج 93، ص 356، باب 46.
- (78) - همان.
- (79) - بستن حد و حدود دارد، این جا نیز بستن به این معناست که شیطان نمی تواند به طرف ما بیاید، اگر شهوت و نفس درونی به طرف شیطان نرود، او قدرت انجام هیچ عملی ندارد، این که انسان ها در ماه مبارک رمضان گناه مرتکب می شوند، به دلیل غلبه شهوت و نفس اماره درون آنهاست که به کارهای شیطانی روی می آورند. شیرازی
- (80) - کافی، ج 2، ص 73.
- (81) - این که این وحی از چه نوع بوده، مطلب قابل تحقیقی است، آیا استثنائاً به او وحی شده؛ یا از نوع وحی های عمومی بوده، که قبل از اسلام گاهی اتفاق می افتاده؟ شیرازی
- (82) - ابراهیم، آیه 34.

(83) - کافی، ج 2، ص 84.

(84) - هود، آیه 114.

(85) - بحار الأنوار، ج 8، ص 284.

(86) - وصیت مانند عقود تحت قاعده أوفوا بالعقود نیست و از عقدهای جایز است البته مادامی که موصی زنده باشد. در نتیجه یک شخص بارها می تواند وصیت خود را تغییر دهد.

(87) - بحار الانوار، ج 2، ص 89، باب 14، من يجوز اخذ العلم منه. قيل لامير المؤمنين عليه السلام من خير خلق الله بعد ائمة الهدى ومصاييح الدجى، قال العلماء إذا صلحوا قيل و من شر خلق الله بعد ابليس و فرعون و نمرود و بعد المتسمين بأسمائكم و بعد المتلقبين بألقابكم و الآخذين لأمكنتمك و المتأمرين في ممالككم قال العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق.

(88) - ابو بحر ابوالقاسم حسين بن روح. از متكلمان شيعی دوران عباسی. كتابی به نام التأديب به او منسوب است. وی سومین نائب خاص امام دوازدهم شیعیان در زمان غیبت صغرا بوده است. و در عهد عباسیان به خاطر همکاری با قرمطیان از سال 312 تا 317 ق به زندان افکنده شد و سال 326 ق در بغداد درگذشت. (ریحانة الادب ج 2، ص 337 و 338؛ لغت نامه دهخدا، ج 6، ص 9074).

(89) - جعفر، محمد بن علی معروف به ابن ابی الغرقر، از مردم شلمغان از قرای واسط، متوفای سال 322 ق. وی، ابتدا از علمای شیعه و مرجع رتق و فتق امور شیعیان بود، اما پس از آن که حسین بن روح به نیابت حضرت ولی عصر (عج) برگزیده شد به مخالفت با او برخاست. تاریخ خروج او را حدوداً بین سال های 304 و 311 ق ذکر کرده اند. کار شلمغانی بعدها بالا گرفت و حتی ادعای نبوت و الوهیت نیز کرد. شلمغانی به موصل و بغداد رفت و در آن جا طرفدارانی پیدا کرد. که آنها را غراقریه یا شلمغانیه می نامند. حسین بن القاسم وزیر مقتدر عباسی و گروهی دیگر از پیروان او به شمار می رفتند. شلمغانی سرانجام به دستور خلیفه گردن زده شد و سپس جسد او را به دار آویخته و سوزاندند. (لغت نامه دهخدا، ج 9، ص 14438؛ ریحانة الأدب، ج 3، ص 235 و 236).

(90) - «الشیاطین مغلولة» امالی صدوق، ص 93، المجلس العشرون.

(91) - امالی صدوق، ص 643، المجلس الثالث والتسعون.

(92) - امالی صدوق، ص 93، المجلس العشرون.

(93) - ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و محدثین امامیه و از مشایخ روایی شیخ کلینی است، شیخ صدوق نیز گاهی به واسطه احمد بن علی پسر او، از وی روایت کرده است. از تألیفات او می توان اختیار القرآن، الانبیاء، التفسیر، التوحید والشکر، المناقب و قرب الاسناد را نام برد. علی بن ابراهیم در سال 307 در گذشت. (ریحانة الادب، ج 4، ص 488؛ لغت نامه دهخدا، ج 11، ص 16266).

(94) - ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به ثقة الاسلام، متوفای 329ق، از اهالی کلین که روستایی است به همین نام در نزدیکی حسن آباد شهرستان ری که قبر پدر ایشان نیز در آنجا مورد توجه مردم آن دیار است. رئیس محدثین علمای امامیه و اوثق و اعدل و اثبت ضبط ایشان، یکی از محمدین ثلث و نویسنده کتاب کافی، از کتب اربعه است. کلینی اولین محدث امامی است که به جمع و نظم و ترتیب و تبویب اخبار دینی پرداخت. (ریحانة الادب، ج 5، ص 79 - 82).

(95) - شیخ مرتضی انصاری، آن قله رفیع فقه و فقاہت، زهد و تقوا روز عید غدیر سال 1214 قمری در شهر دزفول متولد شد. از همان اوان کودکی آثار بزرگی و نبوغ در چهره او نمایان بود. در سال 1232 (هجده سالگی) عازم عتبات متبرکه شد و با مساعدت سید مجاهد به تحصیل مشغول گردید. سپس، در سال 1240 به قصد زیارت امام هشتم علیه السلام عازم خراسان شد. این مسافرت شش سال به طول انجامید و در شهرهای مشهد، اصفهان، کاشان در نزد حکیم الهی، ملاهادی سبزواری و ملا احمد نراقی به تحصیل پرداخت. و در سال 1249 مجدداً وارد نجف شد و ریاست بلامنازع مرجعیت و حوزه نجف به مدت پانزده سال در دستان با کفایت وی بود. می گویند سلطان عثمانی از والی عراق، حال شیخ را جو یا شد. او در جواب گفت: «والله هو الفاروق الأعظم». نیز بالیوز، سفیر انگلستان در عراق گفته بود: بخدا سوگند، او یا حضرت عیسی بن مریم است یا نماینده خاص او. شیخ اعظم، آن یگانه روزگار، عاقبت در شب هجدهم جمادی الثانیه 1281 قمری در سن 67 سالگی به سوی حق شتافت و در جوار مولایش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد. (رک به زندگانی و شخصیت شیخ انصاری و آشنایی با متون درسی حوزه های علمیه ایران «شیعه، شافعی، حنفی» ص 226) - ویراستار

(96) - آل عمران، آیه 97.

(97) - کافی، ج 2، ص 69.

(98) - مجموعه ورام، ج 2، ص 153.

(99) - خطبه شماره 221.



(100) - عزالدین ابو حامد، عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسین بن ابی الحدید (586 - 656 ق) ادیب، مورخ، فقیه و از بزرگان معتزله بوده است. با آن که شافعی الفروع و معتزلی الاصول بوده، از موالیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است و به حق بودن حضرت علی علیه السلام اقرار داشت. بعضی نسبت او را به علمای اهل سنت همانند نسبت عمر بن عبدالعزیز به خلفای بنی امیه دانسته اند، شرح نهج البلاغه وی بارها در مصر و ایران و دیگر نقاط جهان به چاپ رسیده است. او در زمان حیات خود مورد توجه ابن علقمی قرار گرفت. علامه حلی با واسطه پدر خود شیخ سدید الدین یوسف از او روایت کرده است. (ریحانة الادب، ج 7، ص 333 - 336؛ اعلام زرکلی، ج 3، ص 289).

(101) - در شرح ابن ابی الحدید این خطبه تحت عنوان خطبه 216 آمده است، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 116.

(102) - ابوالحسن، محمد بن حسین بن موسی الرضی العلوی الحسینی الموسوی مشهور به سید رضی و شریف رضی (359 - 406 ق) ادیب، شاعر، فقیه و نابغه زمان خویش، برادر سید مرتضی علم الهدی، بنا به گفته یتیمه الدهر ثعالبی و مجمع البحرین و رجال نجاشی نسب او به امام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد. او را زبردست ترین شاعر عرب دانسته اند و ارباب تراجم او را نابغه عهد خویش خوانده اند. تألیفات او بسیار زیاد است، اما نهج البلاغه از میان آنان دارای شهرت جهانی است. ویراستار

(103) - تکاثر، آیه 1 و 2. و نکته اعجازی بیانی و ادبی که در پاورقی صفحات گذشته درباره مقابر و تکاثر آورده شد در این جا هم مناسبت دارد که شایسته است مراجعه شود.

(104) - نهج البلاغه، خطبه 212.

(105) - عباس بن محمد رضا بن ابی القاسم قمی محدث امامی در قم تولد یافت و مقدمات علوم حوزوی را در همان جا فرا گرفت، سال 1316 ق به نجف اشرف عزیمت نمود و ملازم حاج میرزا حسین نوری گردید و از وی در فقه و اصول و تفسیر و کلام و حدیث اجازه یافت. پس از فوت میرزا در سال 1320 به موطن خود بازگشت و اوقات خود را صرف تألیف و تحقیق نمود؛ از آثار اوست: مفاتیح الجنان، سفینه البحار، مدینه الحکم والآثار، منازل الاخره، منتهی الآمال فی مصائب النبی والآل و بسیاری دیگر. (ریحانة الادب، ج 4، ص 487 - 488).

(106) - ملاعباس تربتی در سال 1251 شمسی در روستای کاریزک تربت به دنیا آمد. وی مردی عالم و وارسته بود و صاحب مقامات علمی و عملی. دوران زندگی خود را در نهایت زهد و تقوا گذراند و عاقبت در سال 1322 شمسی رخ در نقاب خاک کشید. ویراستار

- (107) - حسینعلی راشد در سال 1284 در شهر تربت حیدریه روستای کاریزک در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. وی، پس از تحصیلات مقدماتی نزد پدر عالم خود در سال 1300 ش در سن 16 سالگی برای ادامه تحصیل به همراه پدرش به مشهد رفت و از محضر ادیب نیشابوری، حاج شیخ محمد نهاوندی و حاج آقا حسین قمی دانش آموخت. اولین منبر وی در شهر شیراز بود. نامبرده با آن سبک خاصی که داشت به زودی سرآمد سخنوران آن روزگار شد. بعد از مدتی به تهران رفته و ضمن اشتغال به تألیف، به وعظ و ارشاد مردم پرداخت. پس از شهریور 1320 ممنوع المنبر شد عاقبت در سال 1358 در 75 سالگی بر اثر سکته مغزی بدرود حیات گفت. ویراستار
- (108) - بحارالانوار، ج 5، ص 303، باب من رفع عنه القلم.
- (109) - کافی، ج 2، ص 287، باب استغفار الذنوب.
- (110) - آل عمران، آیه 135.
- (111) - شرح این فراز از حدیث در ماه مبارک رمضان صورت گرفته، لذا مطالبی نیز به این مناسبت بیان شده است.
- (112) - دیوان امام علی، ص 210.
- إذا انت لم تزرع و أبصرت حاصداً \* \* \* ندمت علی التفريط فی زمن البذر  
وما ان لیوم البعث زاد سوی التقی \* \* \* تزودته حتی القيامة و الحشر
- (113) - در کتاب بحارالانوار روایتی آمده است به این مضمون که: شخصی برای قبول اسلام و تحقیق پیرامون آن نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد. پیامبر نیز یکی از اصحاب را مأمور کرد که به او قرآن یاد دهد، استاد مشغول تعلیم قرآن شد و ابتدا سوره زلزال را برایش خواند تا رسید به این آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)، وقتی سخن قاری به این جا رسید، مرد گفت، یکفینی، یعنی بس است، بلند شد و رفت، به او گفتند حرف های ناگفته بسیار است، گفت من آنچه می بایست بفهمم، فهمیدم، و حقیقت بر من آشکار گشت. پیامبر اکرم نیز در مورد آن مرد که کار سال ها تربیت و پرورش را در چند لحظه تدبیر انجام داد فرمودند: «إنصرف الرجل وهو فقیه؛ آن مرد رفت در حالی که فقیه و فهمیده شد». بحار الانوار، ج 89، ص 107، باب فضل التدبیر فی القرآن. شیرازی
- (114) - قدر، آیه 3.
- (115) - امالی صدوق، ص 649، المجلس الثالث والتسعون.

## فهرست مطالب

3	مقدمه ناشر .....
4	ناشر .....
8	مقام ابوذر .....
11	چگونه خدا را عبادت کنیم .....
12	عبادت و معرفت .....
18	عبادة الشاکرین .....
18	عبادة المتقربین .....
20	عبادة المستحیین .....
20	عبادة ذائق الحلاوة .....
21	عبادة المحبّین .....
21	عبادة العارفين .....
23	سعادت انسان در چیست .....
26	دو نعمت قدرناشناخته .....
28	نعمت زندگانی در عصر پیامبر ﷺ .....
29	ارزش جوانی .....
31	رسول خدا ﷺ و فقر .....
33	به تأخیر نینداختن آرزو و هدف .....
37	تعجیل در توبه .....
40	اندیشه مرگ و قیامت .....
44	هراس از لغزش ها .....

44	عَثْرَت و صَرَعَت .....
47	صَرَعَت پَس از رَسولِ خِدا ﷺ .....
48	عَامِلِ بَنِي اَمِيه و نِجَات از صَرَعَت .....
50	وَكِيلِ اِمَامِ عَلِيٍّ اَعْلَى فِي الْاَمَلِ گِرَفْتار در صَرَعَت .....
51	عُمَر و اِرْزَش اَن .....
53	بِخِيلِ بُوْدن در عَمَر .....
55	پِيامبِر رَحْمَت .....
56	اِرْزَانِ نَفْرُوختن لِحْظَاتِ عَمَر .....
58	هَدَف از اَمُوختن عِلْم .....
59	عِلْمِ اَمُوْزِي بَراي كَسْبِ مَقام .....
60	عِلْمِ اَمُوْزِي و فَرِيْبِ مَرْدَم .....
61	مَلَاكِ اِرْزَشِ عَمَل .....
64	فَرْجَامِ خَشُوْنَت .....
65	نَفِي خَشُوْنَتِ دَرِ اِسْلام .....
66	حِكايتِ اَن دُو بَرادَر .....
70	اِسْتِجَابَتِ دَعَايِ حَضْرَتِ جِوادِ عَلِيٍّ اَعْلَى .....
71	عِلْمِ هَمْرَاهِ عَمَل .....
71	عِلْمِ و عَمَلِ عَالِمَان .....
73	شَيْطان و تَزْكِيه نَفْس .....
75	صِفَاتِ پِيامبِرِ ﷺ .....
77	اَمُوْزِه هَايِ رَسولِ خِدا ﷺ .....
78	رَسولِ اِلله ﷺ دَر اَحَد .....

80.....	نمونه ای دیگر از اخلاق رسول خدا ﷺ
81.....	ادای حق خداوند محال است
82.....	اغترار در عبادت
87.....	عبادت عابد بنی اسرائیل
89.....	عبادت امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small>
90.....	نعمت های بی شمار خداوند
91.....	نعمت توبه
93.....	مرگ امان نمی دهد
94.....	انسان در گذرگاه دنیا
96.....	ثبت اعمال
98.....	آخرین خنده رسول خدا ﷺ
99.....	آخرت و عارضه نسیان
100.....	آمادگی برای مرگ
102.....	نقصان اندیشه
103.....	عالم صالح و فاسد
105.....	توجه در عبادت
106.....	شیطان در ماه رمضان
108.....	حکایت زنجیرهای شیطان
109.....	ترس از گناه
111.....	کافر و گناه
113.....	داستان زن پاکدامن و جوان فاسق
115.....	حکایت

116.....	گنجینه های گرانبها
117.....	ابن ابی الحدید و نهج البلاغه
119.....	عبرت بردن از قبرستان
120.....	دعای شیخ عباس تربتی
122.....	مؤمن چگونه باید باشد
124.....	ارتباط ارتکاض و ارتکاب
126.....	کوچک شمردن گناه
127.....	اضطراب شرط اول ایمان
128.....	تربیت نفس
130.....	شب قدر
134.....	وجوب عینی تزکیه نفس
137.....	پی نوشت ها
147.....	فهرست مطالب